سازگاری تعدد قرائات نازل شده از جانب خداوند با نزول قرآن بر حرف واحد

نوشته : حسین سوزنچی

- چکیده
- مقدمه
- [استنباط نفی اعتبار قراءات متعدد]
- [نقد استنباط فوق]
- جمعبندی
- فهرست منابع
- پینوشتها

چکیده

از احادیثی که از قدیم مورد توجه علمای شیعه بوده است این است که «قرآن بر حرف واحد نازل شده است». با اینکه تا قرن دهم تواتر قراءات سبع مورد اجماع علمای شیعه بود، اما از این زمان، این ذهنیت در برخی از اخباریون، و به تبع آنها اصولیون، پدید آمد که گویی این روایت در مقام نفی تعدد قراءات نازل شده از سوی خداوند است؛ و از آن زمان در علمای شیعه باب انکار تواتر قراءات سبع باز شد و سخن قدمای شیعه که از تواتر آنها سخن می‌گفتند را تأویل کردند که مقصود، تواتر تا زمان صاحب قرائت است، نه تا رسول الله ص. اگر توجه شود که این حدیث تنها مستند کسانی است که معتقدند قرآن کریم فقط با یک قرائت نازل شده است، آنگاه فهم مقصود درست از این حدیث، موضوعیتی برای حل این نزاع دارد.

در مقاله حاضر با بهره‌گیری از دو روش تحلیل مضمون و تطبیق تاریخی، و به تعبیر دیگر با بررسی قرائن داخلی (مقالیه) و خارجی (حالیه)، نشان داده می‌شود که مقصود از این حدیث، نه نفی وحیانی بودن قراءات متعدد قرآن کریم، بلکه نفی این برداشت نادرست از حدیث نبوی ِ«نزول قرآن بر هفت حرف» بوده که گمان می‌کردند پیامبر اجازه مترادف‌گویی در کلمات قرآن را داده است. چون این برداشت نادرست از حدیث نبوی، در قرون دوم و سوم بتدریج از بین رفت، قرائن صدور حدیث نزول قرآن بر حرف واحد نیز کم‌کم از اذهان محو شد. وقتی زمینه‌های این سوء تفاهم آشکار شود معلوم می‌گردد که شیعه از زمان پیامبر ص، وجود قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند را قبول داشته و انکار علمای متاخر ناشی از یک سوء تفاهم بوده است.

تذکر: اصل این مقاله در قالب علمی-پژوهشی در فصلنامه شیعه‌شناسی (دوره 22، شماره 87، پاییز 1403، صفحه 37-60) منتشر شده است، به آدرس: https://www.shiitestudies.com/article_731993.html .

لیکن از آنجا که نشریات علمی-پژوهشی به لحاظ حجم مقاله محدودیتهایی دارند ناچار برخی از مطالبی که در مقاله اصلی به صورت متن یا پاورقی نوشته شده بود، حذف شد؛ و همچنین نحوه آدرسدهی داخل متن (از ذکر نام کتاب به ذکر اسم مولف و سال نشر) تغییر کرد. متن ضمیمه متن اولیه قبل از ارسال برای نشریه است که مشتمل است بر تمامی آن حذفیات، و البته آنها را داخل کروشه [ ] قرار داده‌ایم که مخاطب بداند کدام فراز در متن مقاله منتشر شده، نیامده است. اصل مقاله تا ص۱۹ تمام می‌شود و در ادامه هم اطلاعات کتابشناختی در فهرست منابع تفصیلی‌تر و به ترتیب الفبایی نام کتابها آمده، و هم تمامی مستندات را به صورت پی‌نوشت قرار داده‌ایم، که اگر محققی خواست اصل مستند را مشاهده کند به زحمت نیفتد.

مقدمه

تواتر قرائات سبع، تا قرن دهم مورد اجماع فقهای شیعه[1] بوده (مفاتح الکرامه، ج۷، ص۲۱۲[i]) و اگر اختلافی بوده صرفا بر سر تواتر سه قرائت دیگر بوده است [که آیا فقط قرائات سبع متواتر است یا همه قرائات عشر متواترند] (همان، ص۲۰۹-211). این در حالی است که همزمان روایت صحیح‌السندی در معروف‌ترین کتاب شیعه آمده است که راوی به امام صادق ع می‌گوید: «مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است» و ایشان پاسخ می‌دهند: «دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ ولیکن آن بر حرفی واحد از جانب [خداوند] واحد نازل شده است.»[ii] (کافی، ج۲، ص۶۳۰)؛ و مفاد این روایت نیز از قدیم مورد توجه علمای شیعه بوده است چنان‌که شیخ طوسی و مرحوم طبرسی به عنوان دو عالم بزرگ شیعه در قرون نخستین، هر دو در مقدمه تفسیر خود، تصریح و تأکید کرده‌اند که معروف در مذهب امامیه و روایاتشان این است که قرآن به حرف واحد نازل شده است (التبیان فی تفسیر القرآن، ج1، ص7؛ مجمع‌البیان، ج۱، ص۳۸).

مطلب دیگری که بعدا در تایید برداشت «تک‌قرائتی بودن قرآن» ارائه شد این است که در حدیث دیگری در همان کتاب کافی، از امام باقر ع روایت شده که: «همانا قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان است.» (کافی، ج۲، ص۶۳۰). با اینکه در این حدیث تعبیر «حرف واحد» وجود ندارد، اما متأخران همان طور که مقصود از «حرف واحد» در حدیث قبل را «قرائت واحد» دانستند، مقصود از «اختلاف» در این حدیث را «اختلاف در قرائات» قلمداد کردند؛ و نتیجه گرفتند که قرآن کریم تنها به یک قرائت نازل شده است و این قرائات متعدد هفتگانه و ده‌گانه‌ای که رواج دارد ساخته دیگران است (التمهید فی علوم القرآن، ج2، ص171). اما می‌دانیم که مسلمانان موظفند حداقل روزی پنج بار سوره حمد را در نمازهای واجبشان قرائت کنند و برای همه واضح بوده که حتما آنچه قرائت می‌شود باید قرآن باشد و اضافه یا کم کردن ِعمدی ِیک حرف و حتی یک حرکت، ولو در معنا تاثیر نداشته باشد، نماز را باطل می‌کند. اگر واقعا امام معصوم ع می‌خواست بفرماید که اختلاف قرائات، حاصل دخل و تصرف قراء است، آیا جای آن نبود که دست کم در خصوص سوره حمد بفرماید که آیا آن تنها قرائت نازل شده، «مَلِكِ ِيَوْمِ ِالدِّين» است یا «مالِكِ ِيَوْمِ ِالدِّين»؟ آیا امام ع بفرماید که این اختلاف ساخته و پرداخته قاریان است و حتی –چنان‌که از مرحوم خویی نقل شد - یک شیعه درخواست نکند که آن قرائت واحد را لااقل در سوره حمد که باید در نماز به طور صحیح قرائت کنیم به ما نشان دهید؟!

اکنون مسأله این است: در ذهن علمای شیعه تا قرن دهم، چگونه حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، با قبول قرائات متعددی برای قرآن کریم که همگی از جانب خداوند نازل شده باشد جمع می‌شده، و مقصود امام صادق ع از تکذیب مردمی که می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده، چه بوده است، به ویژه که در احادیث صحیح‌السند دیگری تصریح شده است که قرآن بر «سبعة أحرف» نازل شده است (الخصال، ج2، ص358[iii]) [[2]]، یعنی همان مفادی که در حدیث فوق انکار می‌شود، در سایر کتب شیعه از قول امامان شیعه نیز روایت شده است.

ادعای مقاله حاضر این است که به همان سان که معنای حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف»، ربطی به قرائات سبعه‌ی متداول ندارد - چرا که تثبیت این قرائات هفتگانه، به تصریح همه اهل فن در قرن چهارم رخ داد (التمهید فی علوم القرآن، ج۲، ص۸۵-۸۶[iv]) -، مقصود از حدیث نزول قرآن بر حرف واحد نیز [به هیچ وجه] نزول قرآن در یک قرائت نبوده است و این ذهنیتی است که بعد از استفاده از دور افتادن فضای حوزه‌های علمیه شیعی از علم قرائات از سویی، و کاربرد صنعت چاپ

در نشر قرآن (که عملا با یکسان‌سازی مصاحف، تنوع قراءات را کمرنگ می‌کرد) از سوی دیگر، در میان شیعه رایج شده است.[3] و چون آن قارء در عصر حضور ائمه اطهار ع میزیستند، پس اینکه ائمه اطهار ما را به قرائت رایج در مردم ارجاع داده‌اند، عملا این قراءات همگی توسط امامان امضا شده است، هرچند که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست؛ و با توجه به وجود اختلافات در میان این قراءات (اختلافاتی که معنا را تغییری می‌دهد و اگر فقط یک قرائت باشد غلط برخی از این قراءات نادرست است؛ مانند قرائت کلمه «مَلِک» و «مالک» در آیه ۴ سوره حمد) فقط یکی از این قراءات باید قرائت صحیح باشد. [و این در حالی است که اگر چنین توقیعاتی رخ داده بود لازم بود دست کم تا پیش از ایشان توجه دیگران را به خود جلب کند و جالب این است که حتی یک بار از امامان خود سوال نکردند که کدام قرائت درست است (موسوعة الإمام الخوئي، ج۱۴، ص۴۴۳)[v] که دست کم در نماز همان را بخوانیم؛ و تا پیش از مرحوم وحید نیز نه‌تنها یک نفر هم پیدا نمی شود که چنین سخنی گفته باشد، بلکه بسیاری از فقهای بزرگ شیعه همچون شهید ثانی تصریح دارند که همه این قراءات را خداوند توسط روح الامین بر قلب سید المرسلین نازل کرده است (المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية، ص۲۴۵)[vi].] البته معدودی از بزرگان شیعه که در مقابل این جو تسلیم نشدند

و نه‌تنها برخی از آنها - مانند علامه شعرانی، در مقدمه تفسیر منهج الصادقین (منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج۱، ص4-۶[vii])- به وجود قراءات متعدد در زمان خود رسول الله ص تصریح کردند، بلکه گاه همواره با قدمایی همچون شهید ثانی، بر نزول تمام این قراءات متعدد بر قلب پیامبر ص اصرار، و تصریح نمودند که این اختلاف به هیچ وجه ناشی از اجتهاد و اختلاف نظر قارء معروف نیست، مانند مرحوم سید محمدباقر خوانساری (۱۲۲۶-۱۳۱۳ق) و تاکید دارند که این اختلاف به هیچ وجه ناشی از اجتهاد و اختلاف نظر قارء معروف نیست مانند سید محمدباقر خوانساری (روضات الجنات، ج3، ص253-۲۵۶) و علامه طباطبایی (به نقل از علامه طهرانی در مهر تابان، ص۲۸۲ و ص۴۰۲-۴۰۵[viii]؛ و نور ملکوت قرآن، ج۴، ص۴۳۱-۴۳۴)[ix] علامه حسنزاده آملی (هزار و یک کلمه، ج6، 238)، و مرحوم عبدالهادی فضلی (القراءات القرآنية، تاريخ وتعريف، ص۷۱)، و بعضا دیدگاهی را که بعد از قرن یازدهم شایع شده به‌تفصیل به چالش کشیدند و از تواتر قراءات سبع دفاع کردند (مانند علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی در: نور ملکوت قرآن، ج۴، ص418-۴۶۵)[x]، اما اغلب علمای شیعه متأخر باور کردند که قرآن کریم فقط با یک قرائت نازل شده است و گفتند که معلوم نیست که آن قرائت حتی در میان همین قراءات سبع و عشر باشد (البيان في تفسير القرآن، ص164)؛ تا اینکه در میان معاصرین مرحوم آیت‌الله معرفت این نظر را ترویج کرد که آن قرائت همین قرائت حفص از عاصم است که اکنون در جهان اسلام شایع است و بقیه ساخته و پرداخته قارء است (التمهيد في علوم القرآن، ج۲، ص۱۵۴) [xi] و شاگردان ایشان کتابها نوشتند تا اعتبار این قراءات هفتگانه را در حد رؤیا و افسانه معرفی کنند (مثل رضا مودب در: نزول قرآن و رؤیای هفت حرف).

با توجه به اینکه تنها مستند برداشت تکقرائتی از قرآن کریم -که در فضاهای شیعی در چهار قرن اخیر شیوع پیدا یافته - همین حدیث نزول قرآن بر حرف واحد است، در این مقاله تلاش می‌شود با ارائه قرائن مقالیه (قرائن داخلی خود متن) و حالیه (قرائن ناظر به بستر صدور حدیث) مقصود دقیق امام صادق ع از این تعبیر نشان داده شود تا معلوم شود بین مفاد این حدیث با قبول تعدد قراءات نازل شده از سوی خداوند متعال، هیچ منافاتی وجود ندارد.

اما پیش از ورود در اصل بحث شاید تذکر این دو نکته لازم باشد:

اول اینکه برخلاف آنچه در چند دهه اخیر ادعا شده، نه به لحاظ زمانی قرائت حفص از عاصم در جهان اسلام عمومیت داشته ونه به لحاظ مکانی:

به لحاظ زمانی قرائت حفص از عاصم نه‌تنها رایج‌ترین قرائت نبوده، بلکه رواج آن بقدری کمتر از قراءات دیگر بوده که یکی از متخصصان در زمینه بررسی نسخ خطی مصاحف قرآن که، به گفته خودش [در سال ۱۳۹۸ «در ۵ سال اخیر [قریب به ۵ الی ۶ هزار نسخه خطی قرآنی را] از نزدیک، ای تصاویرشان را] مشاهده کرده»](کریمی‌نیا، اولین نشست تخصصی جایگاه قرائت عاصم به روایت حفص نزد مسلمانان، ص۳۰)، اظهار میدارد که تا قرن ششم هجری حتی یک مصحف که مطابق با این قرائت نوشته شده باشد یافت نشده است (کریمی‌نیا، نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)، ص157) و به گزارش یکی از مفسران ایرانی قرن دهم (ملا فتح الله کاشانی، متوفی ۹۸۸)، در زمان وی قرائت شعبه از عاصم در بلاد فارس رواج داشته است (خلاصه المنهج، ج1، ص3)، نه حفص از عاصم. [4]

از حیث مکانی هم امروزه با گسترش ارتباطات برای همگان کاملا واضح است که بهوی‌ژه در بلاد مغرب جهان اسلام تاکنون قراءاتی متفاوت متداول بوده است. آن گونه که در مدخل «Qira'at» در ویکی‌پدیا[5] منعکس شده، رواج و شهرت قراءات مختلف در بلاد مختلف جهان اسلام بدین قرار است:

قرائت[6] «حفص از عاصم» در کل آسیا و خاورمیانه (از جمله مصر)

- قرائت «ورش از نافع» در اغلب کشورهای غرب و شمال آفریقا (مراکش، الجزایر، موریتانی، ساحل[7]) و برخی از مناطق تونس

- قرائت «قالون از نافع» در لیبی و بیشتر مناطق تونس

- قرائت «دوری از ابی عمرو» در آفریقای مرکزی و شرق آفریقا به ویژه کشورهای سودان و سومالی و چاد، و نیز بخش هایی از یمن

- قرائت «هشام از ابن عامر» در بخش‌هایی از یمن

[البته ظاهرا این گزارش جامعیت ندارد زیرا برخی از کسانی که در سنگال حضور داشته‌اند گزارش کرده‌اند که در آنجا علاوه بر دو روایت نافع، قرائت «سوسی از ابوعمرو» (بصری) و نیز رایج است (به نقل از سید محمد شاهدی در https://iqna.ir/fa/news/1620820/)[xii] و در فضای وب قراءات فراوانی از قراء سنگالی که به این قرائت خوانده‌اند می‌توان یافت، که نمونه بارزش محفل‌های عمومی تلاوت‌های قاری بین المللی سنگالی، محمد هادی عبدالعزیزی توره است.] پس امروز دست کم قرائت چهار قاری از قراء سبعه (عاصم و نافع و ابوعمرو و ابن عامر) در بلاد مختلف جهان اسلام رواج گسترده دارد، و این غیر از تواتر کل قراءات عشر است که تعلیم و تعلم آن در محافل درسی قرائت در اقصا نقاط جهان اسلام در طول قرن‌ها تاکنون رایج بوده است؛ و اخیرا در ایران نیز دوباره آغاز شده است، چنانکه در آبان سال ۱۴۰۳، آقای شجاع وزیادت، حافظ بین‌المللی کشورمان، که چند سال قبل اجازه قرائات عشر صغری را همراه با عده دیگری از قاریان ایرانی از قاری معروف مصری، شیخ محمد فهمی عصفور، دریافت کرده بود، موفق شد [برای اولین بار در ایران معاصر] با تلمذ نزد قاری عراقی، شیخ صالح عبدالله الراشد، اجازه‌نامه «قرائات عشر کبری» را [(که سند متصل اجازه این قراءات نیز به پیامبر اکرم ص ختم می‌شود)] نیز به دست آورد (خبرگزاری ایکنا، ۲۹/۸/۱۴۰۳؛ http://iqna.ir/00HpOH)

ثانیا در خصوص اینکه کاربرد تعبیر تواتر قرائات نزد علمای شیعه تا قرن دهم به معنای تواتر ات رسول الله ص بوده است، صرف نظر از تصریح بزرگانی همچون شهید ثانی بر این مطلب - که بقدری صراحت دارد که امثال آیت الله معرفت که نتوانستهاند آن را توجیه کنند آن را «هفوة من عظیم» دانستهاند (التمهید فی علوم القرآن، ج2، ص57) -، بررسی مواضع اخباریونی که تا پیش از مرحوم وحید منکر تواتر بودهاند و به جنگ «معظم المجتهدین من اصحابنا» رفتهاند (جزائری، منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات، ص71)[xiii] نیز شاهد خوبی بر این مدعاست؛ نیز شاهد خوبی بر این مدعاست؛ چرا که آنها چون تواتر این قرائات تا رسول الله ص را دارست میدیدند به جنگ تواتر میرفتند؛ وگرنه تواتری که به غیرمعصوم ختم شود ارزش معرفتیای نزد علمای شیعه ندارد که بخواهند آن را زیر سوال ببرند. به علاوه، نگاهی به بحثهای فقهی ِفقههایی که تا قرن دهم از تواتر بحث کردهاند نیز بخوبی نشان میدهد که آنها این تواتر را تا رسول الله ص میدانستهاند که کاشفیت از متن صحیح قرآن ِنازل شده از جانب خداوند دارد، که علاوه بر مثال قرائت سوره حمد در نماز، میتوان به بحثهایی که فقها درباره: اقتضاءات دو قرائت «يَطْهُرْنَ» و «يَطَهَّرْنَ» در آیه۲۲۲ سوره بقره، عدم ضرورت تعیین قرائت در مهریه، بحث کفاره صید برای شخص مُحرِم ذیل آیه ۹۵ سوره مائده، کفاره سوگند دروغ ذیل آیه ۸۵ سوره مائده و ... داشتهاند، اشاره کرد. [(این شواهد ان شاء الله بزودی به تفصیل در مقاله دیگری از نویسنده منتشر میشود)].

[بعد از این مقدمه، اکنون ابتدا مستندات برداشت ناردرستی را که رایج شده است ارائه، و سپس به نقد آن پرداخته خواهد شد.]

---

[1]. اینکه امروزه در تواتر این قرائات تا رسول الله تردیدهایی میشود ناشی از اشتباهاتی است که در فهم حدیث مذکور در قرن یازدهم رخ داد به ضمیمه دور شدن حوزههای علمی شیعی از فضای علم قرائات، که اگر آن ابعاد خوب باز شود کاملا آشکار می گردد که این مخالفت متأخرین با تواتر قرائات سبع، محمل قابل قبولی ندارد که تفصیل این مطلب در این مجال نمیگنجد و آن را در مقاله دیگری تبیین کردهام که ان شاء الله بزودی منتشر خواهد شد با عنوان «تبیین تواتر قرائات سبع به تواتر قرائات سبع تا رسول الله ص».

[[2] . در اینجا دو حدیث آمده است که اگرچه در دومی به خاطر احمد بن هلال برخی مناقشاتی دارند اما در سند اولی مناقشهای نیست؛ و اولی در تفسیر العیاشي، ج1، ص12 هم آمده است.]

[3] . در واقع، تا قرن دهم هیچ عالم شیعی از این حدیث چنین معنایی برداشت نکرده و اول بار در قرن یازدهم برخی از علمای محدثین ادعا کردند که روایت مذکور به معنای نفی قرائات متواتر است، و در عین اینکه تصریح میکردند که معظم مجتهدان شیعه تواتر قرائات را قبول دارند، شروع به خدشه در تواتر قرائات کردند (سید نعمة الله جزائری، منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات، 71) و کار به جایی رسید که مرحوم بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ق) برای اول بار شیخ طوسی و مرحوم طبرسی را نیز در زمره مخالفان تواتر معرفی کرد ، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج8، ص100[3]). از آن طرف، عالم اصولی بزرگی همچون وحید بهبهانی که نمیتوانست دیدگاه مستقر فقهای پیش از خود درباره تواتر قرائات در فضای شیعه را نادیده بگیرد و از سوی دیگر حدیث صحیحالسند «نزول قرآن بر حرف واحد» را در مقابل خود میدید، این گونه مطلب را جمع کرد که: تنها یک قرائت بر پیامبر اکرم ص نازل شده است ولی مردم به قرائات متعدد میخواندند، و [چون آن قرائ در عصر حضور ائمه اطهار ع میزیستند، پس اینکه ما را به قرائت رایج در مردم ارجاع دادهاند، عملا این قرائات همگی توسط امامان امضا شده است، هرچند که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست و ائمه اطهار ع همه این تعدد قرائات را به مصالحی همچون تقیه امضا کردهاند؛ لذا مقصود علمای پیشین از تواتر این قرائات، نقل متواتر آنهاست تا شخصی که قرائت به او منسوب است، نه تا زمان رسول الله ص. اما از آنجا که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست؛ با توجه به وجود اختلافات در میان این

قراءات (اختلافاتی که معنا را تغییر میدهد و اگر فقط یک قرائت باشد غلط برخی از این قراءات نادرست است؛ مانند قرائت کلمه «مَلِک» و «مالک» در آیه ۴ سوره حمد) فقط یکی از این قراءات باید حقیقتا قرائت صحیح باشد. (مصابیح الظلام؛ ج7، ص224؛ الحاشیة علی مدارک الأحکام؛ ج3، ص20)

[4] . وی در تفسیر اصلیاش تصریح میکند که من تفسیر را ناظر به هر هفت قرائت نوشتم[: «بناء علی هذا بخاطر فاتر این فقیر ضعیف جانی المفتقر الی غفران اللطیف سبحانی ابن شکر اللّٰه فتح اللّٰه الشریف الکاشانی کساءهم جلابیب رضوانه و سقاهم شآبیب غفرانه رسید که (تقربا الی اللّٰه تعالی و طلبا لمرضاته العلی) مطالعه تفاسیر عربیه و فارسیه و کتب تواریخ و احادیث و غیر آن از کتب کلامیه و اصول و فروع فقهیه کرده تفسیری از آن انتخاب نماید که مبتنی باشد بر حل معانی قرآن بر طبق قرائت سبعه که مسلم الثبوت و مجمع علیه جمیع موافق و مخالف است و متعرض قراءة دیگر نمیشود بجهة تطرق اختلاف در آن»] (تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج1، ص4) و در خلاصهای که از آن انجام داده بیان میدارد که این خلاصه را فقط بر اساس قرائت ابوبکر از عاصم تنظیم کردم چون این قرائت است که در میان عجم شهرتی تمام دارد [«و از قرائت معتبره بروایة بکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و ببعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت و معنی کلام بسبب آن اختلاف تغییر میيابد اشارتی با او خواهد شد».] (خلاصه المنهج، ج1، ص3).

[5]. توجه شود که در مدخل معادل آن در زبان فارسی (قرائت) و عربی (قراءت قرآن) این پراکندگی کشورها نیامده است.

[6] . تعبیر دقیقتر در فضای علم قرائت این است که نوشته شود روایت حفص از قرائت عاصم، اما چون تأکید بحث حاضر بر رواج قراءات متعدد قرآن کریم است و هر روایت از قاریان هفتگانه خودش یک قرائت مستقل است، در متن حاضر برای این موارد هم از تعبیر قرائت استفاده شده است.

[7] . کمربندی به عرض 1000 کیلومتر که 5400 کیلومتر از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ را دربرمیگیرد و شامل شمال سنگال، جنوب موریتانی، مرکز مالی، جنوب الجزیره و نیجر، مرکز چاد، جنوب سودان، شمال سودان جنوبی و اریتره میباشد.

---

[i] . و لیعلم أنّ هذه السبع إن لم تکن متواترة إلینا کما ظنّ لکن قد تواتر إلینا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع.

[ii] . قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللّٰهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ.

[iii] . (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ».

(٢) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَانِي آتٍ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفَيْنِ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ

[iv] . لم نجد من علماء الفن من يرى صلة بين حديث «أنزل القرآن» على سبعةأحرف و «القراءات السبع» المعروفة نعم سوى تداوله على ألسنة العوام و غوغاء الناس، لا عن مستند معروف، و قد در على هذه المزعومة الشائعة كثير من الائمة النقاد، كابن الجزري و ابي شامة و الزركشي و ابي محمد مكي و ابن تيميه و اضرابهم. و نسب ابن الجزري هذا الوهم الى الجهلة العوام و من لا علم له من الغوغاء الطغام

[v] . و مع ذلك تحقق الاختلاف بعد ذلك كثيراً حتى اشتهرت القراءات السبع و غيرها في عصر الأئمة، و كانت على اختلافها بمرأى و مسمع منهم (عليهم السلام)، فلو كانت هناك قراءة معيّنة تجب رعايتها بالخصوص لاشتهر و بان و كان من الواضحات و كان ينقله بطبيعة الحال كابر عن كابر و راوٍ عن راوٍ و ليس كذلك بالضرورة، فيظهر جواز القراءة بكل منها كما عليه العامّة و إلّا لبيّنوه (عليهم السلام) و نقل إلينا بطريق التواتر، كيف و لم يرد منهم تعييّن حتى بخبر واحد.

[vi] . و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإن الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و تهوينا على أهل هذه الملّة

[vii] . «اختلاف در قرائت و در زمان پيغمبر اول جماعتى معلم قرآن بودند از جمله آنان ابى بن كعب وعبد اللّه بن مسعود معروفترند وهر يك مصحفى داشتند و در پاره كلمات و حروف با يكديگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پيغمبر ص ميدانست چون پيوسته قرآن را بر پيغمبر ص عرضه ميكردند و هر چه صحيح نبود منع ميفرمود و اينها همه بتواتر معلوم و بدليل عقل مؤيد است چون ممكن نبود يك تن همه مردم را بياموزد وميان اينها هيچگونه اختلاف نباشد. پس هر اختلاف كه ميان اصحاب در قرائت ثابت شود و پيغمبر منع نكرده آن قرائت مجاز بوده است، و اين معنى از كلام سيد مرتضى در شافى هم استفاده ميگردد ، وچون عثمان خواست مردم را بريك قرائت متفق سازدميان او وعبد اللّه بن مسعود كار بمنازعه كشيد وعبداللّه راضى نشد قرآن اورا بسوزانند و برانداز‌ند عثمان اورا دولت كشيد وچندان زد كه استخوان پهلويش بشكست و حجت ابن مسعود اين است كه قرائت وى در عهد پيغمبر رائج بود و حضرتش تصديق او كرده است نبايد از تعليم آن ممنوع گردد و اين اختلاف قرائت كه پيغمبر با تجويز فرمود نبايد عثمان [illegible] انداز‌د. آيا مصلحت دين را عثمان بهتر از پيغمبر ميداند ؟ ونيز در آثار آمده است كه سعيد بن جبير قرآن را بهمه قرااآت ميخواند حتى آن قرااآت كه بعهد عثمان سوخته شد، چون بعهد او تواتر قرائت ابى و ابن مسعود و ديگران ثابت بود ، بر خلاف زمان ما كه آنچه از ابى ابن مسعود بر خلاف قرائت مشهوره است، برواىت آحاد نقل گرديده است و براى ما جائز نيست و اگر براى ما هم بتواتر نقل شده بود منابعت آن براى ماجائز بود . و علامه حلى رحمه اللّه در تذكره فرمايد براى ما جائز نيست متابعت قرائت ابن مسعود و ابى بن كعب و امثال او بجهت عدم تواتر آنها، پس همه قرااآت زمان پيغمبر اين اگر بتواتر بماارسيده بود متابعت همه آنها برماجائز بود الا آنكه چون عثمان مصاحف ديگر را سوزانيد مردم را بر يك قرائت گرد آورد آن يكى متواتر گشت و آن ديگرها بتواتر نرسيد . و از بعض رواىات معلوم ميشود كه مصحف زيد بن ثابت قرائت عامه مردم بود يعنى در همان عهد متواتر

بود . گويند كسى آيتى از قرآن قرائت كرد بر خلاف عامه مردم وعمر تعجب كردواين زين خواست آن آيه را قرائت كند بايد موافق عامه خواند پس معلوم ميشود قرائت مشهور چيزى بود كه اگر كسى بر خلاف آن ميخواند متوجه ميشدند . پس از عهد عثمان باز اختلاف در قرائت بماند اما محدودتر ، چون هيچيك از رسم الخط مصحف زيد خارج نبود ، اما قرائت هاى سابق گاهى از رسم الخط وى خارج بوده چنانكه برمتنبعان تفاسير وقرآن واضح ميگردد مثلا در قرائت عمر بن الخطاب صراط من انعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين بر خلاف خط مصحف مشهور است . و در مصحف ابى بن كعب فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه الايطوف بهما . و در قرائت ابن مسعود من بقلها و قثائها و فومها و هم در قرائت او واقيموا الحج والعمرة است بجاى اتموا الحج والعمرة . أماهيچيك از اين قرآآت براى ما أعتبار ندارد چون باخبار آحاد است و احتمال كذب وخطا در آن ميدهيم ، بلكه آنچه از پيغمبر و ائمه هم نقل كرده اند چون صحت نقل مشكوك است براى ما حجت نيست. اگر گوئى اين قراءات مختلف كه پيغمبر تجويز فرموده همه از آسمان نازل گرديده و هر يك بوحى الهى است اى آنكه در آغازيكى نازل شد اما خداوند تعالى آن اختلافات زمان پيغمبر را اجازه فرمود براى تسهيل، گوئيم چون بقينا پيغمبر ص همه را تجويز فرموده است براى ما فرقى نميكند كه اصل آن يك قرائت باشد و باقى مجوز، اى آنكه همه أصل باشند. ونظير اين است خلاف در تصويب و تخطئه، چون فتواى مجتهدين براى مردم حجت است خواه فتواى هريك صواب باشد اى صواب يكى از آنها و ديگران معذور، و در روايات اهل بيت وجه دوم وارد است چون قرآن يكى است و از نزد يكى نازل گرديده و الواحد لا يصدر عنه الا واحد، واختلاف قرايان از ناحيت رواياتست و چنانكه گفتيم يك قرائت از همه رايجتر و ميان عامه مشهور بود و از سخن علامه ره در تذكره معلوم ميگردد كه مصحف اميرالمؤمنين على ع است كه عثمان نگه داشت و باقى را سوزانيد واين كلام منافى آن نيست كه زيد بن ثابت مامورجمع آن شد چون آنچه زيد نوشت مطابق مصحف آنحضرت بود .»

[viii] . «قضيه اختلاف قرائات در تاريخ قرآن، خود يك مسأله ايست؛ خود يك مرحله ايست. بارى، آنچه بدست ميآيد اينطور نيست كه قرّاء از خود رسول الله كه ميشنودند، عين آنرا روايت ميكنند، و قرائت ميكنند؛ اينطور بنظر نميآيد، يعنى اينطور بدست نميآيد. بلكه اينطور دستگير ميشود كه در زمان رسول اكرم عدّه بسيارى، در حدود هفتاد هشتاد نفر يا بيشتر بودند كه اينها حاملين قرآن بودند، و قرآن را تلاوت ميكردند و ياد ميگرفتند و سپس آنرا در ميان مردم إشاعه ميدادند. و اگر در يك جا اشكالى داشتند، از پيغمبر اكرم سؤال ميكردند و ايشان جواب ميدادند. اينطور بدست ميآيد.

خلاصه: اين قرائات توسّط قرّاء طورى نيست كه خود نفس قرائت را از رسول خدا بشنوند و آنرا قرائت كنند؛ و نيز از نزد خودشان اين قرائات ابداع نشده است. بلكه چون مسلمين ديدند كه حاملان قرآن در قرائت هايشان اينجور ميخوانند، و آنان هم از رسول اكرم اخذ كرده اند، در نتيجه اين بدست ميآيد كه اين قرائات كه از فلان قارى يا از فلان صحابى بدست آمده است اين قرائتى است مستند به پيغمبر اكرم. و بقول اهل تاريخ چون خود رسول اكرم دو قسم يا بيشتر قرآن را قرائت ميكردند، پس اختلاف قرائات راجع به اختلاف كيفيت قرائت خود رسول الله ميشود.

جبرائيل سالى يكبار خدمت رسول الله ميآمد و آنچه از قرآن، از اوّل وحى تا آنوقت نازل شده بود به پيغمبر دوباره ميخواند، و وحيش را تجديد ميكرد؛ و پيغمبر هم به همان طريقى كه أخيراً جبرائيل خوانده است به كُتّاب وحى ميخواندند؛ و از آنها بهمين گونه بمردم انتشار ميافت؛ و در نتيجه اين وحى با وحى سابق اختلاف پيدا ميكرد. و بنابراين، علّت اختلاف قرائات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائيل در سنوات عديده ميشود.

تلميذ: آيا هر سالى كه جبرائيل نازل ميشد و همه قرآن را براى رسول الله تلاوت ميكرد، رسول الله در يك سال همه قرآن را براى أمير المؤمنين عليه السّلام، و در سال ديگر فقط براى ابَىّ، و در سال ديگر فقط براى زيد بن ثابت، و همچنين هر سالى فقط براى يكى ديگر از كاتبين قرآن ميخواندند؟ زيرا ما ميبينيم اين كاتبين در قرائت با هم اختلاف دارند، و اگر آنچه جبرائيل در هر

سال می‌آورده است، حضرت رسول الله برای همه می‌خواندهاند، دیگر نباید با هم اختلاف داشته باشند، بلکه باید در هر سال همه کاتبین یک قسم بخوانند؛ و خود کُتّاب وحی قرائتشان در هر سال با قرائت سَنَوَات قبل تفاوت کند.

علاّمه: بالاخره این همه روایاتشان متعدّد است و همه جور دارند. فقط در سال رحلت رسول اکرم دارند که رسول اکرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش این‌ست که در امسال دوبار جبرائیل بر من نازل شده است و قرآن را برای من دوبار تلاوت کرده است؛ از اوّل قرآن تا آخر، و این دلیل بر رحلت من است؛ و البتّه معلوم‌ست که دو مرتبه تلاوت کرده است، یعنی به دو کیفیت. در این قسمتهای کتاب «إتقان» سیوطی بد نیست؛ در آن این مطالب تا حدّی کشف می‌شود. سیوطی إنصافاً مردِ زبردستی بوده؛ در تتبّع و نقل اقوال و روایات بسیار تسلّط دارد، و در این امور خیلی مسلّط بوده و صاحب نظر هم نبوده است، بلکه مسلّط در نقل بوده است.

تلمیذ: بالاخره باید این مسأله حلّ‌شود؛ و آن این‌ست که ابیّ‌بن کعْب تمام قرآن را خودش یک قسم قرائت می‌کرده است، زَید بن ثابِت نیز یک قسم و أمیر المؤمنین علیه السّلام نیز یک قسم قرائت می‌کرده اند؟ و در این صورت لازمه‌اش این‌ست که در هر سال، قرآن را برای یک نفر می‌خواندهاند؛ و اگر در هر سال قرآن را برای همه می‌خواندهاند باید در نفس قرائت اینها نیز اختلاف وجود داشته باشد.

علاّمه: نه، ممکن‌ست ابیّ‌قرآن را یک قسم خوانده باشد و سال آینده یک قسم دیگر خوانده باشد و سال آینده یک قسم دیگر و همینطور؛ و همینطور هم هست، چون برای ما از هر یک از قرّاء چند نوع قرائت حکایت شده است؛ از خصوص ابَیّ‌مثلاً، که در این سال اینطور خوانده است، و در سال بعد طور دیگر قرائت کرده است. بعضی چنین می‌گویند که علّت اختلاف قرائات اینست.

ابیّ‌علاوه بر آنکه در قرائت با دیگران اختلاف دارد، در بین قرائات خود او نیز اختلاف است. عاصِم دو تا شاگرد دارد، و هر یک از آنها از اوّل قرآن تا آخر، قرآن را از عاصم نقل می‌کنند، و در قرائت با هم اختلاف دارند؛ این شاگرد از عاصم این طور روایت می‌کند، شاگرد دیگر از خود عاصم بطور دیگر. و از أمثال ابیّ‌و عَبدالله بن مسعود نیز همین حرفها هست.

تلمیذ: ممکن نیست که بگوئیم همانطور که نحویین مثل سیبَوَیه و کسائیّ‌و غیرهما روی قواعدیکه در دستشان است اختلاف دارند، یکی شعر عربیّ‌را بقسمی می‌خواند و دیگری بقسم دیگر؛ در إعراب اختلاف دارند، همینطور ابیّ‌بن کعب و زید بن ثابت و سائر از قرّاء هم عرب بوده‌اند، اهل لسان بوده‌اند، از حقیقت علم نحو و ادبیت و عربیت مطّلع بوده‌اند، و روی زبان مادری و قواعدی که در دستشان بوده اینطور می‌خوانده‌اند؛ و چنین بگوئیم که اختلاف قرائات مستند به اختلاف و اجتهاد نظر خودشان است؟

علاّمه: نه، اینطور نیست؛ ظاهر اختلافشان از نقطه نظر روایت است. یعنی استناد به رسول الله می‌دهند؛ مثلاً در مَلِک یوْمِ‌الدّین ِروایتی داریم که می‌گویند: رسول خدا هم مَلِک می‌خوانده‌اند و هم مالِک؛ اگر دو روایت متواتر باشد لازمه‌اش این‌ست. قاری مَلِک بیشتر از مالِک است؛ از هفت نفر قاری چهار تایشان مَلِک خوانده‌اند و ما بقی آنها مالک خوانده‌اند؛ اعتبار هم با ملک مساعدتر است، بجهت آنکه یوْم را معمولاً به مالک نسبت نمی‌دهند به مَلِک می‌دهند، می‌گویند: شاه فلان یوم نه مالک فلان یوم.مرحوم قاضی رحمة ُالله علیه هم در نماز مَلِک می‌خوانده‌اند. و در تفسیر «کشّاف» وجوهی ذکر می‌کند که مَلِک أشمل و اعمّ‌و انسب است.

تلمیذ: قرّاء سبعه و قرائات متواتره و قرائات شاذّه چیست؟

علاّمه: قرّائی که قرائتشان را متواتراً به رسول الله می‌رسانند هفت نفرند و لذا آنها را قرّاء سَبْعَه گویند. این قرائات سبعه را متواتر می‌دانند، مثل عاصم که با یک واسطه، از أمیر

المؤمنین از رسول خدا روایت می‌کند. مثلاً دیگری از ابی‌ّو آن یکی از ابن مسعود روایت می‌کند، و البتّه چون واسطه‌ها کم است زود به رسول الله می‌رسد. امّا قرائات شاذّه قرائت هائیست که اساتید از قرّاء اخذ کرده و برای خودشان قرائت قرار داده‌اند. قرائات شاذّه زیاد است، و از میان آن‌ها سه قرائت معروف است که با آن هفت قرائت متواتره می‌شود ده قرائت. این ده قرائت معروفند، ولی غیر از این سه قرائت شاذّه، روایات دیگری که قسمتی از قرائت‌های مختلف را نقل می‌کند، آن‌ها را روایات شاذّه گویند؛ البتّه شاذّه غیر معروفه. و البتّه کسانی هم هستند که آن سه روایت شاذّه و ای بعضی از آن سه تا را متواتر بدانند، و بنابراین تعداد روایات قرائت‌های متواتره در نزد آنان بیشتر از هفت عدد می‌باشد.»

[ix] . عین همان مطلبی را که در مهر تابان آورده بود و در پی‌نوشت‌های قبلی ذکر شد، در اینجا آورده‌اند.

[x] . ایشان در ص ۴۱۸ این گونه طرح مساله می‌کنند:

«اینک باید دید که آیا ما در امروزه موظّفیم از روی مصحف فعلی که قرائت حفص از عاصم از أبو عبد الرّحمن سلمی از حضرت أمیرالمؤمنین علی‌ّ بن أبی طالب علیه السّلام است قرآن را بخوانیم؟ یا اختیار داریم از روی این قرائت، و یا یکی از قرائت‌های شش‌گانه دیگر که مجموعا آن‌ها را هفت قرائت متواتر گویند قرائت کنیم؟ و یا از روی این قرائت و یکی از نه قرائت دیگر که جمعا ده قرائت متواتره و شاذّ مقبوله معروفه به حساب آورده‌اند قرائت کنیم؟ این مسأله مهمّی است که در اطراف آن بحث‌ها شده است. جمعی بدین سو، و گروهی بدان سو گرائیده‌اند.»

سپس عنوانی گشوده‌اند به صورت «قرائات سبعه متواتره» و بعد از اینکه معرفی‌ای از این قراء دو راوی معروف هریک به عمل می‌آورند و بر تقدم شیعه در علم قراءات تأکید می‌کنند در صفحه ۴۲۳ اقوال سیوطی و ابن جزری درباره تواتر قراءات سبع را ذکر می‌کنند که:

«و همچنین سیوطی‌ّ گوید: «قاضی جلال الدّین بُلقینی گفته است: قرائت به سه گونه قسمت می‌شود که عبارتند از: متواتر و آحاد و شاذّ. متواتر عبارت است از قرائت سبعه مشهوره. و آحاد عبارت است از قرائت ثلاثه که با آن سبعه مشهوره مجموعا ده قرائت می‌شوند؛ و بدین قرائت ملحق می‌گردد قرائت صحابه. و شاذّ عبارت است از قرائت تابعین مثل أعمش و یحیی بن وثّاب، و ابن جُبَیر و امثال ایشان. و در این گفتار قاضی بلقینی ایرادی است که از آنچه ما اینک ذکر می‌کنیم معلوم می‌شود. و بهترین کسی که در این موضوع سخن گفته است، امام قرائت در زمان خود، شیخ مشایخ ما: أبو الخیر بن جَزَری‌ّ است. او در اوّل کتابش که کتاب «نَشْر» نام دارد می‌گوید: هر قرائتی که با قواعد عربیّت گرچه به وجهی از وجوه باشد موافق باشد، و با یکی از مصاحف عثمانیّه گرچه به نحو احتمال باشد موافق باشد، و نیز سند روایت آن صحیح باشد؛ آن قرائت صحیحهای است که جائز نیست رد آن، و حلال نیست انکار آن؛ بلکه آن از أحرُف سبعه (وجوه هفتگانه) ای است که قرآن بدان نازل شده است. و بر مردم واجب است آن را قبول کنند. خواه از امامان سبعه باشد و خواه از امامان عشره و خواه از غیرشان از ائمّه‌ای‌که گفتارشان مورد قبول است. و هرگاه رکنی از این ارکان سه‌گانه مختلّ شود، بدان قرائت ضعیف یا شاذّ و یا باطل گفته می‌شود. خواه از قرّاء سبعه باشد و خواه از کسی که از آن‌ها بزرگتر باشد. آنچه از امامان اهل تحقیق از سلف و خلف بما رسیده است این رأی صحیح است. و بدین گفتار، دانی‌ّ مکّی و مَوَدّی‌ّ و أبو شامه تصریح نموده‌اند. و این مذهب سابقین از علماء است که از کسی تا بحال خلاف آن از آن‌ها شنیده نشده است. «الإتقان» طبع اوّل، ج اوّل، ص ۹۴؛ و از طبع سوّم، ص ۷۵ »

سپس به تفصیل ادله مرحوم صاحب جواهر و آیت الله خویی در نقد تواتر قراءات را نقل می کنند و آنگاه در نقد آن دو بزرگوار در ص۴۲۹-۴۳۰ می‌گویند:

«ما در اینجا بحول اللّه و قوّته به اثبات می‌رسانیم که: قرائات سبعه و ای عشره متواترند. و آنچه را که در «جواهر» و تفسیر «بیان» بدان گرائیده‌اند تمام نیست. و احاطه و علم به تواتر قرائات، نیاز به تتبّع کتب سیر و تواریخ و قرائت و رجال دارد. و مسئله تنها مسألۀ فقهی بَحْ نیست تا از روایتی بدان، جزماً و قوراً حکم به عدم تواتر نمود. ما اینک قرائن و شواهد مسلّمه‌ای را در اینجا ذکر می‌کنیم، تا روشن شود که قرائات سبعه از استنباطات و اجتهادات قاریان نیست؛ بلکه از سماع و روایت است. و فقهای ما رضوان اللّه علیهم اتّفاق دارند بر تواتر قرائت قرّاء سبعه و سماع آنان بواسطۀ، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

قرائات سبعه، از روی اجتهاد نیست

حفص که از عاصم روایت می‌کند، در سورۀ فرقان يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً به إشباع کسره هاء در فیهِ قرائت نمود؛ با آنکه می‌دانست بدون اشباع به موافقت قاعده عربیّت صحیح است. و اگر يَخْلُدْ فیهِ مُهاناً می‌خواند بل اشباع، ابداً خلافی ننموده بود. امّا قرائت نکرد، چون سماع او با اشباع بود.

و در سورۀ فتح بما عاهَدَ عَلَيْهُ اللّه2 و در سورۀ کهف وَما أَنْسانيهُ إلّا الشَّيْطانُ با ضمّه هاء ضم قرائت کرد؛ و خوب می‌دانست که کسرۀ هاء در عَلَيْهُ و أنسانيهُ نیز جائز است. امّا نخواند، چون سما وی و روایتش اینطور بود.

امّا در سائر مواضع قرآن در امثال فیهِ بدون اشباع و در امثال عَلَيْهُ و أَنسانيهُ با کسره هاء قرائت کرد با کثرت موارد آنها؛ فقط در این سه مورد اینچنین خواند. اگر اجتهاد او اینطور بود، باید همه جا باشد نه فقط تنها اینجا.

و نظیر این موارد چنانکه بیان خواهیم کرد، بقدری زیاد است که احصائش مشکل است. در این صورت چگونه تصوّر دارد که بگوئیم: این اختلاف از آراء و نظریّه‌های خود قاریان بوده است؟!

این حقیر در مصاحباتی که با استادمان حضرت آیة اللّه علاّمه طباطبائی رضوان اللّه علیه داشته، و در نوار ضبط شد، و پس از رحلتشان ضمن مباحث یادنامه ایشان به عنوان «مهر تابان» انتشار یافت؛ در خصوص تواتر قرائت قاریان سبعه از ایشان سؤالاتی نموده و پاسخ داده‌اند. و اجمال آن پاسخ اینست که:» و همان مطالبی که در کتاب مهر تابان آوردند را عینا در اینجا نیز می‌آورند.

سپس ص۴۳۴ تا ۴۴۵ به نقد تفصیلی ادله صاحب جواهر و مرحوم خویی می‌پردازند بدین بیان:

«این محصّل مطالبی بود که حضرت استاد علاّمه رضوان اللّه تعالی علیه، خرّیت فنّ قرآن بیان فرموده‌اند. و امّا گفتار حضرت آیة اللّه خوئی در تفسیر به اینکه قرآن عبارت است از مادّه، و امّا هیئت و اعراب کیفیّت آنست و عدم تواتر آن ضرری به تواتر قرآن نمی‌رساند؛ دارای اشکال واضحی است. و آن بدین گونه است که: قرآن عبارت است از مجموع مادّه و هیئت؛ یعنی آنچه را که هنگام تکلّم شنیده می‌شود. و هیئت و مادّه امر وحدانی را تشکیل می‌دهند. و جدا کردن یکی از دیگری محال است.

آنچه از هم جدا می‌شود در کتابت است، که اعراب را در لغت عربی جدا می‌نویسند. مانند ملک که چنانچه بر آن اعراب نگذارند ممکنست کسی مدّعی شود: مادّه متواتر است و اعراب آن که آن را بصورت مَلِکِ و یا مَلِکْ در آورد متواتر نیست. امّا در تلفّظ جدا کردن آن دو از هم غیر ممکنست. و چنانچه مادّه را به تواتر و یا به خبر واحد حکایت کنند، اعراب و کیفیّت هم لزوماً و مُقارناً معاً با آن به تواتر و یا به خبر واحد حکایت می‌شود.

پنج دلیل بر رد قول به عدم تواتر قرائات سبعه

ما بحول الله و قوّته در اینجا با چند دلیل اثبات تواتر قرائات سبعه و روایت قرّاء آنها را فقط از طریق سماع و روایت، بدون اجتهاد و استنباط؛ می‌نمائیم، و حقیقت مدارک قرّاء را ذکر می‌کنیم تا حقیقت تواتر قرآن بما هُوَ قُرءانٌ از جهت هیئت و مادّه روشن شود.

أساطین مذهب شیعه همچون علاّمه حلّی، قائل به تواتر قرائات سبعه‌اند

دلیل اوّل گفتار اساطین و اعاظم علمای فنّ قرائت و مجتهدین خبره است:

علاّمه حلّی رضوان الله علیه که اعظم علمای شیعه، بلکه اعلم علمای اسلام است، در کتاب «تذکرة الفقهاء» گوید: «یَجِبُ أَنْ یُقْرَأَ بِالْمُتَوَاتِرِ مِنَ الْقِرَاءَاتِ؛ وَ هِیَ السَّبْعَةُ. وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُقْرَأَ بِالشَّاذِّ.» ـ تا اینکه می‌گوید: «وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُقْرَأَ مُصْحَفُ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ لا أُبَیٍّ وَ لا غَیْرِهِما. وَ عَنْ أَحْمَدَ رِوَایَةٌ بِالْجَوَازِ إِذا اتَّصَلَتْ بِهِ الرِّوَایَةُ. وَ هُوَ غَلَطٌ؛ لأَنَّ غَیْرَ الْمُتَوَاتِرِ لَیْسَ بِقُرْءَانٍ» ـ انتهی.

«واجب است که از میان قرائتها به قرائت متواتره، قرآن را قرائت نمود. و آن قرائات متواتره، قرائتهای سبعه است. و جائز نیست که قرآن را با روایتهای شاذّه قرائت کرد. ... و جائز نیست از روی مصحف ابن مسعود، و نه از روی مصحف اُبیّ، و نه از غیر آن دو قرآن را قرائت کرد. و از أحمد حنبل گفتاری وارد است: که اگر روایت صحیحهای ما را بدان برساند جائز است. و این گفتار غلط است. زیرا که غیر متواتر، قرآن نیست.» و با وجود گفتار این مرد بزرگ، امثال جزریّ که می‌خواهند قرائات سبعه را از تواتر بیندازند، آب در هاون می‌کوبند.

و سیوطیّ در «اتقان» گوید: «و قالَ [ابْنُ الشَّیْخِ تَقِیِّ الدِّینِ السُّبْکِیِّ] فی جَوابِ سُؤالٍ سَأَلَهُ ابْنُ الْجَزَرِیِّ: الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتی اقْتَصَرَ عَلَیْهَا الشَّاطِبِیُّ وَ الثَّالِثُ الَّتی هِیَ قِرَاءَةُ أَبی جَعْفَرٍ وَ یَعْقُوبَ وَ خَلَفٍ مُتَوَاتِرَةٌ مَعْلُومَةٌ مِنَ الدِّینِ بِالضَّرُورَةِ. وَ کُلُّ حَرْفٍ انْفَرَدَ بِهِ وَاحِدٌ مِنَ الْعَشَرَةِ مَعْلُومٌ مِنَ الدِّینِ بِالضَّرُورَةِ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ عَلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ [وَ ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ. لا یُکابِرُ فی شَیْءٍ مِن ذَلِکَ إِلاَّ جاهِلٌ.»

«فرزند شیخ تقیّ الدّین سبکی، در پاسخ پرسشی که از وی ابن جزری نموده است، اینطور گفته است: قرائتهای هفتگانه‌ای که شاطبیّ بر آنها اقتصار کرده است، با ضمیمه سه قرائتی که عبارتند از قرائت أبو جعفر و یعقوب و خلف، همگی تواترشان با ضرورت دینی معلوم است. و هر کلمه‌ای را که یک نفر از این قرّاء ده‌گانه بدان متفرّد باشد، با ضرورت دینی معلوم است که بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است. و در این مطلب لجاج و عناد و مکابره نمی‌کند مگر کسی که جاهل بوده باشد به حقیقت امر.»

دلیل دوّم: علماء گفته‌اند: قرائت، سُنّتی است واجب الاتّباع که مدرک آن منحصر در سماع و روایت است؛ و ابداً نظریّه و اجتهاد در آن راه ندارد. در مقدّمه «مجمع البیان» آمده است که: در صدر اسلام جائز بود یک معنی را به چند لفظ مترادف بخوانند؛ مانند هَلُمَّ وأقْبِلْ وتَعالَ (یعنی: بیا) ولی مقیّد به سماع بودند. نه آنکه هرکس مجاز بود لفظی را به دلخواه خود تغییر دهد و مرادفش را بیاورد. بلکه در پی آن بودند که آنچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیده است، آن را در قرائت خود قرار دهند. و اگر أحیاناً به دو لفظ مختلف می‌شنیدند، بر هر دو اعتماد می‌نمودند. و بقیّه قاریان هم اعتماد در سماع می‌کردند.

شواهد و ادلّه انحصار طریق قرائت در سماع و روایت

از جمله شواهد این مطلب آنست که در بعضی از مواردی که قاعده و قانون عربیّت هر دو را اجازه می‌داد، ایشان به دلخواه خود هر کدام را قرائت نمی‌نمودند؛ بلکه در پی آن می‌رفتند که روایت و نقل از

رسول الله چگونه بوده است!

در قاعدۀ ادب و عرب اینست که: یاء آخر کلمه، چنانچه بعد از حرف ساکن واقع شود باید آن را مفتوح خوانند؛ مانند قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ 1 که یاء در مَحْیَایَ را چون بعد از الف است و الف ساکن است، مفتوح خوانده‌اند. امّا اگر بعد از حرف ساکن نباشد، به دو وجه جائز است خوانده شود: سکون و فتحه؛ مثل لفظ مَمَاتِی که جائز است آن را ساکن و یا مفتوح خواند.

امّا قرّاء با وجود این اختیار، اختیار سکون و یا فتحه را نکردند و مقیّد بر سماع شدند. و در کلماتی مانند لی و مَسَّنِی و عَوْنِی و امثالها در ٥٦٦ مورد همگی متّفقاً به سکون خواندند؛ و در ١٨ مورد متّفقاً به فتح؛ و در ٢١٢ مورد دیگر، بعضی از قرّاء سکون را پذیرفتند و فتح را نپذیرفتند، و بعضی دیگر بر عکس فتح را پذیرفته و سکون را نپذیرفتند. و هیچکی از آنها به هر دو وجه قرائت نکردند؛ چون سماعشان یکی قسم بود. امّا برای ما در این ٢١٢ مورد جائز است به هر یکی از دو قسم که میخواهیم به متابعت یکی از قرّاء بخوانیم. و لیکن در آن موارد دیگری که همه به سکون خوانده‌اند، ما نیز لازم است به سکون بخوانیم، و فتحه جائز نیست. مثلاً در آیۀ مبارکۀ: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، 2 نمیتوانیم یاء در إِنِّی را مفتوح بخوانیم. چون اینطور قرّاء نخوانده‌اند، گرچه طبق قواعد عربیّت یاء بعد از حرف متحرّک را به دو وجه جائز است قرائت نمود.

و از جمله شواهد زنده بر گفتار ما، یاءهای زائده است در امثال يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ، 1 وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ، 2 و إِيَّايَ فَاتَّقُونِ. 3 در قرائت عاصم که قرآن مشهور در دست ماست، اصلاً خواندن یاء غیر مکتوب، خواه در حالت وقف و خواه در حالت وصل جائز نیست. و باید در آیۀ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ، 4 دین را به سکون نون در حالت وقف، و به کسر آن در حالت وصل قرائت کنیم؛ و نگوئیم: دین با کسره نون در حالت وصل، و دینی با اظهار یاء در حالت وقف.

امّا دیگران (غیر عاصم) مانند نافع و ابن کثیر و أبو عمرو در سورۀ قمر، در کلمه إِلَى الدَّاعِ، 5 إِلَى الدَّاعِ خوانده‌اند. و در همین سوره در کلمه يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ 6 بدون یاء قرائت کرده‌اند. قطعاً و مسلّماً نه فراموش کرده‌اند و نه علّتی داشت مگر آنکه در آنجا آنچنان و در اینجا اینچنین شنیده‌اند. و مقیّد به حفظ سماع بوده‌اند.

دلیل سوّم: در بعضی از کلمات، همه نحویّین و اهل ادب اتّفاق دارند بر آنکه میتوان در این جمله آن را به دو قسم قرائت کرد. امّا قرّاء به یک قسم خوانده‌اند.

مثلاً در آیۀ مبارکۀ: وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، 1 در قرائت قرّاء مُصَدِّقٌ به رفع است که صفت برای رسول است. و در «مجمع البیان» گوید: نیکو است به نصب خواندن آن که حال باشد برای رسول الله، و لیکن قرائت، سُنَّةٌ مُتَّبَعَة است. یعنی جز به رفع خواندن جائز نیست، برای آنکه قرّاء آن را مرفوع خوانده‌اند.

و به رفع خواندن کلمه مُصَدِّقٌ بجهت مراعات رسم الخطّ نیست. زیرا در کلماتی که رسم الخطّ آن نیز تفاوتی در حال نصب و رفع ندارد، همه قرّاء به یک شکل خوانده‌اند؛ مانند فَتَلْقَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً. 2 همه به نصب بنا بر حالیّت خوانده‌اند؛ با آنکه ممکن بود به رفع بخوانند تا خبر بعد از خبر برای تلْکَ بوده باشد.

دلیل چهارم: تمام علمای عربیّت اجماع دارند بر آنکه قرآن کریم اصلترین پایه برای قواعد زبان عرب، و اساسیترین رکن نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و اشتقاق و سائر فنون عربیّت است. و در صورتی میتوان عباراتی را از قرآن شاهد آورد که از راه سماع و روایت از پیغمبر رسیده باشد؛ نه آنکه به قیاس و قاعده اعتماد کرده باشند. وگرنه در این فرض دور لازم میآید. بدین گونه که: استشهاد به قرآن متوقّف میشود بر قاعده و قانون اهل ادب؛ و این قاعده و قانون متوقّف میشود بر

اصالت قرآن. و این دور صریح است.

بنابراین، ادلّه و شواهدی را که قرّاء و شاگردانشان و تابعین آنها هریک برای اثبات مدّعای خود و تزییف و تضعیف مدّعای طرف ذکر کردهاند و در کتب تفسیریّه و قرائات بچشم میخورد، برای تأیید مسموعات است، و علّت بعد از وقوع؛ نه برای پایهگذاری آیات و تصحیح اعراب و هیئات و کیفیّات.

علم نحو و عربیّت، مُعین برای حفظ قرآن از دستبرد خطر زوال عربیّت، و تصحیح قاعده و قانون عرب است که کاشف از اصالت و متانت قرآن است. چون بدانیم کلمه در عربی صحیح چگونه ادا میشود، و بدانیم قرآن به عربی صحیح ادا شده است؛ آن کلمه را میدانیم و صحیح را از سقیم بازمیشناسیم.

امّا اگر عربی صحیح و خالص به دو وجه ادا میشود، در این صورت در اثبات قرآنیّت آن باز باید به نقل و سماع تمسّک کنیم، نه به اجتهاد و اظهار نظر.

مثلاً در لفظ قَدَر همه اهل لغت گفتهاند به دو قسم وارد شده است: به فتح و سکون دال. امّا با وجود صحّت هریک از آن دو در لغت و ادب، در آیات قرآن در آیهٔ عَلَيَ الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ، بعضی از قرّاء با فتح (قَدَر) و برخی با سکون (قَدَر) قرائت نمودهاند.

و در آیهٔ جئْتَ عَلَي قَدَرٍ و آیهٔ إلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و آیهٔ وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ4 همگی با فتح خواندهاند. و در آیهٔ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً، همگی با سکون خواندهاند.

در این صورت با فرض مختار بودن در قرائت قرآن و در انتخاب یکی از این دو وجه، چگونه تصوّر میشود همه قرّاء یک شقّ را اختیار کنند؟ این نیست جز به حبس و تقیّد قرائت بر سماع و نقل.

دلیل پنجم از شواهد و ادلّهای که میتوان برای انحصار طریق قرائت در روایت اقامه کرد، اینست که میبینیم قرّاء در همه کلمات طبق قاعده و میزان مشهور عمل کردهاند، ولی در بعضی از کلمات از قاعده مشهور تخلّف کرده و بدون وجه و سببی، در خلاف آنچه در میان زبان عرب شهرت دارد گام زدهاند؛ با آنکه عمل به مشهور را خوب میدانستند.

مثلاً در سورهٔ یوسف که آمده است برادران او به پدرشان میگویند: به چه علّت تو ما را بر یوسف امین نمیدانی درحالیکه ما دربارهٔ او مشفق و ناصح میباشیم؟! قالُوا يا أَبانا ما لَكَ لا تَأْمَنّا عَلي يُوسُفَ وَإنّا لَهُ لَناصِحُونَ.2 در اینجا موافق قاعدهٔ عربیّت باید در کلمه لا تَأْمَنّا دو نون را در هم ادغام نمود؛ و به فکّ ادغام یعنی لا تَأْمَنُنّا گفت. زیرا با لا تأمَنّا که صیغه نهی است و معنایش اینست که: «ما را امین نباید بدانی» اشتباه میشود.

مشخّصات قرائت عاصم در نقل و سماع

ولی حفص که از عاصم روایت میکند، با ادغام روایت کرده است و برای رفع اشتباه، إشمام کرده است. و اشمام عبارت است از بهم نهادن دو لب مثل کسی که بخواهد ضمّه را ادا کند ـ و این اشاره است به آنکه آن حرکت محذوف در نون، ضمّه است ـ بدون اینکه در گفتار اثری از این ضمّه ظاهر شود.

و لهذا در قرآنهای طبع اخیر که از جهت رسم الخطّ عالیترین مصحفی است که تا بحال بطبع رسیده است، بر روی میم قدری به طرف نون علامت اشمام را که یک نقطه توخالی لوزی است گذارده است: (لا تَأْمَنّا).

آیا برای این عمل حفص، جز تعبّد صرف در برابر سماع چیزی را می‌توان یافت؟

و مانند گفتار اطرافیان فرعون به وی درباره حضرت موسی و برادرش که «او را و برادرش را دور کن! قالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ، که در سوره أعراف و شعراء آمده است، حفص ضمیر أَرْجِهْ را ساکن خوانده است درحالی‌که در تمام قرآن طبق مشهور باید ضمیر را کسره داده و اشباع کنند تا أَرْجِهِي تلفّظ شود. امّا این کار را نکرد. و نظیر أَرْجِهْ، گفتار حضرت سلیمان است به هدهد که من نامه‌ای برای ملکه سبا می‌نویسم، و تو آن را در پیش آنها بیندازد و سپس روی برگردان و ببین چه عکس العملی دارند؟!

اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ. در این آیه نیز حفص لفظ فَأَلْقِهْ را به سکون هاء خوانده است؛ با آنکه طبق مشهور باید أَلْقِهِي تلفّظ کند.

همین حفص در تمام قرآن نظائر این دو مورد را طبق مشهور، با اشباع کسره هاء قرائت نموده است. آیا برای این عمل وی جز تعلّق و تمسّک بر سماع محملی وجود دارد؟

حفص در آیه وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ «اگر شما سپاس خدا را بجای بیاورید، آن را خدا برای شما می‌پسندد.» حرکت ضمّه هاء ضمیر در يَرْضَهُ را إشباع نکرده است، به‌طوری‌که در تلفّظ يَرْضَهُ وانمود شنیده شود. و این عدم اشباع ضمّه ضمیر نیز انحصار به همین مورد دارد.

و اخیراً گفتیم: حفص در يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً «و بطور خواری و ذلّت در جهنّم مخلّد و جاودان می‌شود.» کسره هاء ضمیر در فِيهِ را اشباع کرده، به‌طوری‌که در تلفّظ باید فِيهِي شنیده شود.

و نیز در وَمَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً «و کسی که وفا کند به آنچه که با خداوند پیمان بسته است، پس بزودی خداوند به او اجر عظیمی می‌دهد.» ضمیر عَلَيْهُ را ضمّه داده است؛ با آنکه در امثال آن کسره دارد. مثل يأْتِيكُمْ بِهِ اللهُ.

قرائت قرآن با قواعد عربی، بدون سماع، قرائت قرآن نیست

باری، از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که در این موارد اگر کسی مطابق مشهور بخواند، مثلاً بِما عاهَدَ عَلَيْهِ با کسره هاء بخواند، و یا يَخْلُدْ فِيهِ بدون اشباع کسره، و یا يَرْضَهُ با اشباع ضمّ ضمیر امثال ذلک بخواند، بنا بر اینکه بخواهد قرآن را بر قرائت حفص قرائت کند، غلط خوانده است. و این فقط بجهت تعبّد به سماع است.

از اینجا می‌توان دریافت که بعضی از بزرگان فقهای عصر اخیر که در فتوایشان گویند: «أقوی عدم وجوب متابعت قرائات سبع است؛ بلکه کافی است قرائت بر روش و قانون عربیّت، و اگر چه در حرکات و اعراب مخالفت قرّاء سبعة باشد.» تمام نیست.

زیرا در این صورت باید بتوانیم به دلخواه خود در مثل إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یاء در إِنِّي را فتح بدهیم و إِنَّ بگوئیم. و یا تَلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بخوانیم. و یا وَلَمّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنَ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ بخوانیم. و یا در أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ به سکون دال قرائت کنیم؛ و هکذا در سائر موارد قرآن.

آیا در این صورت از قرآن چیزی باقی می‌ماند، یا آن قرائت ما قرآن جدیدی خواهد شد؟!

و بر همین اصل است آنان که گفته‌اند: «جائز است قرآن را از روایات و قرائات شاذّه که متواتر نیستند قرائت کرد.» شرط کرده‌اند که حتماً باید طبق قرائت یکی از قرّاء معروف دیگر باشد؛ و با سند صحیح قرائتش ثابت گردد.

از این گذشته، اصولاً این قرائت صحیح نیست؛ چون قرآن نیست. قرآن عبارت است از آنچه جبرائیل بر پیامبر اکرم وحی کرده است؛ و آن عبارت است از مادّه و هیئت. و در صورتی که ما به دلخواه خود مطابق قواعد عربی قرآن را تغییر دهیم، قرائت قرآن نکردهایم.

ممکن‌است فقیهی فتوی دهد بر اینکه قرائت غلط در نماز کافی است، مثل آنکه ترک قرائت سهواً مبطل نباشد؛ امّا آیا می‌توان فتوی داد که قرائت غلط، قرآن است؟

باری! از مجموع آنچه را که در اینجا آوردیم، عدم صحّت گفتار «جواهر الکلام» و تفسیر «البیان» که اصرار بر عدم تواتر قرائات داشتند روشن شد. و ما بسیاری از این مطالب را از گفتار مرحوم آیة الله شعرانی رضوان الله علیه استفاده نموده‌ایم. و نیز در بیان عدم تمامیّت تواتر میان قرّاء و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، و میان ما و قرّاء، و نیز در شخص قرّاء که خبر در آنجا واحد می‌شود ـ که در تفسیر «البیان» بدان استدلال شده است ـ باز از افادات آیة الله شعرانی رضوان الله علیه مطالبی را با شرح و تفصیل و توضیح خود می‌آوریم:»

سپس ایشان منتخباتی از ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از مقدمه مرحوم شعرانی بر جلد اول تفسیر «منهج الصّادقین» را ذکر می‌کنند و در تعلیقه‌ای مفصل (ص۴۴۹-۴۵۲) به سخنی از شیخ محمود ابوری مصری در کتاب «أضواءُ علی السّنّة المحمّدیّة» و نقل مطالبی از علاّمه طاهر جزائری (۱۲۶۸- ۱۳۲۸) در کتاب «تبیان» [التبیان فی علوم القرآن] در پاسخ به برخی از شبهاتی که درباره تواتر قرآن مطرح شده است می پردازند. و بعد از توضیحاتی در تبیین اینکه «مراد از «أحرف سبعة» قرائات سبعة نیست» (ص453-۴۶۱)به سراغ توضیح روایت «اقْرَأ کَمَا یَقْرَأُ النّاسُ» می‌روند (ص۴۶۱-۴۶۵) و نهایتا در ص۴۶۵ می‌گویند:

این بود محصّل گفتار ما در باب تواتر قرائات. و قدری سخن را مشروحاً آوردیم تا دوباره گفتار بعضی از اخباریّون که جز تعبّد حتّی در یقینیّات و قطعیّات چیزی را نمی‌فهمند، و خبری را هر چند ظنّی باشد از صد دلیل عقلی مقدّم می‌دارند رواج نیابد؛ و کلام اعاظم فقهای ما در بوته نسیان سپرده نشود.

[xi] . ان حفص هو الذی حاول موافقة قراءة العامة، و من ثم قال ارباب التراجم: ان قراءة حفص عن عاصم ترتفع الی امیر المؤمنین علی علیه السلام و لا شک ان قراءته علیه السلام هی قراءة عامة المسلمین المتواترة منذ العهد الاول.

[xii] . حجت‌الاسلام والمسلمین «سید محمد شاهدی»، نماینده سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه در کشورهای سنگال، موریتانی، گامبیا و گینه بیسائو با بیان این مطلب و با اشاره به تفاوت در نحوه ارائه فعالیت‌های قرآنی در کشور سنگال و ایران، به نقل خاطره‌ای درباره پرداخت و گفت: یکی از دانشجویان موریتانی برای انجام مصاحبه ورودی به مرکز جهانی علوم اسلامی زنگ من آمد و پرسید در حوزه علمیه قم که از مراکز قوی جهان اسلام در زمینه علوم اسلامی است چه درسی تدریس می‌شود؟ من در پاسخ گفتم بیشتر به مباحث محتوایی و تفسیری اهمیت داده می‌شود و هیچیک از قرائت‌های رایج در کشور شما در ایران مرسوم نیست و در این مرکز تنها روایت «حفص» معمول است؛ این دانشجو پاسخ داد پس در مراکز اسلامی ایران علم وجود ندارد!

شاهدی در توضیح چنین رویکردی، کم توجهی مسلمانان در این کشورهای آفریقایی به مباحث محتوایی و تفسیری قرآن را از کاستی‌ها و ضعف‌های این اجتماعات اسلامی دانست.

وی در ادامه با اشاره به خاطره‌ای دیگر در اینباره چنین گفت: در سفری که به یکی از مناطق سنگال داشتم جمعی از علمای اهل سنت از آنجا که احترام ویژه‌ای به خاندان پیامبر(ص) قایل‌اند از من خواستند که نماز را اقامه‌کنم دلیل این ارادت آنها این است که ما منتسب به

اهلبيت(عليهمالسلام) و امام حسين(ع) هستيم ولى از آنجا كه آنان از قرائتهاى مختلف در نمازشان پيروىمىكنند من از اين كار امتناعكردم و نهايتا ًبهخاطر اصرار آنان پذيرفتم؛ پس از اتمام نماز يكى از علما سنى كه در جمع نمازگزاران حاضربود، خطاب به من گفت: نماز شما نه به رواىت «قالون» بود نه «ورش»، نه «سوسى» و نه «دورى»؛ من در پاسخ گفتم كه نماز من به رواىت «حفص» بود؛ او پاسخداد كه در اينجا اى بايد به رواىت «سوسى»، «قالون» و اى «ورش» نمازخواند.

نمايندهٔ سازمان مدارس و حوزه هاى علميه در كشور سنگال با اشاره به قرائتهاى متنوع قرآنكريم در مناطق مختلف آفريقا تصريحكرد: اگر در سودان نماز را به رواىت «دورى» بخواىند كسى نمازش را به شما اقتدانمىكند... . به نقل از «شيوههاى قرائت قرآن؛ دغدغهٔ صلى مسلمانان غرب آفريقا» در سايت خبرگزارى ايكنا به آدرس: https://iqna.ir/fa/news/1620820

[xiii] . و اما الثاني [= عدم تواتر القراءات عمن يكون قوله حجة] فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدين من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها في الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين (ص)

[استنباط نفی اعتبار قراءات متعدد]

[درباره چگونگی استنباط «وجود تنها یک قرائت واحد از قرآن کریم» از حدیث «نزول قرآن بر حرف واحد» در میان کلمات کسانی که این را مطرح کرده‌اند در حدی که جستجو شد توضیحی یافت نشد؛ بلکه عموما این را به عنوان یک معنای کامل واضح، تلقی به قبول کرده‌اند. احتمال مهمتری مستند آنها این است که یکی از کاربردهای رایج کلمه «حرف» که در به معنای «قرائت» است، که این کاربرد در کتب تفسیر و نیز در برخی احادیث شیعه فراوان مشاهده می‌شود.]

[تنها تصریحی که بدان یافت شد در اوایل قرن یازدهم جایی است که برخی از محدثان می‌خواهند بین این حدیث و احادیث نزول قرآن بر سبعة أحرف، که در میان اهل سنت به وفور نقل شده و آن را مهمترین پشتوانه قبول قراءات متعدد در اهل سنت قلمداد می‌کنند، جمع کنند. مثلا مرحوم فیض کاشانی معتقد است که معنای حدیث سبعة احرف، ناظر به تنوع موضوعاتی است که در قرآن آمده است و با ابراز تعجب از تحلیل شیخ طوسی و مرحوم طبرسی که بهترین معنای حدیث نزول قرآن بر سبعة أحرف را بیان انواع اختلاف در قراءات دانسته‌اند، می‌گوید این تحلیل آنها عجیب است زیرا که مفاد حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، وجود قراءات متعدد را نفی می‌کند و امام صادق ع هم وقتی می‌شنوند که مردم از حدیث سبعة احرف، صحت قراءات متعدد را نتیجه گرفته‌اند این برداشت را تکذیب می‌کنند و می‌فرمایند قرائت صحیح فقط یکی است (تفسير الصافي، ج1، ص61)[i]. وقتی این ذهنیت تکقرائتی از قرآن کریم کمکم مستقر می‌شود، برخی از متاخران هرگونه معنایی برای حدیث نزول بر سبعةأحرف را، به خاطر همین حدیث امام صادق ع که دال بر تکذیب آن است، زیر سوال می‌برند و بر در همه این روایات اصرار می‌ورزند (البيان في تفسير القرآن، ص193[ii]؛ موسوعة الإمام الخوئي، ج14، ص439) وی بر این باورند که اگر مفاد قابل قبولی داشته باشد صرفا اشاره به وجود لهجه‌های مختلف عربی در قرآن است و ربطی به تعدد قراءات ندارد (التمهيد في علوم القرآن، ج2، ص91-116).]

[مطلب دیگری که به نحوی در تایید این برداشت ارائه می‌شود این است که مرحوم کلینی این حدیث را بعد از حدیث دیگری آورده است که باز با سند صحیح از امام باقر ع نقل می‌شود که فرمودند:]

[«إنّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ؛ همان قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان می‌آید.» (کافی، ج۲، ص۶۳۰).]

[با اینکه در این حدیث تعبیر «حرف واحد» وجود ندارد، اما متأخران همان طور که مقصود از «حرف واحد» در حدیث قبل را قرائت واحد دانستند؛ مقصود از «اختلاف» در این حدیث را اختلاف در قراءات قلمداد کردند؛ و نتیجه گرفتند که قرآن کریم تنها به یک قرائت نازل شده است و این قراءات متعدد هفتگانه و دهگانه‌ای که امروز رواج دارد ساخته دیگران است:]

امام باقر ع فرمودند: همان قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان می‌آید.» یعنی قرائت واحد، پس قرآن با نص واحدی نازل شده است؛ و اختلاف، در روایت آن نص است بر حسب اجتهادات قراء؛ و امام صادق ع این را در حدیث بعدی [یعنی حدیث اول محل بحث]

آشکارتر کرده است که فرمود «ولکن آن نازل شد بر حرفی واحد از جانب [خدایی] واحد» که مقصودشان نفی قراءات متداولی است که مردم گمان می‌کنند از رسول الله ص به نحو متواتر رسیده است پس حضرت این را انکار کرد، چرا که قرآن به نص واحد نازل شده است (التمهيد في علوم القرآن، ج2، ص171)[iii].]

---

[i] . و اما حمل الحديث على سبعة أوجه من القراءات ثم التكلف في تقسيم وجوه القراءات على هذه العدد كما نقله في مجمع البيان عن بعضهم فالوجه له مع أنه يكذبه ما رواه في الكافي بإسناده عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة. و بإسناده عن الفضيل بن يسار قال: قلت لأبي عبد اللّه عليه السلام إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف. فقال: كذبوا أعداء اللّه و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد، و معنى هذا الحديث معنى سابقه و المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحيحة واحدة الا أنه عليه السلام لما علم أنهم فهموا من الحديث الذي رووه صحة القراءات جميعاً مع اختلافها كذّبهم. و على هذا فلا تنافي بين هذين الحديثين و شيء من أحاديث الأحرف ايضاً.

[ii] . و حاصل ما قدمناه: أن نزول القرآن على سبعة أحرف لا يرجع إلى معنى صحيح، فلا بدّ من طرح الرواياتالدالة عليه، و لا سيما بعد أن دلّت أحاديث الصادقين عليهم السّلام على تكذيبها، و أن القرآن. إنما نزل على حرف واحد، و ان الاختلاف قد جاء من قبل الرواة.

[iii] . قال الامام محمد بن علي الباقر عليه السّلام: «القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة». يعني: قراءة واحدة، فان القرآن نزل بنص واحد، و انما الاختلاف في رواية ذلك النص حسب اجتهادات القراء. و قد اوضح الحديث التالي: و قال الامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: «و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد». عنى عليه السلام نفي القراءات المتداولة التي كان الناس يزعمونها متواترة عن النبي صلّى اللّه عليه و آله فانكر ذلك، حيث القرآن نزل بنص واحد. اما اختلاف اللهجات- حسبما فسرنا بها الحروف السبعة- فلا ينفيها الامام- عليه السلام- كما جاء في رواياتٍ اخرى.

[نقد استنباط فوق]

[حقیقت این است که این ظهوری که در خصوص روایت مذکور ادعا شده ظهوری بدوی است که کسی که از بستر صدور این روایت مطلع باشد به وضوح درمی‌یابد که اصلا چنین چیزی مراد امام معصوم نبوده است. قبل از اینکه شواهد بر این مدعا اقامه شود، تذکری بد نیست: آیا اگر واقعا امام معصوم ع در مقام بیان این بود که بگوید این قراءات متعدد درست نیست و قرآن فقط یک قرائت دارد، جای این نبود که لااقل در خصوص سوره حمد، که مسلمانان موظفاند حداقل روزی پنج بار در نمازهای واجبشان قرائت کنند و برای همه واضح بوده است که حتما و حتما آنچه قرائت می‌شود باید قرآن باشد و اضافه یا کم کردن عمدی یک حرف و حتی یک حرکت، ولو در معنا تاثیر نداشته باشد، نماز را باطل می‌کند (این چنان وضوحی دارد که اجماع قطعی فقها بر این مطلب رخ داده است)، دست کم یکی نفر از یکی از امامان معصوم ع سوال کند که آیا آن قرائت نازل شده که واقعا قرآن است «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است یا «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟ آیا می‌شود امام بفرمایند که قرآن بر حرف واحد نازل شده، و شیعه از حرف واحد، قرائت واحد بفهمد، اما حتی یک شیعه درخواست نکند که آن قرائت واحد را لااقل در سوره حمد که باید در نماز به طور صحیح قرائت کنیم به ما نشان دهید؟!]

[اما پیش از ورود به شواهد تاریخی که به وضوح نشان می‌دهد معنای حدیث چیز دیگری بوده، مناسب است ابتدا به قرائن داخلی خود این دو حدیث نگاهی انداخته شود، که آیا واقعا این دو حدیث در معنای ادعا شده، یک ظهور مستقر دارد؟]

الف. قرائن داخلی (مقالیه)

۱) تأملاتی در روایت اصلی

متن روایت اصلی محل بحث این است:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ. (کافی، ۲، ص۶۳۰)

۱.۱) در این حدیث، راوی موضوع بحث را مسأله نزول بر «سبعة أحرف» قرار داده است؛ اما نمی‌گوید که مردم این را به عنوان حدیث نبوی نقل می‌کنند؛ بلکه آن را مستقیم به خود مردم نسبت می‌دهد؛ و امام ع هم نمی‌گویند بر پیامبر ص دروغ بستند؛ بلکه مستقیما خود گویندگان را مذمت می‌کنند. آیا این نکته این احتمال را تقویت نمی‌کند که خود جمله «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ» معنایی در فضای عمومی داشته است که حضرت آن معنا را دروغ می‌دانند؛ که باید ببینیم آن معنا چیست؟

۱.۲) طرفین [نزاع (یعنی همه کسانی که تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند و نیز اعتبار احادیث نزول قرآن بر سبعة احرف را قبول دارند و همه کسانی که منکر این دو هستند)] اتفاق نظر دارند که قطعا مقصود از «سَبْعَةِ أَحْرُفٍ» قرائات سبعه نیست؛ به این دلیل واضح که قرائت این هفت قاری معروف، از زمان ابن مجاهد در ابتدای قرن چهارم تثبیت شد؛ و قراءاتی که در جهان اسلام مطرح بوده و هست، بسیاری بیش از این هفت تاست. پس وقتی مردم زمان امام صادق ع می‌گفتند قرآن بر هفت حرف نازل شده است، قطعا منظورشان این «هفت قرائت» نبوده است؛ به ویژه که برخی از قراء سبعه (مثلا کسائی، ۱۱۹-۱۸۹ق) عمده فعالیت و شهرتشان مربوط به بعد از شهادت امام صادق

ع (۱۴۸ق) بوده است. آنگاه آیا موجه است که صدر کلام کلمه «حرف» در معنایی غیر از معنای «قرائت» باشد، ولی در تخطئه امام ع نسبت به این کلام، کلمه «حرف» به معنای «قرائت» به کار رود؟ [توجیهی که از کلام برخی از مخالفان تعدد قراءات (مثلا فیض کاشانی در تفسیر الصافی، ج1، ص61) در پاسخ میتوان استنباط کرد این است که هفت عدد دال بر کثرت است. اما این هم چندان توجیه موجهی نیست؛ زیرا اتفاقا تعداد قراءات در زمان امام صادق بسیار بسیار بیش از اینها بوده است (و حتی از برخی از خود این قرایان هفتگانه، دهها قرائت، اعم از متواتر و شاذ نقل شده است)؛ در چنین فضایی، اگر مقصود امام ع اشاره به کثرت بود، عدد کثرت بایی عددی همچون ۴۰ یا ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ میبود یا عدد ۷ ؟]

۱.۳) اگر مقصود از «حرف واحد»، قرائت واحد بود، آوردن تعبیر «من عند الواحد» چه ضرورتی داشت؟ آیا اگر خدا واحد باشد نمیتواند چند قرائت نازل کند؟!

۲) تاملاتی بر روایت موید

متن روایتی که به عنوان موید ارائه شده (و در کافی درست پیش از همین روایت آمده) این است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ لَكِنَّ الِاخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ. (کافی، ۲، ص۶۳۰)

اما به نظر میرسد آن مقدار که این حدیث، آن معنای مورد نظر را در فضای مبانی گویندگانش تضعیف میکند، تقویت نمیکند؛ زیرا:

۲.۱) در اینجا [نیز علاوه بر اینکه تعبیر «مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ» تکرار شد،] سخن از خود «قرآن» است که امری واحد است، نه «قرائت قرآن»؛ و اتفاقا خود این افرادی که منکر تعدد قراءات هستند، برای توجیه تواتر قرآن، اصرار دارند که بین قرآن و قرائت آن فرق بگذارند (البیان فی تفسیر القرآن، ص159[i]؛ التمهید فی علوم القرآن، ج2، ص79-۸۵)؛ پس این حدیث بر مبنای خود آنها با تعدد قراءات قابل جمع است.

۲.۲) در این حدیث از دو تعبیر «الإختلاف» و «الرواة» استفاده شده است. علی‌القاعده «ال» در هر دو کلمه، الف و لام عهد است؛ یعنی حضرت اولا به اختلاف خاصی که مد نظر گوینده و شنونده است و ثانیا درباره افراد خاصی که به عنوان «رواة» شناخته میشوند اشاره دارد. اگر توجه شود که در فضای قرائت قرآن، کلمات «قاری» و «مقری» کلمات متعارف آن زمان است، چرا امام ع از کلمه «راوی» استفاده کرد که آن زمان مشخصا ناظر به کسانی است که به احادیث (ونه قرآن) اهتمام دارند؟[1] نه تنها تا پایان قرن دهم هیچ عالم و فقیه و محدث شیعی، چنین برداشتی از این حدیث (که در مقام انتساب ساختگی بودن قراءات متعدد به قراء معروف باشد) نداشته است، بلکه کسی مثل شیخ صدوق که به زمان صدور حدیث خیلی نزدیک بوده، مقصود از این تعبیر را راویانی قلمداد میکند که روایاتی نقل کرده‌اند که در نقل آنها عباراتی در متن قرآن کم یا زیاد شده است (إعتقادات الإمامیة، ص۸۴-۸۶).

پس نمیتوان بسادگی ادعا کرد که ظهور این دو حدیث در نزول فقط یک قرائت، ظهور معتبر و مستقری است؛ تا با استناد به این حدیث، نقلهای متواتر تعدد قراءات منسوب به پیامبر ص، در شود

ب. قرائن بیرونی (حالیه)

ات اینجا دیدیم ظهور این دو حدیث در تکقرائتی بودن قرآن، و تعدد قراءات را به قرایان برگرداندن، قابل مناقشه است. اما قرائن حالیهای هست که اگر به آنها توجه شود کاملا مقصود امام ع آشکار میشود:

۱) بستر اجتماعی حدیث

حقیقت این است که چون بستر اجتماعی برای صدور این حدیث نزد قدما واضح بوده اصلا چنین معنایی برداشت نمیکردند و وقتی با گذر زمان آن بستر اجتماعی به طور کامل محو شد این سوءتفاهمها پیش آمد.

حکایت از این قرار است که با گسترش فتوحات و مسلمان شدن بسیاری از افرادی که عربزبان نبودند – به ضمیمه مهجوریت اهل بیت ع- تدریجا در جامعه اسلامی فرهنگ ناصوابی توسط برخی از صحابه و تابعین شکل گرفت که افرادی که توان تلفظ درست عربی را ندارند میتوانند در مقام قرائت قرآن (حتی در نماز) کلمات مترادفش را به کار ببرند! این ذهنیت گاه توسط صحابهای ترویج میشد که خودشان در مقام تعلیم قراءات قرآن بودند و هنگام تعلیم قرائت به عربزبانان، اصرار کاملی بر رعایت تکتک حروف و إعراب و حتی امالهٔ و مد و... داشتند. صحابه و تابعین مذکور، مستند خود برای آن حکمِ کاملا نادرست را حدیث نبویِ«نزول قرآن بر هفت حرف» معرفی میکردند، به ویژه که در بسیاری از نقلهای اهل سنت از این حدیث، فلسفه وجود هفت حرف برای قرآن کریم، تسهیل بر امت معرفی شده بود. آنان مدعی بودند مقصود از تسهیل مذکور این است که هرجا بیان عبارتی از عبارات قرآن برای کسی دشوار بود، میتواند مترادف و مشابه آن را بگوید! مثلا با نقلهای متعدد روایت شده که:

ابنمسعود به یک غیر عرب آیاتِ«إنّ شَجَرَةَ الزّقّومِ؛ طَعامُ الأثيمِ» (دخان: ۴۳-44) را آموزش میداد. مخاطبش به جای «طَعامُ الأثيمِ»، میگفت: «طعام الیتیم». ابن مسعود بعد از اینکه چندبار تذکر داد ولی او نتوانست درست تلفظ کند، گفت: آیا میتوانی بگویی «طَعامُ الْفاجِرِ»؟ گفت: بله. گفت همین را بگو! (الآثار لأبي يوسف، ص44[ii]؛ تفسير القرآن من الجامع لابن وهب، ج3، ص54 [iii]؛ فضائل القرآن للقاسم بن سلام، ص311[iv]؛ الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج7، ص418[v]). و شبیه چنین واقعهای در بسیاری از صحابه و تابعین مشاهده میشود. آنها نهتنها این اقدام خود را به حدیث نزول قرآن بر سبعهٔ احرف مستند میکردند، بلکه گاه جواز چنین کاری را مستقیما به خود پیامبر ص نسبت میدادند؛ مثلا از قول ابوهریره (مسند أحمد، ج14، ص120)[vi] ای ابی بن کعب (مسند أحمد، ج35، ص84؛[vii] سنن أبي داود، ج2، ص76)[viii] به پیامبر ص نسبت داده شده که ایشان بعد از نقل حدیث سبعهٔ أحرف گفته باشند که سختگیریای در کار نیست و شما میتوانید مثلا به جای غفور رحیم، سمیع علیم بگویید، فقط مواظب باشید که آیه عذاب را با کلمات رحمت ختم نکنید و بالعکس!

این رویه مترادفگویی در بسیاری از صحابه رایج شده بود و کسی هم بر آنان اشکال نمیگرفت (فتح الباري، ج9، ص27)[ix] و امروزه در منابع حدیثی، شواهد فراوانی از وقوع این گونه مترادفگوییها به عنوان قرآن را در میان بسیاری از صحابه و تابعین مشاهده کرد:

در میان صحابه، افرادی همچون أبیّ بن کعب (م۲۱ ق) (التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج8، ص291)[x] و ابن مسعود (م۳۲ ق) (غريب الحديث (قاسم بن سلام)، ج3، ص159)[xi]؛ الآثار لأبي يوسف، ص44[xii]؛ تفسير القرآن من الجامع لابن وهب، ج3، ص54[xiii]؛ فضائل القرآن للقاسم بن سلام، ص311[xiv]؛ الأحرف السبعة للقرآن، ص22[xv]؛ تفسير القرطبي، ج16، ص149

[xvi]؛ الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج7، ص418)[xvii] و ابوالدرداء (م۳۲ ق) (مصنف عبد الرزاق الصنعاني، ج3، ص364[xviii]؛ المستدرك على الصحيحين للحاكم، ج2، ص489)[xix] و ابوطلحه انصاری (م۳۴ ق) (مسند أحمد، ج26، ص285[xx]؛ مسند الروياني، ج2، ص471)[xxi] و ابوبكره ثقفی (م۵۱ ق) (مصنف ابن أبي شيبة، ج6، ص138[xxii] ؛ مسند أحمد، ج34، ص146[xxiii]؛ تفسير الطبري، ج1، ص۳۸ و ۴۵)[xxiv] و عبدالله بن عمر (م۷۳) (المعجم الأوسط للطبراني، ج2، ص109)[xxv] و انس بن مالک (م۹۳ ق) (تفسير القرآن من الجامع لابن وهب، ج3، ص51[xxvi]؛ مسند أبي يعلى الموصلي، ج7، ص88[xxvii]؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج7، ص156[xxviii]؛ تفسير ابن كثير، ج8، ص۲۶۳[xxix]؛ تفسير القرطبي، ج19، ص41) [xxx]؛

و در نسل‌های بعد در افراد معروفی همچون ابن شهاب زهری (۵۸-۱۲۴ ق) (سير أعلام النبلاء، ج5، ص347 [xxxi]؛ تاريخ الإسلام، ج8، ص241[xxxii]؛ الوافي بالوفيات، ج5، ص18)[xxxiii] و واصل بن عطاء (۸۰-۱۳۱ ق) (سير أعلام النبلاء، ج5، ص464[xxxiv]؛ تاريخ الإسلام، ج۸، ص۵۵۹)[xxxv] و حتی سه نفر از امامان چهارگانه اهل سنت یعنی ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰ ق) (رئيس فرقه حنفی) (مفاتيح الغيب أو التفسير الكبير، ج27، ص664[xxxvi]؛ الموسوعة الفقهية الكويتية، ج33، ص55)[xxxvii]؛ المجموع شرح المهذب، ج3، ص380[xxxviii]؛ المنهل العذب المورود شرح سنن أبي داود، ج5، ص267) [xxxix] و مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ ق) (رئيس فرقه مالكی) (تفسير القرآن من الجامع لابن وهب، ج3، ص60[xl] و ص54[xli]؛ الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم، ج4، ص171[xlii]؛ التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج8، ص292)[xliii] و محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ ق) (رئيس فرقه شافعی) (الرسالة للشافعي، ج1، ص274-275[xliv]؛ اختلاف الحديث للشافعي، ج8، ص600)[xlv] می‌توان مشاهده کرد [xlvi].

این وضع چنان عادی شده بود که حکم به جواز متارفگویی در قرآن، از زبان عربی، به سایر زبان‌ها هم سرایت کرد، تا حدی که معروف‌ترین فقیه اهل سنت، ابوحنیفه، فتوا می‌داد که شخص می‌تواند در نماز بدون هیچ گونه عذری، ترجمه فارسی ِحمد و سوره را بخواند (موسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۳، ص۵۵) [xlvii] و بزرگان اهل سنت تصریح دارند که این فتوای ابوحنیفه کاملا در امتداد این جریان جواز متارفگویی در قرآن بوده است (تفسير القرطبي، ج16، ص149[xlviii]) و وقتی کمکم در اواخر قرن دوم این وضع داشت برمی‌گشت، امثال طحاوی (۲۲۹-۳۲۱) در عین حال که هنوز از اصل رأی او دفاع می‌کردند (شرح مشكل الآثار، ج8، ص116-117) [xlix] نظر نهایی‌شان این بود که این ضرورت تسهیل دیگر منتفی شده است (شرح مشكل الآثار، ج8، ص124)[l]؛ و بعدا دو شاگرد معروف ابوحنیفه نیز با این رای استادشان مخالفت کردند (الموسوعة الفقهية الكويتية، ج33، ص55)، [هرچند وجود معتقدان به این قول به صورت ادار تا اواخر قرن سوم هم گزارش شده است؛ مانند أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة (۲۲۳-۳۱۱ ق) (السنن الصغير للبيهقي، ج1، ص355)[li].]

شاید واضح‌ترین شاهدی که رواج این تلقی نادرست از حدیث سبعة أحرف در قرن دوم (یعنی زمان صدور حدیث امام صادق ع) را نشان می‌دهد آن است که:

وقتی از سفیان بن عیینة (۱۰۷- ۱۹۸ق)- یکی از محدثان و فقهای بزرگ اهل سنت که معاصر امام صادق ع بود- می‌پرسند: آیا اختلاف قرائت مدنیین و عراقیین، از سبعة أحرف است؟ وی پاسخ

مى‌دهد: «خير، سبعة أحرف اين است كه خودت براى كلمه قرآن، عبارت مترادف بياورى.»

و أبوبكر اصبهانى، معروف به ابن أشته (م۳۶۰ ق)، از بزرگان علم قرائت، تصريح مى‌كند كه مقصود وى آن است كه قراءات مشهور به قراءات مدنى و كوفى و بصرى و...، چون از پيامبر ص نقل شده، همگى مربوط به «حرف واحد»ى از «سبعة أحرف» است:

«[أخبرنا محمدُ بنُ عبدِ اللهِ الأصبهانيُّ المقرئُ، قال: أخبرنا أبو عليٍّ الحسنُ بنُ صافي الصفّارُ، أنّ عبدَ اللهِ بنَ سليمانَ حدّثهم، قال: حدّثنا أبو الطاهرِ، قال: سألتُ سفيانَ بنَ عُيينةَ عن اختلاف قراءةِ المدَنيّين والعراقيّينَ، هل تدخُلُ في السبعةِ الأحرفِ؟ فقال: لا، وإنّما السبعةُ الأحرفُ كقولهم: هلمّ، أقبلْ، تعالَ. أيّ ذلك قُلْتَ أجزاكَ. قال أبو الطاهرِ: وقالَه ابنُ وَهْبٍ.]

[قال أبو بكرٍ محمدُ بنُ عبدِ اللهِ الأصبهانيُّ المقرئُ:] ومعنَى قولِ سفيانَ هذا أنّ اختلافَ العراقيّين والمدَنيّينَ راجعٌ إلى حرفٍ واحدٍ من الأحرفِ السبعةِ [وبه قال محمدُ بنُ جريرٍ الطبريُّ.]»[lii] (التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج8، ص293 [liii] ؛ الاستذكار، ج2، ص483[liv]؛ المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز، ج1، ص105[lv]؛ إمتاع الأسماع، ج4، ص270[lvi]؛ فتح الباري لابن حجر، ج9، ص30[lvii]؛ تفسير الطبري، ج1، ص27)[lviii]

در واقع، تا قرن‌ها بعد معلوم بود كه در دو قرن اول، بسيارى از اهل سنت، حديث «نزول قرآن بر سبعة أحرف» را به منزله جواز يك توسعه دادن در قرائت قرآن قلمداد مى‌كردند كه افراد مى‌توانند در مقام قرائت قرآن كريم، لفظ جايگزين بياورند. در اين فضا، «حرف واحد»، اشاره به همه قراءات متنوعى بود كه سينه به سينه به شخص پيامبر و وحى الهى برمى‌گشت و شخصى در آن تصرف نكرده بود؛ چنان‌كه قرطبى (م۶۷۱) صريحا اين را به علمايشان نسبت مى‌دهد كه اين قراءات سبع، همگى حرف واحد از آن حروف سبعه، و غير از آن مترادفگويى‌اى است كه صحابه انجام مى‌دادند (الجامع لأحكام القرآن (تفسير قرطبى) ج1، ص46) [lix]

اكنون معناى دو حديث محل بحث واضح مى‌شود؛ امام صادق ع در زمانهاى آن سخن را فرمودند كه اين تلقى غلط از آن حديث نبوى «سبعة أحرف» رايج است. از اين رو، در متن فرمايش امام ع، اصل حديث نبوى تخطئه نمى‌شود و نمى‌فرمايد اين حديث را به دروغ بر پيامبر بستند، بلكه تعبيرشان اين است كه اين كسانى كه اين سخن را مى‌گويند (يعنى كسانى كه بر اساس چنان فهم غلطى از حديث نبوى، باب دخل و تصرف و ترادفگويى در قرآن را باز مى‌كنند) دروغ مى‌گويند و قرآن فقط همان حرف واحد است، يعنى فقط همان قراءاتى است كه از جانب خداوند واحد نازل شده است.

عبارت «من عند الواحد» نيز وجهش معلوم مى‌شود: حضرت مى‌فرمايد اگر نزول قرآن از جانب خداوند واحد است، پس قرائتى، قرائت قرآن است كه خداوند واحد فرستاده باشد؛ چه معنا دارد كه شما مى‌گوييد «نزل على سبعة أحرف»، ولى چيزهايى را به عنوان قراءات قرآن مطرح مى‌كنيد كه از جانب خداوند واحد نازل نشده است؟! در روايت امام باقر ع نيز بر «واحد» بودن خود قرآن و نزول آن از جانب خداوند واحد اصرار مى‌شود، يعنى دوباره تاكيدى است كه فقط قراءاتى كه مستند به خود پيامبر ص و از جانب خداوند نازل شده باشد قرآن است؛ و اختلافى را مذمت مى‌كنند كه افراد بخواهند قرآن را به نحو دلخواه خودشان روايت كنند. [البته معناى ديگرى براى اين اختلاف روايات محتمل است كه در ادامه خواهد آمد.]

از اين رو، شيعيانى كه در زمان اهل بيت ع با آن فضا آشنا بودند، هيچگاه حديث نزول قرآن بر حرف واحد را (كه به قول شيخ طوسى و مرحوم طبرسى در روايات اهل بيت ع فراوان است) در معناى نزول قرآن بر قرائت واحد قلمداد نكردند. از اين رو، نه‌تنها هيچ حديثى از اهل بيت ع وجود ندارد كه تصريح كرده باشد كه دست كم در نماز فلان قرائت از ميان اين قراءات رايج در ميان مردم مورد

قبول من است و بقیه را قبول ندارم، بلکه علیرغم اینکه شیعیان در خصوص جزییتریں مسائلی که احتمال تقیه میرفت از اهل بیت ع سوال میکردند و حتی تقیه اهل بیت ع در مسائل مستحبی همچون «جهر به بسم الله الرحمن الرحیم» برای شیعه معلوم شد، اما چنانچه اشاره شد حتی یک حدیث یافت نمیشود که شیعهای از یکی از امامان ع سوال کرده باشد که به ما بگویید کدام از این قرائتهایی از سوره حمد که الان در میان ما رایج است، آن حرف واحدی است که بر پیامبر ص نازل شده، تا دست کم در نمازمان قرآن درست را بخوانیم؟! این سیره اهل بیت ع در اعتنا به قرائات متعدد ذیل همان حرف واحد، بقدری جدی و معروف بوده است که بزرگانی همچون شیخ طوسی و مرحوم طبرسی، بلافاصله بعد از اشاره به نزول قرآن بر حرف واحد، تصریح میکنند که شیعه پرهیز داشت از اینکه بر یک قرائت اصرار بورزد (التبیان فی تفسیر القرآن، ج1، ص7؛ مجمعالبیان، ج۱، ص۳۸).

به هر حال، از قرن دوم که تقریبا رشتههای تخصصی دانش (فقه و تفسیر و کلام و...) در حال شکلگیری بود، شاهد این هستیم که مقدم بر اغلب این رشتهها، طبقهای بر تعلیم و تعلم قرائت قرآن کریم متمرکز شدند و شاید شکلگیری علم قرائت به عنوان یک رشته مستقل بر اغلب رشتههای دیگر مقدم باشد. البته اهتمام جدی به تعلیم و تعلم قراءات قرآن، به نحوی که قرآن را حرف به حرف از پیامبر اکرم ص دریافت کنند و در این فرایند در خصوص هیچ حرکت و سکون و... کمترین مسامحهای نداشته باشند و با همین جدیت به تعلیم قرآن به دیگران بپردازند، از همان زمان پیامبر ص شروع شده بود و این منحصر به وقت نزول قرآن نبود، بلکه افرادی اصرار داشتند که خدمت پیامبر ص برسند و فرازهایی از قرآن و یا کل قرآن را مستقیما با همین دقت و وسواس از پیامبر ص فرا بگیرند و حفظ کنند و به دیگران تعلیم دهند (النشر فی القراءات العشر، ج1، ص6[lx]). در چنین فضایی بسیاری از صحابه مصاحف اختصاصی خود را داشتند که عمدتا قراءاتی را که خود مستقیما از پیامبر ص فرا گرفته بودند در آن ثبت و ضبط کرده بودند و البته هیچ اصراری بر اینکه صرفا مصحف خویش را بخوانند و تعلیم دهند نداشتند، بلکه به تعلیم قراءات دیگری را هم که میدانستند شخص پیامبر اکرم ص تعلیم دادهاند اهتمام میورزیدند. حتی ابن مسعود - که از کسانی است که معروف است که قرائات خویش را بر پیامبر ص عرضه کرده و تاییدی ایشان را گرفته بود (الطبقات الکبیر، ج2، ص295[lxi] و ۲۹۷ [lxii])، و مصحف خاص خود را داشت و در مقابل جریان توحید المصاحف (که عثمان قرائت زید بن ثابت را مبنای نگارش مصحف قرار داد و به سوزاندن و نابود کردن بقیه مصاحف دستور داد)، بشدت ایستاد و به همگان توصیه میکرد که مصاحف خود را در اختیار عثمان قرار ندهید (المصاحف لابن أبي داود، ص80[lxiii]؛ مسند أبي داود الطیالسي، ج1، ص322[lxiv]؛ الطبقات الکبیر، ج2، ص۲۶۲ [lxv]؛ سیر أعلام النبلاء، ج1، ص486[lxvi])-، مسألهاش نگرانی از نابود شدن بقیه قراءات بود، نه مخالفت با مصحف عثمانی؛ چراکه خودش به تعلیم قراءات منطبق بر مصحف عثمانی نیز می پرداخت، چنانکه در سلسله سند سه نفر از قراء سبعه معروف - که همگی قرائتشان مطابق با مصحف عثمانی است – (یعنی قراء کوفه: عاصم و حمزه و کسائی) نام ابن مسعود مشاهده میشود (السبعة فی القراءات، ص69-74)[2] [lxvii]؛ [که اگر توجه کنیم که کسائی هم قرائت خویش را از حمزه فرا گرفته است (السبعة فی القراءات، ص78)[lxviii]عمل وی در مسیر سه نفر از این قاریان هفتگانه قرار میگیرد.] در واقع، از زمان پیامبر ص شاهد پیدایش طبقه خاصی به نام قراء هستیم که اهتمام ویژهای در تعلیم و تعلم قراءات قرآن دارند و با سفر به شهرهای مختلف، قراءات قرآن را از بزرگان صحابه و تابعین حرف به حرف فرا میگرفتند و در شهر و دیار خویش، خود را وقف آموزش دقیق قراءات قرآن کرده بودند و اینان عمل هریک قراءات خاصی را در بلاد مختلف رایجتر میسازند (النشر فی القراءات العشر، ج1، ص8-۹)[lxix]؛ اما در قرن دوم کمکم در میان اینها عدهای پیدا میشوند که تفاوتشان با اساتیدی که قرائتشان را از آنها آموخته بودند در این بود که همه اشتغالات دیگر را کنار گذاشته، تمرکز و تخصصشان همین تعلیم و تعلم قراءات بود؛ و

به خاطر همین تمرکز از سوی، و نیز اینکه اصرار فراوان داشتند که تنها قرائاتی را بخوانند که با سند متصل سینه به سینه از پیامبر ص گرفته باشند، اسامی اینها به عنوان این قرائاتی که در آن بلدار ایجتر بود ثبت شد (مجمعالبیان، ج۱، ص۳۸[lxx]؛ فتح الباري، ج۹، ص۳۱)[lxxi].

بدین ترتیب، علاوه بر اینکه ائمه اطهار علیهم السلام (و به تبع ایشان، شیعیان) با این رویه ترادفگویی در قرآن مخالفت کردند[[3]] [منتهی المطلب في تحقيق المذهب؛ ج5، ص65][lxxii]، اهل قرائات (که برخی، از بزرگان شیعه، و برخی، از بزرگان اهل سنت بودهاند)، نیز با توجه به اعتبار اجتماعیای که به دست آوردند، به مبارزه شدید با این رویه پرداختند. بتدریج ورق برگشت به طوری که دیگر در اواخر قرن سوم کمتر کسی جرات میکرد این گونه مترادفگویی را قرآن بنامد تا جایی که دو شاگرد اصلی ابوحنیفه (ابویوسف و شیبانی) که مکتب حنفی را امتداد دادهاند از این قول استادشان برگشتند و امروز هم هیچ عالم حنفیای به این فتوای ابوحنیفه قائل نیست. [از این روست که مرحوم کلینی (۲۵۸-۳۲۹) که خودش در بحبوحه مبارزه با آن فهم غلط میزیسته، از سویی این روایات نزول قرآن بر حرف واحد و نفی تلقی اندرست از سبعة أحرف را در کافی شریف میآورد؛ و از سوی دیگردر همان کافی در احادیث متعددی براحتی قرائات مختلفی را از اهل بیت ع نقل میکند؛ مثلا در یک حدیث تفسیری از آیهای را بر اساس همین قرائت حفص از عاصم میآورد و در حدیثی دیگر استشهاد امام ع به قرائت دیگری از همان آیه را مطرح میکند؛ و هیچ منافاتی بین این دو دسته حدیث نمیبینند. یعنی در یک یا چند حدیث آیه را بر اساس همین قرائت حفص از عاصم میآورد و در حدیثی دیگر امام قرائت دیگری را مطرح میکند و هر دو نزد از امام معصوم است؛ مثل آیه «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه/۱۰۵) که سه بار (الكافي، ج1، ص220) به همین صورت در کلام امام ع آمده و تفسیر شده، در جای دیگر توسط امام ع به صورت «والمأمونون» قرائت میشود (الکافی، ج۱، ص424)[lxxiii]؛ و یا در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ع براحتی در جایی تفسیر کلمهای را مبتنی بر دو قرائت متفاوتی که بوده مطرح میکنند و سپس میفرمایند چون هر دو قرائت حق است هر دو مطلب مد نظر قرآن بوده است (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص390)[lxxiv]]

در چنین فضایی، میتوان حدس زد که چرا در میان محدثان بعد از دوره معصومان ع، فقط مرحوم کلینی (۲۵۸-۳۲۹) این مضمون نزول بر حرف واحد را (که به تعبیری شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در روایات اهل بیت ع فراوان است) به عنوان یک حدیث مستند به معصوم ع آورده است[[4]]: او حیات علمیاش را در قرن سوم آغاز کرده بود و احتمالا هنوز نگران برگشت آن وضعیت بود؛ اما چون در قرن چهارم دیگر اثری از آن گرایش اندرست نمانده و فضای اهل سنت هم با شیعه همراه شده است که ترادفگویی و تصرف در قرآن را برنمیتابد، محدثان بعدی همچون شیخ صدوق (۳۰۱-۳۸۱) و شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) و... ضرورتی به آوردن این حدیث نمیدیدند و در مقابل حدیث سبعة أحرف را، که دیگر زمینه سوء برداشت آن از بین رفته بود، براحتی در آثار خود میآوردند.

با این توضیحات معلوم میشود که چرا هیچیک از قدما، فهم متأخران از این دو حدیث کافی را ندارند. اظهار نظر صریح درباره برداشت خودم مرحوم کلینی دشوار است، چون وی دو حدیث مذکور را در باب «النوادر» آورده و عنوان خاصی برای این باب ننگاشته است؛ اما در کلمات محدثان بعدی همچون شیخ صدوق و شیخ طوسی مطالبی هست که کاملا نشان میدهد آنها از این حدیث نزول بر حرف واحد، به هیچ عنوان انحصار در یک قرآن را نمیفهمیدند:

۲) معنای این حدیث در کلام شیخ صدوق

شیخ صدوق، که چون زمینه آن سوءتفاهم مرتفع شده بود براحتی حدیث نزول قرآن بر سبعة أحرف را نقل کرد، در کتاب دیگرش شبیه حدیثی را که مرحوم کلینی از امام باقر ع نقل کرده بود،

به این نحو از امام صادق ع نقل می‌کند: «الْقُرْآنُ وَاحِدٌ، نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ عَلَى وَاحِدٍ وَ إِنَّمَا الِاخْتِلَافُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ» (إعتقادات الإمامیة، ص86). کسی مباحث کتاب وی، قبل و بعد از این حدیث را ببیند برایش آشکار می‌شود که ذهن وی از تعبیر «إِنَّمَا الِاخْتِلَافُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ» اصلا به سمت قرائ سبعه و عشره که در جامعه زمان ایشان هم مطرح بوده‌اند، نرفته، و معنای اصطلاحی «راوة»، یعنی راویان حدیث را فهمیده است. وی در آنجا در مقام پاسخ به شبهه تحریف قرآن کریم است[: ابتدا اشاره به روایاتی می‌کند که برخی، از آنها تحریف قرآن را نتیجه گرفته‌اند. سپس در پاسخ، بعد از اینکه میان «وحی بیانی» (توضیحاتی درباره آیات قرآن که بر زبان پیامبر ص جاری شده، که طبق توضیح ایشان، اگرچه از جانب خداوند آمده، اما جزء قرآن نبوده و به تعبیری امروزی حدیث قدسی است) و «وحی قرآنی» (متن عبارات قرآن کریم که به عنوان قرآن بر پیامبر ص نازل شده) فرق می‌گذارد، به حدیث فوق تمسک می‌جوید. در این سیاق واضح است که برداشت وی این بوده این اختلافی که در خصوص قرآن کریم مطرح شده، اختلاف قرائات نیست،] و بیان می‌دارد این ادعاهایی که در برخی احادیث نسبت به متن قرآن وجود دارد، (یعنی اختلاف بین قرآن موجود با مدعای آن احادیث)، امری است که به خاطر فهم راویان حدیث از این احادیث پدید شده است. (همان، ۸۴-۸۶). پس از نظر او، این «الاختلاف» در حدیث فوق، نه اختلاف بین قاریان، بلکه اختلاف بین روایات راویان آن احادیث با متن مصحف است.

۳) عدم منافات بین قبول این حدیث و اذعان به قرائات متعدد نزد شیخ طوسی و مرحوم طبرسی

کسی که با این بستر تاریخی آشنا نیست وقتی با سخنان قدما در این زمینه مواجهه می‌شود احساس یک نحوه تهافت می‌کند! نمونه بارز آن کلماتی است که از شیخ طوسی و مرحوم طبرسی رسیده است. این دو بزرگوار - که هر دو در مقدمه تفسیرشان تصریح دارند که هیچ گونه زیادت و نقصانی در قرآن کریم رخ نداده است (التبیان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۳-۴[lxxv]؛ مجمع البیان، ج۱، ص۴۲-۴۳[lxxvi]) –، در همان مقدمه ابتدا می‌گویند که مذهب شیعه اعتقاد به نزول قرآن بر حرف واحد است، و بلافاصله تصریح می‌کنند که روایه و مذهب شیعه این بوده است که قرائات متعدد را قبول دارد و شیعیان از اینکه بخواهند فقط به یک قرائت اکتفا کنند خودداری می‌کردند (التبیان فی تفسیر القرآن، ج1، ص7؛ مجمع‌البیان، ج۱، ص۳۸)[lxxvii] [lxxviii].

[اگر سوء برداشت‌های برخی از متأخران از این جملات (الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج8، ص100[lxxix]) را که متاسفانه بدون دقت توسط بسیاری از بزرگان تکرار شده، کنار بگذاریم، اتفاقا] این عبارات مؤید خوبی است که در ذهن ایشان نه‌تنها منافاتی بین مفاد حدیث «نزول قرآن بر حرف واحد» با قبول «تعدد قرائات» وجود نداشته، بلکه گویی یک نحوه تأیید و ارتباطی بین این دو می‌دیدند. جالب اینجاست اینکه هر دو بزرگوار بلافاصله بعد از این دو نکته، سراغ حدیث نزول قرآن بر سبعة أحرف می‌روند و درباره معنا و مراد آن -در زمانهای که دیگر آن معنای نادرست (جواز مترادفگویی) از ذهنها رخت بربسته، و خود اهل سنت هم دنبال معنای صحیح این حدیثاند- به اقوالی اشاره می‌کنند، که یکی از آن اقوال این است که: مقصود از «سبعة احرف»، هفت نوع از انواع اختلافاتی[5] است که بین این قرائات متعدد مشاهده می‌شود. واضح است که قبول چنین معنایی برای یک حدیث نبوی، مبتنی بر قبول تعدد قرائات نازل شده از جانب خداوند است؛ زیرا باید این اختلافات بین قرائات متعدد در همان زمان پیامبر ص وجود داشته باشد تا پیامبر ص بفرمایی که اختلافات قرائات، هفتگونه است. شیخ طوسی تصریح می‌کند که بهترین قول در فهم مراد حدیث مذکور همین قول است که قرآن با هفتگونه اختلاف بین قرائاتش نازل شد، نه با هفت قرائت (التبیان فی تفسیر القرآن، ج1، ص7-10[lxxx])، و مرحوم طبرسی هم بدون اینکه خودش موضع صریحی بگیرد این نظر شیخ طوسی را نقل، و البته یادآوری می کند که

وی این را بهترین قول دانسته است (مجمع البیان، ج۱، ص۳۸-۳۹)[lxxxi].

دلیل کامل واضح دیگری که نشان می‌دهد در ذهن ایشان، نزول بر حرف واحد، هیچ منافاتی با تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند ندارد آن است که هردوی این بزرگواران در اواسط تفسیرشان، ذیل آیه «وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» (نساء/۸۲)، تصریح می کنند که وجود اختلاف در قراءات به هیچ عنوان مصداق اختلاف مذموم در این آیه در نیست و «این اختلاف قراءات، همگی حق و همگی صواب است» (التبيان في تفسير القرآن، ج3، ص271[lxxxii]؛ مجمع البيان، ج3، ص126[lxxxiii]) و از این رو هردو به وفور در تفسیر آیات مختلف به قراءات مختلف اشاره می‌کنند و معنای آیه را مطابق با هر قرائتی توضیح می‌دهند.[6]

---

[1] . اصطلاح «راوی» به معنای شخصی که قرائت خاصی را از قراء سبعه ای عشره در جامعه مستقر کرده (مثلا می‌گویند عاصم دو راوی دارد: حفص و شعبه)، در قرون بعد (از حدود قرن پنجم) رایج شد و زمان امام صادق ع چنین استعمالی مشاهده نمی‌شود.

[2] . دست کم در خصوص دو نفر از قراء سبعه (عاصم و حمزه) در سلسله سندشان تا رسول الله ص به اسم ابن مسعود تصریح شده است، و با توجه به اینکه کسائی هم مهمترین استادش حمزه بوده چه‌بسا بتوان گفت سند سه نفر قطعا از طریق ابن مسعود گذر کرده است.

[[3] . از شواهد بسیار واضح بر مبارزه ائمه با این روند مترادف‌گویی این است که علامه حلی وقتی به این مساله می‌رسد که خواندن ترجمه قرآن در نماز باطل است این را به عنوان «مذهب اهل البیت» معرفی می‌کند با اینکه حتی یک حدیث ندارید که صراحتا ناظر به ترجمه قرآن بوده باشد و ایشان در مقام توضیح، بعد از اشاره به قول ابوحنیفه که ترادف و به تبع آن ترجمه کردن قرآن را با استناد به حدیث سبعة احرف پذیرفته، خودش نیز کلمه ترجمه را کنار ترادف می‌گذارد و تصریح می‌کند که «ترجمه و ترادف» قرآن نیست (منتهى المطلب في تحقيق المذهب؛ ج5، ص65)]

[[4] . در کتب حدیثی شیعه تنها مورد دیگری که این حدیث آمده، فقط کتاب القراءات (التنزیل و التحریف) سیاري است. وی در مقدمه کتاب حدیثی را بدین صورت نقل می‌کند: الحسين بن سيف، عن أخيه، عن أبيه، عن أبي بكر بن الربيع الأسدي، عن الحسن الصيقل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: على كم حرف نزل القرآن؟ فقال: على حرف واحد، قلت: من أين جاء هذا الاختلاف؟ قال:” من قبل الرواة، إن القرآن كان مكتوبا في الجريد والأدم وكان الناس يأتون فيأخذون منه» (کتاب القراءات، ص۶). صرف نظر از مناقشاتی که درباره اعتبار شخص سیاری مطرح است، اما واضح است که در همینجا (که اگر حدیث وی درست نباشد حداقل می‌تواند ذهنیت شیعیان آن زمان را منعکس کند) باز به هیچ عنوان نفی قراءات متعدد نازل شده بر پیامبر را نتیجه نمی‌دهد. در این حدیث عده‌ای که از آنان با تعبیر «راوی» یاد می‌شود می‌آمدند و از روی متن مصحفی که بود، رونویسی می‌کردند و می‌رفتند. واضح است که این افراد غیر از افرادی‌اند که به عنوان قاری ای مقری شناخته می‌شدند و قراءات را حرف به حرف و حرکت به حرکت آموزش می‌دیدند و قراءات متواتر سبع و عشر را به ما رساندند؛ زیرا اینها با تعلم و تلمذ قرائت نمی‌کردند، فقط رونویسی می‌کردند. این روایت، اگر درست باشد، ناظر به همان فضایی است که حضرت امیر ع به ابوالاسود دستور دادند بیاید بر ایت نحو بگوید و بنویس؛ و حکایت «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولِهِ»؛ معروف است. در واقع، این حدیث، به فرض صحت، در عرض همان فضای سهل‌انگارانه‌ای است که همان گونه که ترادف‌گویی را مجاز می‌شمرد، قرائت صرفا از روی متن و بدون تعلیم گرفتن از استاد را هم مجاز می‌شمرد و حضرت دارد این رویه را تخطئه می‌کند.]

[[5] . توجه شود مقصود از هفتگونه، نه هفت قرائت است؛ بلکه انواع خود اختلافات است؛ مثل (۱) اختلافی که اعراب در معنای کلمه تاثیر ندارد؛ (۲) اختلافی که اعراب در معنای کلمه تاثیر دارد؛ (۳) اختلافی که زیادت و نقصانی بین دو قرائت مشاهده میشود و ...]

[6]. [سوالی که شاید بعد از مطالعه این مقاله در اذهان پررنگ شود این است که بالاخره معنای درست نزول قرآن بر «سبعة أحرف» چیست.] در این مقاله نشان داده شد که حدیث نبوی نزول قرآن بر هفت حرف، به چه معنایی نمیباشد؛ یعنی هم برداشت قرون اول و دوم که گمان می کردند به معنای جواز مترادفگویی در قرآن است نادرست بود؛ هم برداشت متأخران که گمان میکردند به معنای نفی تعدد قرائات نازل شده از جانب خداوند است. اما اینکه بالاخره معنای درست چیست ان شاء الله در مقاله دیگری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

---

[i] . و من الحق إن تواتر القرآن لا يستلزم تواتر القراءات. و قد اعترف بذلك الزرقاني حيث قال: يبالغ بعضهم في الإشادة بالقراءات السبع، و يقول من زعم أن القراءات السبع لا يلزم فيها التواتر فقوله كفر، لأنه يؤدي إلى عدم تواتر القرآن جملة، و يعزى هذا الرأي إلى مفتي البلاد الأندلسية الأستاذ أبي سعيد فرج ابن لب، و قد تحمّس لرأيه كثيرا و ألف رسالة كبيرة في تأييد مذهبه. و الرد على من رد عليه، و لكن دليله الذي استند اليه لا يسلم. فإن القول بعدم تواتر القراءات السبع لا يستلزم القول بعدم تواتر القرآن، كيف و هناك فرق بين القرآن و القراءات السبع، بحيث يصح أن يكون القرآن متواترا في غير القراءات السبع، أو في القدر الذي اتفق عليه القرّاء جميعا. أو في القدر الذي اتفق عليه عدد يؤمن تواطؤهم على الكذب قرّاء كانوا أو غير قرّاء. و ذكر بعضهم: ان تواتر القرآن لا يستلزم تواتر القراءات، و انه لم يقع لأحد من أئمة الأصوليين تصريح بتواتر القراءات و توقف تواتر القرآن على تواترها، كما وقع لابن الحاجب.

قال الزركشي في «البرهان»: للقرآن و القراءات حقيقتان متغايرتان، فالقرآن هو الوحي المنزل على محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم للبيان و الاعجاز، و القراءات اختلاف ألفاظ الوحي المذكور في الحروف، و كيفيتها من تخفيف و تشديد غيرهما، و القراءات السبع متواترة عند الجمهور، و قيل بل هي مشهورة. (و قال أيضا:) و التحقيق انها متواترة عن الأئمة السبعة. أما تواترها عن النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ففيه نظر، فإن اسنادهم بهذه القراءات السبع موجود في كتب القراءات، و هي نقل الواحد عن الواحد

[ii] . عن أبيه عن أبي حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضي الله عنه أن رجلا كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجميا، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: 44] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فرد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود: قل: «طعام الفاجر» ، ثم قال ابن مسعود: " إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزاد في كتاب الله ما ليس فيه

[iii] . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلا [ص:55] أعجميا هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} ، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك،

قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

[iv] . حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص:312] أن ابن مسعود، أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فردده عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر) ؟» قال: نعم. قال: «فافعل»

[v] . وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فردده عليه فلم يستقم به لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل

وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرىء رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه لا يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر

[vi] . حدثنا محمد بن بشر، حدثنا محمد بن عمرو، حدثنا أبو سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: " أنزل القرآن على سبعة أحرف، عليما، حكيما، غفورا، رحيما " (3)

تعليقه: ... وأخرجه الطبري 1/19، وابن عبد البر في "التمهيد" 8/288، والطحاوي في "شرح مشكل الآثار" (3101) من طريق محمد بن عجلان، عن سعيد بن أبي سعيد المقبري، عن أبي هريرة. ولفظه عند الطبري وابن عبد البر: "إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقرؤوا ولا حرج، ولكن لا تختموا ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة"، ولفظه عند الطحاوي: " ... فاقرؤوا ولا حرج، غير أن لا تجمعوا بين ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة".

[vii]. حدثنا عبد الرحمن بن مهدي، حدثنا همام، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلافها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت: ألم تقرئني آية كذا وكذا؟ قال: "بلى " فقال ابن مسعود: ألم تقرئنيها كذا وكذا؟ فقال: "بلى، كلاكما محسن مجمل " قال: فقلت له: فضرب صدري، فقال: "اي أبي بن كعب، إني أقرئت القرآن، فقلت: على حرفين، فقال: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: على ثلاثة، فقلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف، ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: غفورا رحيما، أو قلت: سميعا عليما، أو عليما سميعا فالله كذلك، ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب "

حدثنا بهز، حدثنا همام، حدثنا قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلافها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم، فذكر الحديث.

[viii] . حدثنا أبو الوليد الطيالسي، حدثنا همام بن يحيى، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: " اي أبي، إني أقرئت القرآن فقيل لي: على حرف، أو حرفين؟ فقال الملك الذي معي: قل: على حرفين، قلت: على حرفين، فقيل لي: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: قل: على ثلاثة، قلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف "، ثم قال: " ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: سميعا عليما عزيزا حكيما، ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب "

[ix] . لكن ثبت عن غير واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعا له ومن ثم أنكر عمر على بن مسعود قراءته حتى حين أي حتى حين كتب إليه إن القرآن لم ينزل بلغة هذيل

فأقرئ الناس بلغة قريش والا تقرئهم بلغة هذيل وكان ذلك قبل أن يجمع عثمان الناس على قراءة واحدة قال بن عبد البر بعد أن أخرجه من طريق أبي داود بسنده يحتمل أن يكون هذا من عمر على سبيل الاختيار لا أن الذي قرأ به بن مسعود لا يجوز.

[x] . وروى ورقاء عن ابن أبي نجيح عن مجاهد عن ابن عباس عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ للذين آمنوا انظرونا للذين آمنوا أمهلونا للذين آمنوا أخرونا للذين آمنوا ارقبونا وبهذا الإسناد عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ كلما أضاء لهم مشوا (فيه) ورا فيه سعوا فيه لك هذه الأحرف كان يقرؤها أبي بن كعب فهذا معنى الحرف المراد بهذا الحديث والله أعلم إلا أن مصحف عثمان الذي بأيدي الناس اليوم وهو منها حرف واحد وعلى هذا أهل العلم فاعلم...

[xi] . قال أَبُو عبيد: قَوْله: سَبْعَة أحرف يَعْنِي سبع لُغَات من لُغَات الْعَرَب وَلَيْسَ مَعْنَاهُ أَن يكون فِي الْقُرْآن الْحَرْف أَو الْحَرْفَانِ سَبْعَة أوجه وَذَا لم يسمع بِهِ قطّ وَلَكِن يَقُول: هَذِه اللُّغَات السّبع مُتَفَرِّقَة فِي الْقُرْآن كِلَاكِلَا وَكَذَلِك الْيمن لُغَة أهل الْيمن وَبَعض بلغَة هوَازن وَبَعض بلغَة هُذَيْل وَبَعض بلغَة قُرَيْش وَبَعض بلغَة سَائِر الْعَرَب وَمعنى هَذَا كُله وَاحِد وَمَعَ ذَا لَا يبين ذَلِك قَول ابْن مَسْعُود: إِنِّي [قد -] سَمِعت الْقُرَّاء فوجدتهم متقاربين فَاقْرَءُوا كَمَا علمْتُمُوهُ أحكم: هلم وتعال وَكَذَلِكَ قَالَ ابْن سيرين: [إِنَّمَا هُوَ كزجر وَأقبل وتعال أَو هلم وتعال قَالَ ابْن سيرين -] فَأرَاهُ فِي قِرَاءَة ابْن مَسْعُود ، صاح ، وَفِي قِرَاءَة سَائِر هَذَا عَلَى وَاحِد وَهُوَ فِي مصاحفنا وَاحِد {وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ} ./ وَفِي قِرَاءَة ابْن مَسْعُود {وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ} وَاحِدَة وَاحِدَة اللُّغَات

[xii] . عن أبيه عن أبي حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضي الله عنه أن رجلا كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجميا، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: 44] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فرد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود: قل: «طعام الفاجر» ، ثم قال ابن مسعود: " إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزاد في كتاب الله ما ليس فيه "

[xiii] . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلا [ص:55] أعجميا هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} ، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

[xiv] . حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص:312] أن ابن مسعود، أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فردد عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر)؟» قال: نعم. قال: «فافعل»

[xv] . المؤلف: عثمان بن سعيد بن عثمان بن عمر أبو عمرو الداني (المتوفى: 444هـ)

حدثنا خلف بن أحمد قال ان زياد بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن يحيى بن سلام قال حدثنا أبي عن يزيد بن إبراهيم عن محمد بن سيرين أن عبد الله بن مسعود قال نزل القرآن على سبعة أحرف كقولك هلم أقبل تعال

[xvi] . و "الأثيم" الفاجر, قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأ وه وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلا "إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم, فلما لم يفهم قال له:" طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلا "إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم, فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ, فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل ال يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى, قال فافعل. والحجة في هذا للجاعل من أهل الزيغ, أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره, لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريبا للمتعلم, وتوطئة منه له للرجوع إلى الصواب, واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكاية رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري:" وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة, وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئا. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة الى إجازة, لأن في كلام العرب خصوصا في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابة نظمه وأساليبه, من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها, ومما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية, فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى علي بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".

[xvii] . وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فردده عليه فلم يستقم به لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل

وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرىء رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه لا يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر

[xviii] . عن الثوري, عن الأعمش, عن إبراهيم, عن همام بن الحارث, عن أبي الدرداء, أنه أقرأ رجلا {شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] قال: فقال الرجل: طعام اليتيم قال: فقال أبو الدرداء: «الفاجر»

[xix] . حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب الشيباني, ثنا محمد بن عبد الوهاب, ثنا يعلى بن عبيد, ثنا الأعمش, عن إبراهيم, عن همام بن الحارث, عن أبي الدرداء رضي الله عنه, قال: قرأ رجل عنده {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] فقال أبو الدرداء: «قل طعام الأثيم» فقال الرجل: طعام اليتيم. فقال أبو الدرداء قل: «طعام الفاجر» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

[xx] . حدثنا عبد الصمد, حدثنا حرب بن ثابت كان يسكن بني سليم, قال: حدثنا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة, عن أبيه, عن جده قال: قرأ رجل عند عمر فغير عليه فقال: قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يغير علي, قال: فاجتمعنا عند النبي صلى الله عليه وسلم قال: فقرأ الرجل على النبي صلى الله عليه وسلم فقال له: " قد أحسنت ", قال: فكأن عمر وجد من ذلك, فقال النبي صلى الله عليه وسلم: " اي عمر, إن القرآن كله صواب ما لم يجعل عذاب مغفرة أو مغفرة عذابا ", وقال عبد الصمد مرة أخرى أو ثابت من كتابه (4)

تعليقه: إسناده حسن, .. قال السندي: ... قوله: "ما لم يجعل عذاب مغفرة": بأن يقرأ بعد: (إن الذين كفروا) : (أولئك أصحاب الجنة) أو بالعكس, والحاصل أن القراءة غير المغيرة لأصل المعنى على الوجه السبعة المنزلة جائزة, وخفي ذلك على عمر, ثم ظهر له.

قلت: وانظر لزاما ما جاء في "شرح مشكل الآثار" 8/108-134 حول موضوع القراءة بالمعنى، فقد قال: إنما كان ذلك في وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد.

[xxi]. ان عمرو بن علي، ان معاذ بن هانئ، ان حرب بن ثابت، ان إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه عن جده، وكان جده له صحبة أنه قرأ بين يدي عمر، فأخذ عليه عمر، فقال الرجل [ص:472]: والله لقد قرأت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فما غير علي، فقضى لهم أنهم اجتمعوا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرأ الرجل، فقال نبي الله: «قد أحسنت» ، وكان عمر وجد في نفسه، قال: وعرف نبي الله ذاك منه؛ فأهوى بيده إلى صدر عمر فقال: «ليقرأ الشيطان، ثلاث مرات اي عمر، إن القرآن كله صواب، ما لم يجعل العذاب مغفرة، والمغفرة عذابا»

[xxii] . حدثنا زيد بن حباب، عن حماد بن سلمة، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبيه: " أن جبريل قال للنبي صلى الله عليه وسلم: اقرأ القرآن على حرف، فقال له ميكائيل: استزده، قال: حرفين، ثم قال: استزده، حتى بلغ سبعة أحرف كلها شاف كاف كقولك: هلم وتعال، ما لم يختم آية رحمة بآية عذاب، أو آية عذاب برحمة "

[xxiii] . حدثنا عفان، حدثنا حماد بن سلمة، أخبرنا علي بن زيد، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبي بكرة، " أن جبريل عليه السلام قال: يا محمد اقرأ القرآن على حرف، قال ميكائيل عليه السلام: استزده، فاستزاده، قال: فاقرأ على حرفين، قال ميكائيل: استزده، فاستزاده حتى بلغ سبعة أحرف، قال: كل شاف كاف ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب نحو قولك تعال وأقبل، وهلم واذهب، وأسرع وأعجل

[xxiv] . حدّثنا أبو كُرَيْبٍ قال: حدّثنا زيدُ بنُ الحُبابِ، عن حمادِ بنِ سلمةَ، عن عليِّ بنِ زيدٍ، عن عبدِ الرحمنِ بنِ أبي بَكْرَةَ، عن أبيه، قال: قال رسولُ اللّهِ صلى الله عليه وسلم: "قال جِبْرِيلُ: اقْرَإِ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ، فَقَالَ ميكَائِيلُ: اسْتَزِدْهُ. فَقَالَ: عَلَى حَرْفَيْنِ، حَتَّى بَلَغَ سَبْعَةَ أَحْرُفٍ وَأَيُّهَا قَرَأُوا فَقَدْ أَصَابُوا، مَا لَمْ تَخْتِمْ آيَةَ عَذَابٍ[آية عذاب] بِآيَةِ رَحْمَةٍ[آية رحمة]، أَوْ آيَةَ رَحْمَةٍ[آية رحمة] بِآيَةِ عَذَابٍ[آية عذاب]، كَقَوْلِكَ: هَلُمَّ وَتَعَالَ

[xxv]. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَزِيرِ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْأَزْرَقُ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ، وَحَمْزَةُ الزَّيَّاتُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «قَدْ سَمِعْتُ الْقُرَّاءَ، وَفَوَجَدْتُهُمْ مُتَقَارِبِينَ، فَاقْرَءُوا كَمَا عُلِّمْتُمْ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّنَطُّعَ وَالِاخْتِلَافَ، فَإِنَّمَا هُوَ كَقَوْلِ أَحَدِكُمْ: هَلُمَّ، وَتَعَالَ

[xxvi] . المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (المتوفى: 197هـ)

قَالَ: وَحَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ أَنَّ سَنَبْرَامَ الْكِرَقِيَّ أَنَّ {إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وأصوب {قيلا}؛ قال: فقلت له: أو {أقوم قيلا}، فَقَالَ: أَصْوَبُ وَأَقْوَمُ وَاحِدٌ»

[xxvii] . المؤلف: أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (المتوفى: 307هـ)

حدثنا إبراهيم، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: (إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأصوب قيلا)، فقال له رجل: إنما نقرؤها {وأقوم قيلا} [المزمل: 6]، فقال: «إن أقوم، وأصوب، وأهيأ، وأشباه هذا واحد»

[xxviii] . وعن الأعمش قال: سمعت أنس بن مالك يقول في قول الله - عز وجل - "وأقوم قيل" قال: وأصدق. فقيل له: إنها تقرأ: وأقوم، فقال: أقوم وأصدق واحد.

رواه البزار، وأبو يعلى بنحوه، إلا أنه قال: وأصوب قيل، وقال: إن أقوم وأصوب، وأهيأ، وأشباه هذا واحد، ولم يقل الأعمش سمعت أنسا، ورجال أبي يعلى رجال الصحيح، ورجال البزار ثقات. قلت: وقد تقدمت أحاديث من هذا النوع في سوره.

[xxix] . [وقد] قال الحافظ أبو يعلى الموصلي: حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: "إن ناشئة الليل هي أشد وطئا وأصوب قيلا" فقال له رجل: إنما نقرؤها {وأقوم قيلا} فقال له: إن أصوب وأقوم وأهيأ وأشباه هذا واحد.

[xxx] . وعن الأعمش قال: قرأ أنس بن مالك إن ناشئة الليل هي أشد وطئا وأصوب قيلا فقيل له: وأقوم قيلا فقال: أقوم وأصوب وأهيأ: سواء. قال أبو بكر الأنباري: وقد ترامى ببعض هؤلاء الزائغين إلى أن قال: من قرأ بحرف يوافق معنى حرف من القرآن فهو مصيب، إذا لم يخالف معنى ولم يأت بغير ما أراد الله وقصد له، واحتجوا بقول أنس هذا. وهو قول لا يعرج عليه ولا يلتفت إلى قائله، لأنه ولو قرأ بألفاظ تخالف ألفاظ القرآن إذا قاربت معانيها واشتملت على عامتها، لجاز أن يقرأ في موضع الحمد لله رب العالمين [الفاتحة: 2]: الشكر للباري ملك المخلوقين، ويتسع الأمر في هذا حتى يبطل لفظ جميع القرآن، ويكون التالي له مفتريا على الله عز وجل، كاذبا على رسوله صلى الله عليه وسلم ولا حجة لهم في قول ابن مسعود: نزل القرآن على سبعة أحرف، إنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال وأقبل، لأن هذا الحديث يوجب أن القراءات المأثورة المنقولة بالأسانيد الصحاح عن النبي صلى الله عليه وسلم إذا اختلفت ألفاظها، واتفقت معانيها، كان ذلك فيها بمنزلة الخلاف في هلم، وتعال، وأقبل، فأما ما لم يقرأ به النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه وتابعوهم رضي الله عنهم، فإنه من أورد حرفا منه في القرآن بهت وهال وخرج من مذهب الصواب. قال أبو بكر: والحديث الذي جعلوه قاعدتهم في هذه الضلالة حديث لا يصح عن أحد من أهل العلم، لأنه مبني على رواية الأعمش عن أنس، وهو مقطوع ليس بمتصل فيؤخذ به، من قبل أن الأعمش رأى أنسا ولم يسمع منه.

[xxxi] . ويونس بن محمد: حدثنا أبو أويس: سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث، فقال: إن هذا يجوز في القرآن ، فكيف به في الحديث؟ إذا أصيب معنى الحديث، ولم يحل به حرام، ولم يحرم به حلال، فلا بأس، وذلك إذا أصيب معناه.

[xxxii] . وقال يونس بن محمد المؤدب: ثنا أبو أويس سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث فقال: هذا يجوز في القرآن فكيف به في الحديث إذا أصيب معنى الحديث فلا بأس.

[xxxiii] . وقال يونس بن محمد المؤدب حدثنا أبو أويس سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث فقال هذا لا يجوز في القرآن فكيف في الحديث إذا أصبت معنى الحديث فلا بأس.

[xxxiv] . واصل بن عطاء أبو حذيفة المخزومي مولاهم ... وقيل: كان يجيز التلاوة بالمعنى، وهذا جهل.

[xxxv] . واصل بن عطاء ، أَبُو حذيفة الْبَصْرِيّالغزال.... وكان يجيز القراءة بالمعنى، وهذه جراءة على كتاب الله العزيز.

[xxxvi] . أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: 606هـ)

المسألة الرابعة: مذهب أبي حنيفة أن قراءة القرآن بالمعنى جائز، واحتج عليه بأنه نقل أن ابن مسعود كان يقرئ رجلا هذه الآية فكان يقول: طعام اللئيم، فقال قل طعام الفاجر، وهذا الدليل في غاية الضعف على ما بيناه في أصول الفقه.

[xxxvii] . وذهب أبو حنيفة إلى جواز قراءة القرآن في الصلاة بالفارسية وبأي لسان آخر، لقول الله تعالى: {وإنه لفي زبر الأولين} ، ولم يكن فيها بهذا النظم، وقوله تعالى: {إن هذا لفي الصحف الأولى صحف إبراهيم وموسى} ، فصحف إبراهيم كانت بالسريانية، وصحف موسى بالعبرانية فدل على كون ذلك قرآنا؛ لأن القرآن هو النظم والمعنى جميعا حيث وقع الإعجاز بهما، إلا أنه لم يجعل النظم ركنا لازما في حق جواز الصلاة خاصة رخصة؛ لأنها ليست بحالة الإعجاز، وقد جاء التخفيف في حق التالوة لقول النبي صلى الله عليه وسلم: إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فاقرءوا منه.

وذهب أبو يوسف ومحمد بن الحسن صاحبا أبي حنيفة إلى أنه لا تجوز القراءة بغير العربية إذا كان يحسن العربية؛ لأن القرآن اسم لمنظوم عربي لقول الله تعالى: {إنا جعلناه قرآنا عربيا} ، وقال تعالى: {إنا أنزلناه قرآنا عربيا} ، والمراد نظمه، ولأن المأمور به قراءة القرآن، وهو اسم للمنزل باللفظ العربي المنظوم هذا النظم الخاص المكتوب في المصاحف المنقول إلينا نقلا متواترا، والأعجمي إنما يسمى قرآنا مجازا ولذا يصح نفي اسم القرآن عنه.

والفتوى عند الحنفية على قول الصاحبين، ويروى رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.

قال الشلبي نقلا عن العيني: صح رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.

وقد اتفق الثلاثة - أبو حنيفة وصاحباه - على جواز القراءة بالفارسية وصحة الصلاة عند العجز عن القراءة بالعربية

[xxxviii] . المؤلف: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: 676هـ)

وقال أبو حنيفة تجوز وتصح به الصلاة مطلقا وقال أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر واحتج لأبي حنيفة بقوله تعالى (قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحي إلي هذا القرآن لأنذركم به) قال اولا والعجم ال يعقلون الإنذار إلا بترجمته وفي الصحيحين إن النبي صلى الله عليه وسلم قال " أنزل القرآن على سبعة أحرف " وعن سلمان الفارسي رضي الله عنه أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية وأنه ذكر فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام وقياسا على جواز ترجمة حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقياسا على جواز التسبيح بالعجمية واحتج أصحابنا بحديث عمر بن الخطاب... وأما الجواب عن الآية الكريمة فهو أن الإنذار يحصل ليتم به وإن نقل إليهم معناه وأما الجواب عن الحديث فسبع لغاب للعرب ولأنه يدل على أنه ال يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان ومعلوم أنها تزيد على سبعة وعن فعل سلمان أنه كتب تفسيرها ال حقيقة الفاتحة وعن الإسلام ....

[xxxix] . محمود خطاب السُّبْكي (1274 - 1352 هـ = 1857 - 1933 م)

فإن أتي بترجمته في صلاة بدل عن القراءة لم تصح صلاته سواء أحسن القراءة أم ال (وبه قال) أبو حنيفة (وقال) مطلقا تجوز وتصح به الصلاة (واحتج) لأبي حنيفة بقوله تعالى "قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحي إليّ هذا القرآن لأنذركم به" قال والعجم ال يعقلون الإنذار إلا بترجمته (وفي الصحيحين) أن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم قال أنزل القرآن على سبعة أحرف

(وعن) سلمان الفارسي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية (وألفاظ ذكر) فقامت ترجمته مقامها كالشهادتين في الإسلام (وقياسا) على جواز ترجمة حديث النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم (وقياسا) على جواز التسبيح بالعجمية (واحتج) أصحابنا بحديث عمر .... (وأما الجواب) عن الحديث فسبع لغات للعرب. وألفاظ يدل على أنها ال يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان. ومعلوم أنها تزيد على سبعة (والجواب عن) فعل سلمان أنه كتب تفسيرها ال حقيقة الفاتحة ...

[xl] . المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (المتوفى: 197هـ)

139 - قيل لمالك: أفترى أن يقرأ بمثل [ما] قرأ عمر بن [ص:61] الخطاب: فامضوا إلى ذكر الله، قال: ذلك جائز؛ وقال رسول الله: أنزل [القرآن] على سبعة أحرف، فاقرؤوا منه ما تيسر منه، مثل تعلمون، ويعلمون.

قال مالك: والا أرى باختلافهم في مثل هذا بأسا؛ قال: وقد كان الناس لهم مصاحف وألسنة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف.

[xli] . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجل [ص:55] أعجمي هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجل: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

[xlii] . ومن العجب أن جمهرة من المعارضين لنا وهم المالكيون قد صح عن صاحبهم ما ناه المهلب بن أبي صفرة الأسدي التميمي قال ابن منان ان ابن مسرور ان يحيى ان يونس بن عبد الأعلى ان ابن وهب حدثني ابن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجل {إن شجرة زقوم * طعام لأثيم} فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر قال ابن وهب قلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعا فقيل لمالك أفترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قال مالك ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقرؤوا منه ما تيسر مثل تعلمون يعلمون قال مالك ال أرى في اختلافهم في مثل هذا بأسا وقد كان الناس ولهم مصاحف والسنة الذين أوصى لهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف قال أبو محمد فكيف يقولون مثل هذا أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا كل بائقة في القرآن وأ يمنعون من هذا فيخالفون صاحبهم في أعظم الأشياء وهذا إسناد عنه في غاية الصحة وهو مما أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصدا إلى الخير ولو أن أمرا ثبت على هذا وجازه بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن بخلاف هذا لكان كافرا ونعوذ بالله من الضلال قال أبو محمد فبطل ما قاله في الإجماع وأوضح بيان والحمد لله رب العالمين

[xliii] . المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: 463هـ)

وذكر ابن وهب في كتاب الترغيب من جامعه قال قيل لمالك أترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قال ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقرأوا منه ما تيسر ومثل ما تعلمون ويعلمون وقال مالك ال أرى باختلافهم في

مثل هذا أبأس قال وقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب رضي الله عنهم كانت لهم مصاحف قال ابن وهب وسألت مالك عن مصحف عثمان بن عفان قال لي ذهب قال وأخبرني مالك بن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجل إن شجرة الزقوم طعام الأثيم فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر فقلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعا - قال أبو عمر معناه عندي أن يقرأ به في غير الصلاة وإنما ذكرنا ذلك عن مالك تفسيرا لمعنى الحديث وإنما لم تجز القراءة به في الصلاة لأن ما عدا مصحف عثمان الذي قطع عليه وإنما يجري مجرى السنن التي نقلها الآحاد لكن لا يقدم أحد على القطع في رده وقد روى عيسى عن ابن القاسم في المصاحف بقراءة ابن مسعود قال أرى أن يمنع الإمام من بيعه ويضرب من قرأ به ويمنع ذلك وقد قال مالك من قرأ في صلاته بقراءة ابن مسعود وأ غيره من الصحابة مما يخالف المصحف لم يصل وراءه وعلماء المسلمين مجمعون على ذلك إلا قوما شذوا لا يعرج عليهم منهم ألأعمش سليمان بن مهران وهذا كله يدلك على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف

[xliv] . [ص:274] قال: فإذ كان الله لرأفته بخلقه أنزل كتابه على سبعة أحرف, معرفة منه بأن الحفظ قد يزل, ليحل لهم قراءته وإن اختلف اللفظ فيه, ما لم يكن في اختلافهم إحالة معنى: كان ما سوى كتاب الله أولى أن يجوز فيه اختلاف اللفظ ما لم يحل معناه. ولكل ما لم يكن فيه حكم, فاختلاف اللفظ فيه لا يحيل معناه. [ص:275] وقد قال بعض التابعين: لقيت أناسا من أصحاب رسول الله, فاجتمعوا في المعنى واختلفوا علي في اللفظ, فقلت لبعضهم ذلك, فقال: لا بأس ما لم يحيل المعنى.

[xlv] . باب في التشهد

حدثنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي, أخبرنا الثقة, عن الليث بن سعد, عن أبي الزبير, عن سعيد, وطاوس, عن ابن عباس قال: " كان النبي صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن, فكان يقول: التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله, السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته, السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين, أشهد أن لا إله إلا الله, وأن محمدا رسول الله " قال الربيع: هذا حدثنا به يحيى بن حسان. قال الشافعي: وقد روى أيمن بن نابل بإسناد له, عن جابر, عن النبي عليه السلام تشهدا يخالف هذا في بعض حروفه. وروى البصريون عن أبي موسى عن النبي عليه السلام حديثا يخالفهما في بعض حروفهما. وروى الكوفيون عن ابن مسعود في التشهد حديثا يخالفها كلها في بعض حروفها, فهي مشتبهة متقاربة, واحتمل أن تكون كلها ثابتة, وأن يكون رسول الله يعلم الجماعة والمنفردين التشهد, فيحفظ أحدهم على لفظ, ويحفظ الآخر على لفظ يخالفه, لا يختلفان في معنى أنه إنما يريد به تعظيم الله جل ثناؤه وذكره, والتشهد والصلاة على النبي, فيقر النبي كل على ما حفظ, وإن زاد بعضهم على بعض, أو لفظها بغير لفظه؛ لأنه ذكر. وقد اختلف بعض أصحاب النبي في بعض لفظ القرآن عند رسول الله, ولم يختلفوا في معناه فأقرهم. وقال: «هكذا أنزل, إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف, فاقرءوا ما تيسر منه» , فما سوى القرآن من الذكر أولى أن يتسع هذا فيه, إذا لم يختلف المعنى. قال: وليس لأحد أن يعمد أن يكفي عن قراءة حرف من القرآن إلا بنسيان, وهذا في التشهد وفي جميع الذكر أخف, وإنما قلنا بالتشهد الذي روي عن ابن عباس؛ لأنه أتمها, وأن فيه زيادة على بعضها؛ المباركات.

[xlvi] . . البته منحصر به این افراد نیست؛ بلکه اینها مشاهیر آن زمانند؛ وگرنه دیگرانی هم بودهاند مانند عبدالله بن مبارک بن واضح (۱۱۸-۱۸۱):

أخبرنا محمد بن أحمد بن يعقوب, أنا محمد بن نعيم الضبي , قال: سمعت أبا الحسن أحمد بن محمد العنزي يقول: سمعت عثمان بن سعيد الدارمي , يقول: سمعت نعيم بن حماد , يقول " ما رأيت ابن

المبارك يقول طق: حدثنا , كأنه يرى أخبرنا أوسع , وكان الدري على أحد حرفا إذا قرأ " (الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي (ص285)

[xlvii] . ذهب أبو حنيفة إلى جواز قراءة القرآن في الصلاة بالفارسية و بأي لسان آخر لقول الله ... و لقول النبي ت القرآن نزل على سبعة أحرف.

[xlviii] . و" الأثيم" الفاجر, قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأه وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلا "إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم, فلما لم يفهم قال له:" طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلا "إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم, فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ, فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل ال يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى, قال فافعل. والحجة في هذا للجمال من أهل الزيغ, أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره, لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريبا للمتعلم, وتوطئة منه له للرجوع إلى الصواب, واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكاية رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري:" وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شرطه, وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئا. قالوا: وهذه الشرطة تشهد أنها إجازة الإجازة, لأن في كلام العرب خصوصا في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابة نظمه وأساليبه, من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها, وما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية, فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى علي بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".

[xlix] . وذهب آخرون فيما ذكر لنا ابن أبي عمران إلى أن معنى سبعة أحرف سبع لغات ; لأنه قد ذكر في القرآن غير شيء بلغات مختلفة من لغات العرب , ومنه ما ذكر بما ليس من لغاتهم غير أنه عرب فدخل في لغتهم, مثل {طور سينين} [التين: 2] ، فأنزل القرآن على تلك الأحرف كلها, بعضه على هذا الحرف, وبعضه على الحرف الآخر, فقيل: أنزل القرآن على سبعة أحرف, أي أنزل القرآن كله على تلك السبعة الأحرف. قال أبو جعفر: فتأملنا نحن هذا الباب لنقف على حقيقة الأمر [ص:117] فيه إن شاء الله، فوجدنا الله عز وجل قد قال في كتابه: {وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم} [إبراهيم: 4] . فأعلمنا الله أن الرسل إنما تبعث بألسن قومها, ال بألسن سواها, وعقلنا بذلك أن اللسان الذي بعث .... فعقلنا بذلك أن قومه الذين بعثه الله عز وجل بلسانهم هم قريش دون من سواهم, وكان صلى الله عليه وسلم يقرأ ما ينزل عليه من القرآن باللسان الذي ذكرنا على أهل ذلك اللسان وعلى من سواهم من الناس من أهل الألسن العربية التي تخالف ذلك اللسان وعلى من سواهم ممن ليس من العرب ممن دخل في دينه كسلمان الفارسي, وكمن سواه ممن صحبه وآمن به وصدقه, وكان أهل لسانه أميين لا يكتبون إلا القليل [ص:118] منهم كتابا ضعيفا , وكان يشق عليهم حفظ ما يقرؤه عليهم بحروفها التي يقرؤه بها عليهم, ولا يأمن كتابا منهم أن يتهيأ لهم كتاب ذلك وتحفظهم إياه ; لما عليهم في ذلك من المشقة. وإذا كان أهل لسانه في ذلك كما ذكرنا كان من ليس من أهل لسانه من بعد أخذ ذلك عنه بحروفه أوكد , وكان وزرهم في ذلك أبسط ; لأن من كان على لغة من اللغات ثم أراد أن يتحول عنها إلى غيرها من اللغات لم يتهيأ ذلك له إلا بالرياضة الشديدة والمشقة الغليظة, وكانوا يحتاجون إلى حفظ ما قد تلاه عليهم صلى الله عليه وسلم مما أنزله الله عز وجل عليه من القرآن ; ليقرءوه في صلاتهم, وليعلموا به شرائع دينهم, فوسع عليهم في ذلك أن يتلوه بمعانيه , وإن خالفت ألفاظهم التي يتلونه بها ألفاظ نبيهم صلى الله عليه وسلم التي قرأه بها عليهم, فوسع لهم في ذلك بما ذكرنا, والدليل على ما وصفنا من ذلك أن عمر بن الخطاب وهشام بن حكيم بن حزام رضي الله عنهما, وهما قرشيان, لسانهما لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي به نزل القرآن عليه, قد كانا

الخلاف فيما قرأ به سورة الفرقان حتى قرأها على رسول النبي الله عليه وسلم، فكان من قوله لهما ما قد روي في حديث يعود إلى عمر بن الخطاب رضي الله عنه.

[l] . قال أبو جعفر: فكان في هذا الحديث ما قد دل على أن السبعة الأحرف هي السبعة التي ذكرنا , وأنها مما لا يختلف معانيها , وإن اختلفت الألفاظ التي يتلفظ بها وأن ذلك كان توسعة من الله عز وجل عليهم لضرورتهم إلى ذلك وحاجتهم إليه , وإن كان الذي نزل على النبي صلى الله عليه وسلم إنما نزل بأحد الألفاظ واحدة. ومن ذلك ما قد روي عن ابن عباس رضي الله عنهما، مما قد حمله ابن شهاب على المعنى الذي حملناه نحن عليه.

حدثنا يونس قال: أنبأنا ابن وهب قال: أخبرني يونس بن يزيد، عن ابن شهاب قال: حدثني عبيد الله بن عبد الله، أن ابن عباس رضي الله عنهما حدثه، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: " أقرأني جبريل صلى الله عليه وسلم على حرف واحد، فراجعته، فلم أزل أستزيده فيزيدني حتى انتهى إلى سبعة أحرف ".

قال ابن شهاب: بلغني أن تلك السبعة الأحرف إنما تكون في [ص:125] الأمر الذي يكون واحدا لا يختلف في حلال ولا حرام. قال أبو جعفر: وكانت هذه السبعة للناس في هذه الحروف في عجزهم عن أخذ القرآن على غيرها مما لا يقدرون عليه، لما قد تقدم ذكرنا له في هذا الباب، وكانوا على ذلك حتى كثر من يكتب منهم , وحتى عادت لغاتهم إلى لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرءوا بذلك على تحفظ القرآن بألفاظه التي نزل بها، فلما يسعهم حينئذ أن يقرأوه بخلافها، وبان بما ذكرنا أن تلك السبعة الأحرف إنما كانت في وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد. وقد روي من حديث أبي في المعنى الذي ذكرنا ما فيه زيادة على حديثه الذي رويناه قبل هذا

[li]. أَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِسْحَاقَ، ثنا عُبَيْدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، ثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ عُبَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: " نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَهُوَ كَقَوْلِكَ: أَعْجَلْ أَسْرِعْ "، وَرَوَاهُ سُفْيَانُ، وَشُعْبَةُ، عَنْ إِسْحَاقَ الْأَشْعَثِيِّ، وَزَادَ فِيهِ: أَوْ هَلُمَّ وَتَعَالَ، وَكُلُّ ذَلِكَ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ مِنَ الْمُخْتَلَفِ فِيهِ، وَأَبُو بَكْرٍ هُوَ ابْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ الْأَنْصَارِيُّ قَاضِي نَجْرَانَ، وَهُوَ مِمَّنْ سَمِعَ مِنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، وَعَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ، وَعَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَأَبِي بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ

[lii] . أخبرنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ، قال: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار، أنا عبد الله بن سليمان بن الأشعث، قال: حدثنا أبو الطاهر، قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين، له تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم: هلم، أقبل، تعال. أي ذلك قلت أجزأك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف القراءة العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة. وبه قال محمد بن جرير الطبري.

[liii] . المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: 463هـ)

وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد وخلف بن القاسم بن سهل قال أنبأنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي

الأصبهاني المقرىء قال حدثنا أبو علي الحسين بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرىء ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة وبه قال محمد بن جرير الطبري

[liv] . المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: 463هـ)

فهذا معنى السبعة الأحرف المذكورة في الأحاديث عند جمهور أهل الفقه والحديث ومصحف عثمان (رضي الله عنه) الذي بأيدي الناس هو منها حرف واحد

ذكر بن أبي داود قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءات المدنيين والعراقيين اليوم هل تدخل في الأحرف السبعة فقال لا إنما السبعة الأحرف كقولك أقبل هلم تعالى أي ذلك قلت أجزأك

قال أبو الطاهر وقاله بن وهب وبه قال محمد بن جرير الطبري

[lv] . المؤلف : أبو القاسم شهاب الدين عبد الرحمن بن إسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي المعروف بأبي شامة (المتوفى : 665هـ)

"قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني (3) المقرئ: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم، أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزاك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب. قال أبو بكر الأصبهاني: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري" .

تعليقه: (3) هو المعروف بابن أشتة، أستاذ كبير وعالم بالقراءات والعربية، له مؤلفات، منها "المفيد" في شواذ القراءات، توفي سنة 360هـ "غاية النهاية 2، ص184".

[lvi] . المؤلف: أحمد بن علي بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي، تقي الدين المقريزي (المتوفى: 845هـ)

وهذا كله يدلك على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد ابن ثابت الذّي جمع عليه عثمان المصاحف.

وذكر من حديث محمد بن عبد اللّه الأصبهاني المقرئ، حدثنا أبو علي الحسن ابن صافي الصفّار، أن عبد اللّه بن سليمان قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن الاختلاف في قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف: كقولهم: أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزأك، قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر بن عبد اللّه الأصبهاني المقرئ: ومعنى سفيان هذا: إن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري.

[lvii] . المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852هـ)

قال أبو شامة: و قد اختلف السلف في الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن هل هي مجموعة في المصحف الذي بأيدي الناس اليوم أو ليس فيه إلا حرف واحد منها؟ مال ابن الباقلاني الى الأول, و صرح الطبري و جماعة بالثاني و هو المعتمد. وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أي ذلك قلت أجزأك قال وقال لي بن وهب مثله والحق أن الذي جمع في المصحف هو المتفق على إنزاله المقطوع به المكتوب بأمر النبي صلى الله عليه وسلم وفيه بعض ما اختلف فيه الأحرف السبعة لا جميعها كما وقع في المصحف الملكي تجري من تحتها الأنهار في آخر براءة وفي غيره بحذف من وكذا ما وقع من اختلاف مصاحف الأمصار من عدة واوات ثابتة في بعضها دون بعض وعدة ها آت وعدة ال مات ونحو ذلك وهو محمول على أنه نزل بالأمرين معا وأمر النبي صلى الله عليه وسلم بكتابته لشخصين أو أعلم بذلك شخصا واحدا وأمره بإثباتها على الوجهين وما عدا ذلك من القراءات مما ال يوافق الرسم فهو مما كانت القراءة جوزت به توسعة على الناس وتسهيال لما آل الحال إلى ما وقع من الاختالف في زمن عثمان وكفر بعضهم بعضا اختاروا القتصار علىاللفظ المأذون في كتابته وتركوا الباقي قال الطبري وصار ما اتفق عليه الصحابة من القتصار كمن اقتصر مما خير فيه على خصلة واحدة لأن أمرهم بالقراءة على الأوجه المذكورة لم يكن على سبيل الإيجاب بل على سبيل الرخصة قلت ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم في حديث الباب فاقرءوا ما تيسر منه وقد قرر الطبري ذلك تقريرا أطنب فيه ووهى من قال بخالفه ووافقه على ذلك جماعة منهم أبو العباس بن عمار في شرح الهداية وقال أصح ما عليه الحذاق أن الذي يقرأ الآن بعض الحروف السبعة المأذون في قراءتها كلها وضابطه ما وافق رسم المصحف فأما ما خالفه مثل أن تبتغوا فضال من ربكم في مواسم الحج ومثل إذا جاء فتح الله والنصر فهو من تلك القراءات التي تركت إن صح السند بها ولكن في صحة سندها في إثبات كونها قرآنا ولا سيما والكثير منها مما يحتمل أن يكون من التأويل الذي قرن إلى التنزيل فصار يظن أنه منه

قد أخرج بن أَبِي دَاوُد فِي الْمَصَاحِف عَنْ أَبِي الطاهر بن أبي السرح قَالَ سَأَلت بن عُيَيْنَة عَن الِاخْتِلَاف فِي قِرَاءَة الْمَدَنِيّين وَالْعِرَاقِيّين هَل هِيَ الْأَحْرُف السَّبْعَة قَالَ لَا وَإِنَّمَا الْأَحْرُف السَّبْعَة مِثْل هَلُمَّ وَتَعَالَ وَأَقْبِلْ أَيّ ذَلِكَ قلت أَجزأك قَالَ وَقَالَ لي بن وَهْب مِثْله.

[lviii] . 20- حدثني محمد بن عبد الله بن أبي مخلد الواسطي، ويونس بن عبد الأعلى الصدفي، قال حدثنا سفيان بن عيينة، عن عبيد الله، أخبره أبوه: أن أم أيوب أخبرته أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أيها قرأت أصبت (1) .

تعليقة (1) الحديث 20- رواه أحمد في المسند (6: 433، 462-463 من طبعة الحلبي) ، عن سفيان بن عيينة، بهذا الإسناد. ونقله ابن كثير في فضائل القرآن: 64 عن المسند، وقال: "وهذا إسناد صحيح، ولم يخرجه أحد من أصحاب الكتب الستة". ونقله الهيثمي في مجمع الزوائد 7: 154، وقال: "رواه الطبراني، ورجاله ثقات". فقصر إذ لم ينسبه للمسند أو. ولفظ المسند "أيها قرأت أجزأك". ولفظ الطبراني موافق للفظ الطبري هنا. و"عبيد الله"، في الإسناد: هو عبيد الله بن أبي يزيد المكي، وهو ثقة معروف. وأبوه "أبو يزيد المكي": ذكره ابن حبان في الثقات. وسيأتي الحديث مكررا، برقمي: 23، 24.

[lix] . قَالَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَائِنَا كَالدَّاوُدِيِّ وَابْنِ أَبِي صُفْرَةَ وَغَيْرِهِمَا: هَذِهِ الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتِي تُنْسَبُ إلَى السَّبْعَةِ الَّذِينَ اخْتَارَ الصَّحَابَةُ فِي الْقِرَاءَةِ بِهِمْ، وَإِنَّمَا هِيَ رَاجِعَةٌ إلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ السَّبْعَةِ، وَهُوَ الَّذِي جَمَعَ عَلَيْهِ عُثْمَانُ الْمُصْحَفَ، ذَكَرَهُ ابْنُ النَّحَّاسِ وَغَيْرُهُ.

[lx] . وَلَمَّا خَصَّ اللَّهُ تَعَالَى بِحِفْظِهِ مَنْ شَاءَ مِنْ أَهْلِهِ أَقَامَ لَهُ أَئِمَّةً ثِقَاتٍ تَجَرَّدُوا لِتَصْحِيحِهِ وَبَذَلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي إِتْقَانِهِ وَتَلَقَّوْهُ مِنَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حَرْفًا حَرْفًا، لَمْ يُهْمِلُوا مِنْهُ حَرَكَةً وَلَا سُكُونًا وَلَا إِثْبَاتًا وَلَا حَذْفًا، وَلَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ فِي شَيْءٍ مِنْهُ شَكٌّ وَلَا وَهْمٌ، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ حَفِظَهُ كُلَّهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَفِظَ أَكْثَرَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَفِظَ بَعْضَهُ، كُلُّ ذَلِكَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -. وَقَدْ ذَكَرَ الْإِمَامُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَّامٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِهِ فِي الْقِرَاءَاتِ: مَنْ نُقِلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الْقِرَاءَةِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَغَيْرِهِمْ، فَذَكَرَ مِنَ الصَّحَابَةِ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَسَعْدًا، وَابْنَ مَسْعُودٍ، وَحُذَيْفَةَ، وَسَالِمًا، وَأَبَا هُرَيْرَةَ، وَابْنَ عُمَرَ، وَابْنَ عَبَّاسٍ، وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ، وَابْنَهُ عَبْدَ اللَّهِ، وَمُعَاوِيَةَ، وَابْنَ الزُّبَيْرِ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ السَّائِبِ، وَعَائِشَةَ، وَحَفْصَةَ، وَأُمَّ سَلَمَةَ، وَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، وَذَكَرَ مِنَ الْأَنْصَارِ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، وَأَبَا الدَّرْدَاءِ، وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، وَأَبَا زَيْدٍ، وَمُجَمِّعَ بْنَ جَارِيَةَ، وَأَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ.

[lxi] . أخبرنا أبو معاوية الضرير، أخبرنا الأعمش عن أبي ظبيان عن ابن عبّاس قال: أيّ القراءتَين تعدُّون أولى؟ قال: قلنا قراءة عبد الله! فقال: إنّ رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، كان يُعْرَض عليه القرآنُ في كلّ رمضان مرّةً إلّا العام الذى قُبض فيه فإنّه عُرض عليه مرّتين، فحضره عبد الله بن مسعود فشهد ما نسخ منه وما بُدّل.

أخبرنا يحيَى بن عيسى الرّمْليّ عن سفيان عن الأعمش عن أبي الضّحَى عن مسرُوق قال: قال عبد الله ما أُنزلت سورةٌ إلّا وأنا أعلم فيما نزلت، ولو أعلم أنّ أحدًا أعلمُ منى بكتاب الله تَبلغه الإبل أو المطايا لأتَيْتُه.

أخبرنا أبو معاوية الضرير، أخبرنا الأعمش عن إبراهيم قال: قال عبدُ الله: أخذتُ من في رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، بضْعًا وسبعين سورة.

أخبرنا وهب بن جرير بن حازم قال: أخبرنا شعبة عن إبراهيم بن مهاجر عن إبراهيم عن عبد الله وأخبرنا الفضل بن دُكين أبو نُعيم، أخبرنا أبو الأحوص عن سعيد بن مسروق عن أبي الضّحَى عن عبد الله قال: قال لي رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -: اقرأ عليّ! فقلت: كيف أقرأ عليك وعليك أُنزل؟ قال: إنّى أُحبّ! وقال وهب في حديثه: إنّى أشتهى أن أسمعه من غيرى! قال: فقرأتُ عليه سورة النساء حتى إذا بلغتُ: {فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا} [سورة النساء: 41]: قال أبو نُعيم في حديثه: فقال لي حسْبُك! وقالا جميعًا: فنظرتُ إليه وقد اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَا النبّيّ، - صلى الله عليه وسلم -، وقال: مَنْ سَرّه أن يقرأ القرآن غَضًّا كما نزل فَلْيَقْرَأه قِرَاءَةَ ابن أمّ عبد.

[lxii] . أخبرنا عفّان بن مسلم، أخبرنا عبد الواحد بن زياد، أخبرنا سليمان الأعمش عن شقيق بن سلمه قال: خطبنَا عبد الله بن مسعود حين أُمر في المصاحف بما أُمر، قال فذكر الغلول فقال: إنّه مَنْ يَغُلّ يأتِ بما غَلّ يوْمَ القيامَةِ، فغَلّوا المصاحفَ، فلأن أقرأ عَلى قراءةِ مَنْ أحِبّ أحَبّ إليّ من أن أقرأ على قراءة زيد بن ثابت، فوالّذى لا إلهَ غيره لقد أخذتُ من في رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، بضعًا وسبعين سورة، وزيد بن ثابت غلام له ذؤابتان يلعب مع الغلمان. ثمّ قال: والّذى لا إله غيره لو أعلم أحدًا أعلم بكتاب الله منّى تبلغه الإبلُ لأتَيْتُه. قال: ثمّ ذهب عبدُ الله قال فقال شقيق: فقعدت في الحِلَق وفيهم أصحاب رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، وغيرهم فما سمعتُ أحدًا رَدّ عليه ما قال»

[lxiii] . حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ كَرِهَ لِزَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ نَسْخَ الْمَصَاحِفِ فَقَالَ: " يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أُعْزَلُ عَنْ نَسْخِ [كِتَابِ] الْمَصَاحِفِ وَتَوَلَّاهَا رَجُلٌ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْلَمْتُ وَإِنَّهُ لَفِي صُلْبِ أَبِيهِ كَافِرًا [يُرِيدُ زَيْدَ [ص:81] بْنَ ثَابِتٍ] . وَكَذَلِكَ قَالَ عَبْدُ

اللَّهِ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَوْ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اكْتُمُوا الْمَصَاحِفَ الَّتِي عِنْدَكُمْ، وَغُلُّوهَا فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: {وَمَنْ يَغْلُلْ} [سورة: آل عمران، آية رقم: 161] يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَالْقُوا اللَّهَ بِالْمَصَاحِفِ قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ ذَلِكَ: كَرِهَ مِنْ مَقَالَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ رِجَالٌ أَفَاضِلُ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ[آله و] سَلَّمَ [قَالَ ابْنُ أَبِي دَاوُدَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ بَدْرِيٌّ وَذَاكَ لَيْسَ هُوَ بِبَدْرِيٍّ وَإِنَّمَا وَلَّوْهُ لِأَنَّهُ كَاتِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ[آله و] سَلَّمَ]

[lxiv] . حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ خُمَيْرِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ، يَقُولُ: «إِنِّي غَالٌّ مُصْحَفِي، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَغُلَّ مُصْحَفًا فَلْيَغْلُلْ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ {وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} وَلَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعِينَ سُورَةً، وَإِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لَصَبِيٌّ مِنَ الصِّبْيَانِ، فَأَنَا أَدَعُ مَا أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

[lxv] . أَخْبَرَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ، أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ الأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: خَطَبَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ حِينَ أُمِرَ فِي الْمَصَاحِفِ بِمَا أُمِرَ. قَالَ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَقَالَ: إِنَّهُ مَنْ يَغُلَّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَغُلُّوا الْمَصَاحِفَ. فَلَأَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ مَنْ أُحِبُّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ زَيْدِ بْنِ ثابت. فو الذي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِيِّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً. وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ غُلَامٌ لَهُ ذُؤَابَتَانِ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَوْ أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي تَبْلُغُهُ الإِبِلُ لَأَتَيْتُهُ. قَالَ: ثُمَّ ذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ شَقِيقٌ: فَقَعَدْتُ فِي الْحِلَقِ وَفِيهِمْ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَغَيْرُهُمْ فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا رَدَّ عَلَيْهِ مَا قَالَ

[lxvi] . أخبرنا ابن علان، وغيره كتابة، أن حنبل بن عبد الله أخبرهم، قال: أنبأنا ابن الحصين، حدثنا ابن المذهب، أنبأنا القطيعي، حدثنا عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدثنا الأسود بن عامر، أنبأنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن خمير بن مالك، قال: أمر بالمصاحف أن تغير، فقال ابن مسعود: من استطاع منكم أن يغل مصحفه فليغله، فإنه من غل شيئا جاء به يوم القيامة. ثم قال: لقد قرأت من فم رسول الله -صلى الله عليه وسلم- سبعين سورة، أفأترك ما أخذت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم-؟!

أخرجه: أبو داود الطيالسي في (مسنده) ، عن عمرو بن ثابت، عن أبي إسحاق، عن خمير: سمعت ابن مسعود: إني غال مصحفي، ... وذكر الحديث.

إبراهيم بن سعد: عن الزهري، قال: أخبرني عبيد الله بن عبد الله: أن ابن مسعود كره لزيد بن ثابت نسخ المصاحف، وقال: يا معشر المسلمين! أعزل عن نسخ المصاحف، ويولاها رجل، والله لقد أسلمت، وإنه لفي صلب أبيه كافر. يريد زيد بن ثابت. ولذلك يقول عبد الله: يا أهل الكوفة! اكتموا المصاحف التي عندكم وغلوها، فإن الله قال: {ومن يغلل يأت بما غل يوم القيامة} ، فالقوا الله بالمصاحف. قال الزهري: فبلغني أن ذلك كره من مقالة ابن مسعود، كرهه رجال من الصحابة.

أبو يعلى الموصلي: حدثنا سعيد بن أشعث، حدثنا الهيصم بن شداخ: سمعت الأعمش، عن يحيى بن وثاب، عن علقمة، عن عبد الله، قال: عجب للناس وتركهم قراءتي، وأخذهم قراءة زيد، وقد أخذت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم- سبعين سورة، وزيد صاحب ذؤابة، يجيء ويذهب في المدينة.

سعدويه: حدثنا أبو شهاب، عن الأعمش، عن أبي وائل، قال: خطب ابن مسعود على المنبر، فقال: غلوا مصاحفكم، كيف تأمروني أن أقرأ على قراءة زيد، وقد قرأت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم- بضعا وسبعين سورة، وإن زيدا ليأتي مع الغلمان، له ذؤابتان.

قلت: إنما شق على ابن مسعود، لكون عثمان ما قدمه على كتابة المصحف، وقدم في ذلك من يصلح أن يكون ولده، وإنما عدل عنه عثمان لغيبته عنه بالكوفة، ولأن زيدا كان يكتب الوحي لرسول الله -صلى الله عليه وسلم- فهو إمام في الرسم، وابن مسعود فإمام في الأداء، ثم إن زيدا هو الذي ندبه الصديق لكتابة المصحف وجمع القرآن، فهل عتب على أبي بكر؟ وقد ورد أن ابن مسعود رضي وتابع عثمان ولله الحمد. وفي مصحف ابن مسعود أشياء أظنها نسخت، وأما زيد فكان أحدث القوم بالعرضة الأخيرة التي عرضها النبي -صلى الله عليه وسلم- عام توفي على جبريل.

[lxvii] . ابن مجاهد كه اين هفت نفر را تثبيت كرد اين عبارات را درباره اين سه نفر دارد:

أَبُو بكر عَاصِم بن أبي النجُود؛ وَكَانَ أَخذ الْقِرَاءَة عَن أبي عبد الرَّحْمَن وَعرض على زر بن حُبَيْش فِيمَا حَدثني بِهِ عبد الله بن مُحَمَّد بن شاكر قَالَ حَدثنَا يحيى بن آدم قَالَ حَدثنَا أَبُو بكر ابْن عَيَّاش قَالَ قَالَ لي عَاصِم مَا أَقْرَأَنِي أحد حرفا إِلَّا أَبُو عبد الرَّحْمَن السّلميّ وَكَانَ أَبُو عبد الرَّحْمَن قد قَرَأَ على عَليّ رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ وَكنت أرجع من عِنْد أبي عبد الرَّحْمَن فأعْرض على زر بن حُبَيْش وَكَانَ زر قد قَرَأ على عبد الله ابْن مَسْعُود.

حَمْزَة بن حبيب الزيات؛ وَكَانَ حَمْزَة مِمَّن تجرد للْقِرَاءَة وَنصب نَفسه لَهَا وَكَانَ ينحو نَحْو أَصْحَاب... عبد الله لأَن قِرَاءَة عبد الله انْتَهَت بِالْكُوفَةِ إِلَى الْأَعْمَش

قَالَ قلت لحَمْزَة على من قَرَأت فَقَالَ عَليّ ابْن أبي ليلى وحمران بن أعين قلت فحمران على من ... قَرَأ قَالَ على عبيد بن نضيلة الْخُزَاعِيّ وَقَرَأ عبيد على عَلْقَمَة وَقَرَأ عَلْقَمَة على عبد الله وَقَرَأ عبد الله على النَّبِي صلى الله عَلَيْهِ وَآله و] سلم.

قَالَ وَقَرَأ حَمْزَة أَيْضا على سُلَيْمَان بن مهْرَان الْأَعْمَش وَقَرَأ سُلَيْمَان على يحيى ابْن وثاب وَقَرَأ ... يحيى على أَصْحَاب عبد الله وَقَرَأ يحيى أَيْضا على زر بن حُبَيْش وزر قَرَأ على عَليّ وَعُثْمَان وَعبد الله رَضِي الله تَعَالَى عَنْهُم

وَقَرَأ حَمْزَة أَيْضا على جَعْفَر بن مُحَمَّد بن عَليّ بن الْحُسَيْن بن عَليّ بن أبي طَالب وَقَرَأ جَعْفَر على آبَائِهِ وقرءوا على أهل الْمَدِينَة

وَكَانَ حَمْزَة يعْتَبر قِرَاءَة عبد الله فِيمَا لم يُوَافق خط مصحف عُثْمَان بن عَفَّان رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ.

قَالَ سليم بن عِيسَى الْكُوفِي قَرَأ حَمْزَة على الْأَعْمَش وَابْن أبي ليلى فَمَا كَانَ من قِرَاءَة الْأَعْمَش ... فَهُوَ عَن ابْن مَسْعُود رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ وَمَا كَانَ من قِرَاءَة ابْن أبي ليلى فَهُوَ عَن عَليّ رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ. وَلم يُخَالف حَمْزَة الْأَعْمَش فِيمَا وَافق قِرَاءَة زيد ابْن ثَابت الَّتِي جمع عُثْمَان رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ النَّاس عَلَيْهَا إِلَّا فِي أحرف يسيرَة. أَخْبرنِي بذلك أَحْمد بن زُهَيْر وإِدْرِيس بن عبد الْكَرِيم جَمِيعًا عَن خلف عَن سليم.

[lxviii] . وَكَانَ عَليّ بن حَمْزَة الْكسَائِي قد قَرَأَ على حَمْزَة وَنظر فِي وُجُوه الْقِرَاءَات وَكَانَت الْعَرَبِيَّة علمه وصناعته وَاخْتَارَ من قِرَاءَة حَمْزَة وَقِرَاءَة غَيره قِرَاءَة متوسطة غير خَارِجَة عَن آثَار من تقدم من الْأَئِمَّة. وَكَانَ إِمَام النَّاس فِي الْقِرَاءَة فِي عصره وَكَانَ أَخْذ النَّاس عَنهُ أَلْفَاظه بقراءته عَلَيْهِم.

[lxix] . وَقَرَأَ كُلُّ أَهْلِ مِصْرٍ بِمَا فِي مُصْحَفِهِمْ، وَتَلَقَّوْا مَا فِيهِ عَنِ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ تَلَقَّوْهُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، ثُمَّ قَامُوا بِذَلِكَ مَقَامَ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ تَلَقَّوْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. (مَمِنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ) ابْنُ الْمُسَيِّبِ وَعُرْوَةُ وَسَالِمٌ وَعُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَسُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ وَمَوَالِي الْأَعْرَجُ وَابْنُ شِهَابٍ وَعَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ هُرْمُزَ الْأَعْرَجُ وَمُعَاذُ بْنُ الْحَارِثِ الْمُعْرُوفُ بِمُعَاذِ الْقَارِئِ،

الزُّهْرِيُّ وَمُسْلِمُ بْنُ جُنْدُبٍ وَزَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، (وَبِمَكَّةَ) عُبَيْدُ بْنُ عُمَيْرٍ وَعَطَاءٌ وَطَاوُسٌ وَمُجَاهِدٌ وَعِكْرِمَةُ وَابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، (وَبِالْكُوفَةِ) عَلْقَمَةُ وَالْأَسْوَدُ وَمَسْرُوقٌ وَعَبِيدَةُ وَعَمْرُو بْنُ شُرَحْبِيلَ وَالْحَارِثُ بْنُ قَيْسٍ وَالرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَعَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ وَأَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيُّ وَزِرُّ بْنُ حُبَيْشٍ وَعُبَيْدُ بْنُ نُضَيْلَةَ وَأَبُو زُرْعَةَ بْنُ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ وَسَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَإِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ وَالشَّعْبِيُّ. (وَبِالْبَصْرَةِ) عَامِرُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ وَأَبُو الْعَالِيَةِ وَأَبُو رَجَاءٍ وَنَصْرُ بْنُ عَاصِمٍ وَيَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ وَمُعَاذٌ وَجَابِرُ بْنُ زَيْدٍ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ وَقَتَادَةُ، (وَبِالشَّامِ) الْمُغِيرَةُ بْنُ أَبِي شِهَابٍ الْمَخْزُومِيُّ صَاحِبُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي الْقِرَاءَةِ، وَخُلَيْدُ بْنُ سَعْدٍ صَاحِبُ أَبِي الدَّرْدَاءِ. ثُمَّ تَجَرَّدَ قَوْمٌ لِلْقِرَاءَةِ وَالْأَخْذِ، وَاعْتَنَوْا بِضَبْطِ الْقِرَاءَةِ أَتَمَّ عِنَايَةٍ، حَتَّى صَارُوا فِي ذَلِكَ أَئِمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ وَيُرْحَلُ إِلَيْهِمْ وَيُؤْخَذُ عَنْهُمْ، أَجْمَعَ أَهْلُ بَلَدِهِمْ عَلَى تَلَقِّي قِرَاءَتِهِمْ بِالْقَبُولِ، وَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِمْ فِيهَا اثْنَانِ، وَلِتَصَدِّيهِمْ لِلْقِرَاءَةِ نُسِبَتْ إِلَيْهِمْ، (فَكَانَ بِالْمَدِينَةِ) أَبُو جَعْفَرٍ يَزِيدُ بْنُ الْقَعْقَاعِ، ثُمَّ شَيْبَةُ بْنُ نِصَاحٍ، ثُمَّ نَافِعُ بْنُ أَبِي نُعَيْمٍ، (وَكَانَ بِمَكَّةَ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَثِيرٍ وَحُمَيْدُ بْنُ قَيْسٍ الْأَعْرَجُ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُحَيْصِنٍ، (وَكَانَ بِالْكُوفَةِ) يَحْيَى بْنُ وَثَّابٍ وَعَاصِمُ بْنُ أَبِي النَّجُودِ وَسُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ، ثُمَّ حَمْزَةُ، ثُمَّ الْكِسَائِيُّ، (وَكَانَ بِالْبَصْرَةِ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ وَعِيسَى بْنُ عُمَرَ وَأَبُو عَمْرِو بْنُ الْعَلَاءِ، ثُمَّ عَاصِمٌ الْجَحْدَرِيُّ، ثُمَّ يَعْقُوبُ الْحَضْرَمِيُّ، (وَكَانَ بِالشَّامِ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ وَعَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ الْكِلَابِيُّ وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُهَاجِرِ، ثُمَّ يَحْيَى بْنُ الْحَارِثِ الذِّمَارِيُّ، ثُمَّ شُرَيْحُ بْنُ يَزِيدَ الْحَضْرَمِيُّ.

[lxx] . قالوا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، أو في أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

[lxxi] . وقال مكي بن أبي طالب هذه القراءات التي يقرأ بها اليوم وصحت رواياتها عن الأئمة جزء من الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن ثم ساق نحو ما تقدم قال وأما من ظن أن قراءة هؤلاء القراء كنافع وعاصم هي الأحرف السبعة التي في الحديث فقد غلط غلطا عظيما قال ويلزم من هذا أن ما خرج عن قراءة هؤلاء السبعة مما ثبت عن الأئمة غيرهم ووافق خط المصحف أن لا يكون قرآنا وهذا غلط عظيم فإن الذين صنفوا القراءات من الأئمة المتقدمين كأبي عبيد القاسم بن سلام وأبي حاتم السجستاني وأبي جعفر الطبري وإسماعيل بن إسحاق والقاضي قد ذكروا أضعاف هؤلاء

قلت اقتصر أبو عبيدة في كتابه على خمسة عشر رجلا من كل مصر ثلاثة أنفس فذكر من مكة بن كثير وبن محيصن وحميدا الأعرج ومن أهل المدينة أبا جعفر وشيبة ونافعا ومن أهل البصرة أبا عمرو وعيسى بن عمر وعبد الله بنأبي إسحاق ومن أهل الكوفة يحيى بن وثاب وعاصما والأعمش ومن أهل الشام عبد الله بن عامر ويحيى بن الحارث قال وذهب عني اسم الثالث ولم يذكر في الكوفيين حمزة ولا الكسائي بل قال إن جمهور أهل الكوفة بعد الثلاثة صاروا إلى قراءة حمزة ولم يجتمع عليه جماعتهم قال وأما الكسائي فكان يتخير القراءات فأخذ من قراءة الكوفيين بعضا وترك بعضا وقال بعد أن ساق أسماء من نقلت عنه القراءة من الصحابة والتابعين فهؤلاء هم الذين يحكى عنهم عظم القراءة وإن كان الغالب عليهم الفقه والحديث قال ثم قام بعدهم بالقراءات قوم ليست لهم أسنانهم ولا تقدمهم غير أنهم تجردوا للقراءة واشتدت عنايتهم بها وطلبهم لها حتى صاروا بذلك أئمة يقتدي الناس بهم فيها فذكرهم

وذكر أبو حاتم زيادة على عشرين رجلا ولم يذكر فيهم بن عامر ولا حمزة ولا الكسائي وذكر الطبري في كتابه اثنين وعشرين رجلا

قال مكي وكان الناس على رأس المائتين بالبصرة على قراءة أبي عمرو ويعقوب وبالكوف على قراءة حمزة وعاصم وبالشام على قراءة اين عامر وبمكة على قراءة بن كثير وبالمدينة على قراءة نافع واستمروا على ذلك فلما كان على رأس الثلاثمائة أثبت بن مجاهد اسم الكسائي وحذف

يعقوب قال والسبب في الاقتصار على السبعة مع أن في أئمة القراء من هو أجل منهم قدرا ومثلهم أكثر من عددهم أن الرواة عن الأئمة كانوا كثيرا جدا فلما تقاصرت الهمم اقتصروا مما يوافق خط المصحف على ما يسهل حفظه وتنضبط القراءة به فنظروا إلى من اشتهر بالثقة والأمانة وطول العمر في ملازمة القراءة والاتفاق على الأخذ عنه فأفردوا من كل مصر إماما واحدا ولم يتركوا مع ذلك نقل ما كان عليه الأئمة غير هؤلاء من القراءات ولا القراءة به كقراءة يعقوب وعاصم الجحدري وأبي جعفر وشيبة وغيرهم قال وممن اختار من القراءات كما اختار الكسائي أبو عبيد وأبو حاتم والمفضل وأبو جعفر الطبري وغيرهم وذلك واضح في تصانيفهم في ذلك وقد صنف بن جبير المكي وكان قبل بن مجاهد كتابا في القراءات فاقتصر على خمسة اختار من كل مصر إماما وإنما اقتصر على ذلك لأن المصاحف التي أرسلها عثمان كانت خمسة إلى هذه الأمصار ويقال إنه وجه بسبعة هذه الخمسة ومصحفا إلى اليمن ومصحفا إلى البحرين لكن لم نسمع لهذين المصحفين خبرا وأراد بن مجاهد وغيره مراعاة عدد المصاحف فاستبدلوا من غير البحرين واليمن قارئين يكمل بهما العدد فصادف ذلك موافقة العدد الذي ورد الخبر بها وهو أن القرآن أنزل على سبعة أحرف فوقع ذلك لمن لم يعرف أصل المسألة ولم يكن له فطنة فظن أن المراد بالقراءات السبع الأحرف السبعة ولا سيما وقد كثر استعمالهم الحرف في موضع القراءة فقالوا قرأ بحرف نافع بحرف بن كثير فتأكد الظن بذلك وليس الأمر كما ظنه والأصل المعتمد عليه عند الأئمة في ذلك أنه الذي يصح سنده في السماع ويستقيم وجهه في العربية ويوافق خط المصحف وربما زاد بعضهم الاتفاق عليه ونعني بالاتفاق كما قال مكي بن أبي طالب ما اتفق عليه قراء المدينة والكوفة ولا سيما إذا اتفق نافع وعاصم قال وربما أرادوا بالاتفاق ما اتفق عليه أهل الحرمين قال وأصح القراءات سندا نافع وعاصم وأفصحها أبو عمرو والكسائي

[lxxii]. مسألة: و لا يجزئ بالتّرجمة و لا بمرادفها من العربيّة و هو مذهب أهل البيت عليهم السّلام، و به قال الشّافعي، و أبو يوسف، و محمّد. و قال أبو حنيفة: يجوز ذلك. لنا: أنّه بغير العربيّة ليس بقرآن؛ لقوله تعالى (بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ)». أخبر أنّه أنزل القرآن بالعربي، فما ليس بعربيّ لم يكن قرآنا. و كذا قوله تعالى (إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا). و لأنّ القرآن ما ثبت نقله بالتّواتر، و التّرجمة و المرادف ليس كذلك.

[lxxiii] . أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا هِيَ إِنَّمَا هِيَ وَ الْمَأْمُونُونَ فَنَحْنُ الْمَأْمُونُونَ.

[lxxiv] . قوله عز و جل وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا ما يُؤْمِنُونَ

قَالَ الْإِمَامُ ع قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ قالُوا يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْيَهُودَ الَّذِينَ أَرَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُعْجِزَاتِ الْمَذْكُورَاتِ- عِنْدَ قَوْلِهِ: فَهِيَ كَالْحِجارَةِ الْآيَةَ- «قُلُوبُنا غُلُفٌ أَوْعِيَةٌ لِلْخَيْرِ، وَ الْعُلُومُ قَدْ أَحَاطَتْ بِهَا وَ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهَا، ثُمَّ هِيَ مَعَ ذَلِكَ لَا تَعْرِفُ لَكَ يَا مُحَمَّدُ فَضْلًا- مَذْكُوراً فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ، وَ لَا عَلَى لِسَانِ أَحَدٍ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى رَدّاً عَلَيْهِمْ: بَلْ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ أَوْعِيَةُ الْعُلُومِ- وَ لَكِنْ قَدْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ أَبْعَدَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ فَقَلِيلًا ما يُؤْمِنُونَ قَلِيلٌ إِيمَانُهُمْ، يُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَإِذَا كَذَّبُوا مُحَمَّداً ص فِي سَائِرِ مَا يَقُولُ، فَقَدْ صَارَ مَا كَذَّبُوا بِهِ أَكْثَرَ، وَ مَا صَدَّقُوا بِهِ أَقَلَّ.

وَ إِذَا قُرِئَ «غُلْفٌ» فَإِنَّهُمْ قَالُوا: قُلُوبُنَا [غُلْفٌ] فِي غِطَاءٍ فَلَا نَفْهَمُ كَلَامَكَ وَ حَدِيثَكَ. نَحْوَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ قالُوا قُلُوبُنا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ- وَ فِي آذاننا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِكَ حِجابٌ.

وَ كِلَا الْقِرَاءَتَيْنِ حَقٌّ، وَ قَدْ قَالُوا بِهَذَا وَ بِهَذَا جَمِيعاً.

[lxxv] . و أما الكلام في زيادته و نقصانه فمما ال يليق به ايضاً، لأن الزيادة فيه مجمع على بطلانها. و النقصان منه، فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمين خلافه، و هو الأليق بالصحيح من مذهبان و هو الذي نصره المرتضى (ره)، و هو الظاهر في الرواياة غير أنه روي تاوياة كثيرة، من جهة الخاصة و العامة، بنقصان كثير من آي القرآن، و نقل شيء منه من موضع الى موضع، طريقها الآحاد التي ال توجب علماً و ال عمل، و الأولى االعراض عنها، و ترك التشاغل بها، لأنه يمكن تأويلها. و لو صحت لما كان ذلك طعناً على ما هو موجود بين الدفتين، فان ذلك معلوم صحته، ال يعترضه احد من الأمة و ال يدفعه. و رواياتنا متناصرة باالحث على قراءته و التمسك بما فيه، و درّ ُمن اختالف الأخبار في الفروع اليه. و قد روي عن النبي (ص) رواية ال يدفعها احد، انه قال: (اني مخلف فيكم الثقلين، ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب اللّه، و عترتي أهل بيتي، و انهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض). و هذا يدل على انه موجود في كل عصر، لأنه ال يجوز ان يأمر باالتمسك بما ال نقدر على التمسك به. كما أن اهل البيت، و من يجب اتباعه قوله حاصل في كل وقت. و إذا كان الموجود بينا مجمعاً على صحته، فينبغي ان نتشاغل بتفسيره، و بيان معانيه و نترك ما سواه.

[lxxvi] . ومن ذلك: الكلام في زيادة القرآن ونقصانه فإنه ال يليق بالتفسير. فأما الزيادة فيه: فمجمع على بطلانه. وأما النقصان منه: فقد روى جماعة من أصحابنا، وقوم من حشوية العامة، أن في القرآن تغييرا وأ نقصانا، والصحيح من مذهب أصحابنا خلافه، وهو الذي نصره المرتضى، قدس الله روحه، واستوفى الكلام فيه غاية االستيفاء في جواب المسائل الطرابلسيات،

وذكر في مواضع أن العلم بصحة نقل القرآن، كالعلم بالبلدان. والحوادث الكبار، والوقائع العظام، والكتب المشهورة، واشعار العرب المسطورة، فإن العناية اشتدت، والدواعي توفرت على نقله وحراسته، وبلغت إلى حد لم يبلغه فيما ذكرناه، لأن القرآن معجزة النبوة، ومأخذ العلوم الشرعية، والأحكام الدينية، وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمايته الغاية، حتى عرفوا كل شئ اختلف فيه من إعرابه، وقراءته، وحروفه، وآياته، فكيف يجوز أن يكون مغيرا أو منقوصا، مع العناية الصادقة، والضبط الشديد.

وقال أيضا، قدس الله روحه: إن العلم بتفسير القرآن وأبعاضه في صحة نقله، كالعلم بجملته، وجرى ذلك مجرى ما علم ضرورة من الكتب المصنفة كتاب سيبويه والمزني، فإن أهل العناية بهذا الشأن يعلمون من تفصيلها ما يعلمونه من جملتها، حتى لو أن مدخال أدخل في كتاب سيبويه بابا في النحو ليس من الكتاب، لعرف وميز وعلم أنه ملحق، وليس من أصل الكتاب، وكذلك القول في كتاب المزني. ومعلوم أن العناية بنقل القرآن وضبطه، أصدق من العناية بضبط كتاب سيبويه ودواوين الشعراء.

وذكر أيضا (رض) أن القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعا مؤلفا على ما هو عليه االآن، واستدل على ذلك بأن القرآن كان يدرس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عين على جماعة من الصحابة في حفظها له، وإن كان يعرض على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ويتلى عليه، وإن جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما، ختموا القرآن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم عدة ختمات، وكل ذلك يدل بأدنى تأمل على أنه كان مجموعا مرتبا غير مبتور وال مبثوث.

وذكر أن من خالف في ذلك من االماميه واحلشويه ال يعتد بخالفهم، فإن الخالف في ذلك مضاف إلى قوم من أصحاب الحديث، نقلوا أخبارا ضعيفة ظنوا صحتها، ال يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحته.

[lxxvii] . و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، على نبي واحد، غير انهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا توجيد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز الذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر.

و روى المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (على سبعة أبواب) و كثرت في ذلك رواياتهم. و ال معنى للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا في تأويل الخبر،

فاختار قوم ان معناه على سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال و روى ابن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.) و روى ابو قلامة عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.]

و قال آخرون: [نزل القرآن على سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه ممانعاً عرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل على سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري. و قال بعضهم: [هي على سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنه ال يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.] و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:

أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فال يزيلها عن صورتها في الكتاب و ال يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ نُجازي إِلاَّ الْكَفُورَ؟ بالنصب و النون و هل يجازى إلا الكفور؟ بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و ال يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارنا على الخبر. ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف

و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و ال يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة

و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و ال يغير معناها نحو قوله: إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً» و الزقية. و كالصوف المنفوش و كالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ»

و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ» و طلع. وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ

السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله: بِالْحَقِّ» و جاءت سكرة الحق بالموت.

السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته » بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد .

و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً ال يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه.

[lxxviii] . قالوا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، أو في أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد،

وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ الاسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثاني: الاختلاف في الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذا تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الاختلاف في حروف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء. والرابع: الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إلا صيحة، وإلا زقية)، والخامس: الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الاختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكرة الموت بالحق وجاءت سكرة الحق بالموت)، والسابع: الاختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم).

وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روي عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه.

وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعاني والأحكام التي ينتظمها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهي، وجدل وقصص، ومثل، وروي عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، وأمر، وحلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال. وروى أبو قلابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، وزجر، وترغيب، وترهيب، وجدل، وقصص، ومثل. وقال بعضهم: ناسخ ومنسوخ، ومحكم ومتشابه، ومجمل ومفصل، وتأويل لا يعلمه إلا الله عز وجل.

[lxxix] . و بالجملة فالنظر في الأخبار و ما بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى اللّه عليه و آله) انما هي واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسي في كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع في أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد. انتهى.و كلام هذين الشيخين (عطر اللّه مرقديهما) صريح في رد ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّه عليهم) من

تواتر السبع أو العشر.

[lxxx] . و روى المخالفون انا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (على سبعة أبواب) و كثرت في ذلك رواياتهم. و ال معنى للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا في تأويل الخبر:

فاختار قوم ان معناه على سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال و روى ابن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.) و روى ابو قلابة عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.]

و قال آخرون: [نزل القرآن على سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه ممانعا ًمما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل على سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري.

و قال بعضهم: [هي على سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنه ال يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.]

و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:

أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فالي يزيلها عن صورتها في الكتاب و ال يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَهَلْ نُجازِي إِلاَّ الْكَفُورَ؟ بالنصب و النون و هل يجازى إلا الكفور؟ بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و ال يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارنا على الخبر. ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف و الوجه.

الثالث- الاختلاف في حرف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و ال يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة

و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و ال يغير معناها نحو قوله: إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً و الزقية. و كالصوف المنفوش و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ و طلع. وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بالحق السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله: بِالْحَقِ وَ جاءت سكرة الحق بالموت.

السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد.

و هذا الخبر عندنا و ان كان خبرا ًواحدا ً ال يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه.

[lxxxi] . وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما ال يغير حكما في تحليل، والا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ السالم في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن االختالف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختالف إعراب الكلمة مما ال يزيلها عن صورتها في الكتابة، والا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثاني: االختالف في اإلعراب مما يغير معناها، والا يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذ تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: االختالف في حروف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، والا يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء. والرابع: االختالف في الكلمة مما يغير صورتها، والا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إال صيحة، وإال زقية)، والخامس: االختالف في الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: االختالف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكرة الموت بالحق وجاءت سكرة الحق بالموت)، والسابع: االختالف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم). وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روي عنهم عليه السالم، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه،

وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعاني والأحكام التي يتضمنها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهي، وجدل وقصص، ومثل، وروي عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، وأمر، وحالل، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال.

[lxxxii] . و االختالف على ثالثة ضرب: اختالف تناقض، و اختالف تفاوت، و اختالف توالة. و ليس في القرآن اختالف تناقض، و ال اختالف تفاوت، ألن اختالف التفاوت هو في الحسن و القبح، و الخطأ و الصواب، و نحو ذلك مما تدعوا إليه الحكمة أو يصرف عنه. و أما اختالف التوالة، فهو ما تالءم في الحسن، فكله صواب، و كله حق. و هو اختالف وجوه القراءات و اختالف مقادير اآليات و السور و اختالف الأحكام في النواسخ و المنسوخ.

[lxxxiii] . و االختالف في الكالم يكون على ثالثة أضرب اختالف تناقض و اختالف تفاوت و اختالف توالة و اختالف التفاوت يكون في الحسن و القبح و الخطإ و الصواب و نحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة و تصرف عنه و هذا الجنس من االختالف ال يوجد في القرآن البتة كما ال يوجد اختالف التناقض و أما اختالف التوالة فهو ما يتوالى في الجنس كاختالف وجوه القرآن و اختالف مقادير اآليات و السور و اختالف الأحكام في النواسخ و المنسوخ فذلك موجود في القرآن و كله حق و كله صواب.

جمع‌بندی

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی حدیثی آورده است که از قرن یازده به بعد، این ذهنیت پیدا شد که دلالت دارد که قرآن کریم تنها با یک قرائت نازل شده است و این اختلاف قراءات (که امروزه دست کم در قراءات سبع و عشر، شهرت چشمگیری دارند) ساخته قاریانی است که این قراءات بدانها منسوب است، و لذا مفاد حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، به منزله انکار وجود قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند قلمداد شد.

در مقاله حاضر شواهد متعددی ارائه شد که مقصود از حدیث مذکور، نفی برداشت نادرستی از حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف» در زمان صدورش (یعنی قرون اول و دوم) بوده است؛ عده‌ای با استناد به این حدیث نبوی ادعا می‌کردند می‌توان در الفاظ قرآن دست برد و از کلمات مترادف استفاده کرد و حتی بزرگانی از صحابه و تابعین با استناد به حدیث سبعه احرف، به چنین جوازی فتوا داده و بدان اقدام می‌کردند تا جایی که ابوحنیفه مستند به آن، فتوا به جواز قرائت نماز به فارسی می‌داد! چون آن برداشت نادرست در قرون دوم و سوم بتدریج از بین رفت، در واقع، قرائن صدور این حدیث کافی نیز تدریجا از بین رفت و کمکم این برداشت جدید از این حدیث پیدا شد که گویی در مقام نفی قراءات متعدد است؛ در حالی که زند قدمای شیعه مسالمه کاملا واضح بود و بین اذعان به نزول قرآن بر حرف واحد و قبول قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند منافاتی نمی‌دیدند. و وقتی زمینه‌های این سوء تفاهم آشکار شود کسی شک نمی‌کند که شیعه وجود قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند را قطعا قبول دارد.

[در این مقاله نشان داده شد که نه‌تنها این تلقی که «نزول قرآن بر سبعة أحرف به معنای جواز مترادف‌گویی در قرآن باشد» نادرست است (تلقی‌ای که اهل بیت بشدت با آن مبارزه کردند)، بلکه نمی‌توان «حرف» را در حدیث «حرف واحد» به معنای قرائت دانست و لذا «سبعة أحرف» چه در آنجا که توسط امام باقر ع نفی می‌شود و چه در احادیث نبوی و آنجا که توسط امام صادق ع قبول می‌شود به معنای «هفت قرائت» یا صرف وجود قراءات متعدد نیست.]

فهرست منابع

قرآن کریم.

2. الآثار. أبو يوسف، يعقوب بن إبراهيم الأنصاري (182 ه.ق). المحقق: أبو الوفا. حيدرآباد دكن: لجنة إحياء المعارف النعمانية (و صورته: بيروت: دار الكتب العلمية). ١۴٣١ق.

3. الأحرف السبعة للقرآن. أبو عمرو الداني، عثمان بن سعيد بن عثمان بن عمر (444ه.ق). المحقق: د. عبد المهيمن طحان. مكة المكرمة: مكتبة المنارة، الطبعة: الأولى، 1408ق.

4. الإحكام في أصول الأحكام. ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد (456 هـ). التحقيق: أحمد محمد شاكر. قدم له: الأستاذ الدكتور إحسان عباس. بيروت: دار الآفاق الجديدة، ١۴٣١ق. ٨ جلد.

5. اختلاف الحديث. الشافعي، محمد بن إدريس. بيروت: دار الفكر، الطبعة: الثانية، 1403ق - 1983م. مطبوع بآخر كتاب «الأم» للشافعي يقع «اختلاف الحديث» ضمن الجزء 8 منها.

6. الاستذكار. ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (463هـ). تحقيق: سالم محمد عطا، محمد علي معوض. بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1421ق. ٩ جلد.

7. إعتقادات الإمامية (صدوق). ابن بابويه، محمد بن علي. ايران-قم: كنگره شيخ مفيد، 1414ه.ق.

8. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع. تقي الدين المقريزي، أحمد بن علي بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي (845هـ). المحقق: محمد عبد الحميد النميسي. بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، 1420 هـ - 1999 م. ١۵ جلد.

9. البيان في تفسير القرآن، خوئی، سيد ابوالقاسم. تهران: انتشارات كعبه: ١٣۶٣.

10. تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام. ذهبی، شمس الدين أبوعبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز (م٧۴٨). المحقق: عمر عبدالسلام التدمري. بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية، ١۴١٣ هـ - ١٩٩٣ م. ۵٢ جلد.

11. التبيان في تفسير القرآن. طوسی، محمد بن حسن. مصحح: عاملی، احمد حبيب. لبنان-بيروت: دار إحياء التراث العربي، بيتا. 10 جلد.

12. تفسير منهج الصادقين، شعرانی، در مقدمه مقدمه تفسير منهج الصادقين، ص۶

13. التفسير (تفسير العياشي). عياشی، محمد بن مسعود. محقق: رسولی، هاشم. ايران-تهران: مكتبة العلمية الاسلامية، 1380ه.ق. 2 جلد

14. مفاتيح الغيب (التفسير الكبير). فخر رازی، محمد بن عمر. لبنان- بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1420ه.ق. 32 جلد

15. تفسير الصافي. فيض كاشانى، محمد بن شاه مرتضى. مقدمه و تصحيح: اعلمى، حسين. ايران-قم: مكتبة الصدر، 1415ه.ق. 5 جلد

16. تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن). الطبري،: أبو جعفر محمد بن جرير (224 - 310 هـ). تحقيق: د عبد الله بن عبد المحسن التركي. القاهرة: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان. الطبعة الأولى، 1422 هـ - 2001 م. ٢٧ جلد.

17. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير). ابن كثير الدمشقي، عماد الدين أبو الفداء اسماعيل بن عمر (ت 774 هـ). محقق: شمس‌الدين، محمد حسين. لبنان- بيروت: دار الكتب العلمية، 1419ه.ق. 9 جلد

18. تفسير القرآن من الجامع لابن وهب. ابن وهب، أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (ت 197هـ). المحقق: ميكلوش موراني. بيروت: دار الغرب الإسلامي. الطبعة: الأولى، 2003 م. ٣ جلد.

19. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن). القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري. تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش. قاهرة: دار الكتب المصرية، الطبعة الثانية، 1384 هـ - 1964 م. ٢٠ جلد.

20. تفسير منهج الصادقين فى الزام المخالفين. كاشانى، ملا فتح الله. تهران: كتابفروشى محمد حسن علمى، 1336.

21. التمهيد في علوم القرآن. معرفت، محمد هادى (١۴٢٨ ق). قم: مؤسسة النشر الاسلامى، چاپ دوم، ١۴١۵

22. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد. ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (463ه.ق). تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي و محمد عبدالكبير البكري. المغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية. 1387 ه.ق. ٢۴ جلد.

23. جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير طبرى). طبرى، محمد بن جرير. لبنان-بيروت: دار المعرفه، 1412ه.ق. 30 جلد

24. الجامع لأحكام القرآن. (تفسير قرطبى) قرطبى، محمد بن احمد. ايران-تهران: ناصر خسرو، 1364ه.ش. 20 جلد

25. الحاشية على مدارك الأحكام. بهبهانى، محمد باقر بن محمد اكمل (1205 اي 1206 ه ق). قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، 1419 ه ق. ٣ جلد.

26. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة. بحرانى، يوسف بن احمد بن ابراهيم آل عصفور (1186 ه ق). محقق: محمد تقى ايروانى- سيد عبد الرزاق مقرم. قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول 1405 ه ق. ٢۵ جلد

27. الخصال (صدوق). ابن بابويه، محمد بن على. محقق/مصحح: غفارى، على اكبر. ايران-قم: جامعه مدرسين، 1362ه.ش. 2 جلد

28. خلاصة المنهج. كاشانى، ملا فتح الله. تحقيق: آيت الله ابوالحسن شعرانى. تهران: انتشارات اسلاميه، 1373ق

29. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور. جلال الدين السيوطي، عبدالرحمن بن ابىبكر. دار الفكر لبنان- بيروت: بيروت، ١٤١٤ه.ق. ٨ جلد (نسخه المكتبة الشاملة)

30. دومين نشست تخصصى جايگاه قرائت عاصم به روايت حفص نزد مسلمانان، قم: مركز طبع و نشر قرآن كريم به همراه انجمن قرآنپژوهى و جامعةالمصطفى(ص) العالمية. ١٣٩٨.

31. الرسالة. الشافعي، محمد بن إدريس (150-204). تحقيق وشرح: أحمد محمد شاكر. مصر: مصطفى البابي الحلبي وأولاده. الطبعة الأولى، 1357 هـ - 1938 م.

32. السبعة في القراءات. أبو بكر بن مجاهد البغدادي، أحمد بن موسى بن العباس التميمي (324 ق). المحقق: شوقي ضيف. مصر: دار المعارف، الطبعة الثانية، 1400ه.ق.

33. سنن أبي داود مع شرحه عون المعبود. أبو داود، سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير الأزدي السجستاني (م٢٧٥) (والشرح «عون المعبود» لشرف الحق العظيم آبادي). هند: دهلى: المطبعة الأنصارية، ١٣٢٣ ه.ق. ٤ جلد.

34. السنن الصغير. أبو بكر البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرَوْجِردي الخراساني (ت 458ه.ق). المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي. باكستان – كراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، 1410هـ - 1989م. ٤ جلد

35. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات. خوانسارى، سيد محمدباقر (١٢٢۶-١٣١٣ق). قم: اسماعيليان، چاپ اول 1390

36. سير أعلام النبلاء. ذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (٧٤٨ ق). تحقيق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرناؤوط. بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ١٤٠٥ ه.ق - ١٩٨٥ م. ٢٥ جلد.

37. شيوههاى قرائت قرآن، دغدغه اصلى مسلمانان غرب آفريقا. شاهدى، سيد محمد. بازيابى در ١٠/١/١۴٠١ از سايت https://iqna.ir/fa/news/1620820/ شده

38. شرح مشكل الآثار. الطحاوي، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري (٣٢١ق). تحقيق: شعيب الأرنؤوط. بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى – ١٤١٥ه.ق. ١٦ جلد.

39. الطبقات الكبير (الطبقات الكبرى). الزهري، محمد بن سعد بن منيع (٢٣٠ق). المحقق: علي محمد عمر. مصر-القاهرة: مكتبة الخانجي، الطبعة الأولى، ١٤٢١ه.ق. ١١ جلد.

40. غريب الحديث. أبو عُبيد القاسم بن سلاّم بن عبد الله الهروي البغدادي (٢٢٤ق). المحقق: محمد عبدالمعيد خان. حيدر آباد- الدكن: مطبعة دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الأولى، ١٣٨٤ ه.ق. - ١٩٦٤ م. ٤ جلد.

41. فتح الباري. ابن حجر العسقلاني، أحمد بن علي (773 - 852 هـ). رقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي. قام بإخراجه وتصحيح تجاربه: محب الدين الخطيب. مصر: المكتبة السلفية، الطبعة «السلفية الأولى»، 1380 - 1390 هـ. ١٤ جلد.

42. فضائل القرآن. أبوعُبيد القاسم بن سلاّم بن عبد الله الهروي البغدادي (224 ه.ق). تحقيق: مروان العطية و محسن خرابة و وفاء تقي الدين. دمشق - بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الأولى، 1415 هـ -1995 م

43. القراءات القرآنية، تاريخ و تعريف. الفضلي، عبدالهادي. بيروت: مركز الغدير للدراسات و النشر و التوزيع. ١۴٣٠.ه.ق. / ٢٠٠٩ م.

44. كتاب القراءات (التنزيل و التحريف). سياري، ابيعبدالله احمد بن محمد. محقق/مصحح: ايتان كولبرغ و محمد علي ميرمعزي. انگلستان-لندن: دار بريل للنشر، 2009 م.

45. الكافي. كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق. محقق/مصحح: غفاري، علي اكبر؛ آخوندي، محمد. تهران: دار الكتب الإسلامية، 1407ه.ق. ٨ جلد.

46. کسب اجازه‌نامه «قرائات عشر کبری» از سوی شجاع زیادات. (٢٩/٨/١۴٠٣). خبرگزاری ایکنا؛ بازیابی شده در تاریخ ١٠/٩/١۴٠٣ http://iqna.ir/00HpOH؛

47. مجمع البيان في تفسير القرآن. طبرسي، فضل بن حسن. مصحح: يزدي طباطبايي، فضل‌الله، رسولي، هاشم. ايران-تهران: ناصر خسرو، 1372ه.ش. 10 جلد.

48. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد. الهيثمي، أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان (807 ه.ق). المحقق: حسام الدين القدسي. قاهرة: مكتبة القدسي، القاهرة، 1414 ه.ق، 1994 م. ١٠ جلد.

49. المجموع شرح المهذب. النووي، أبو زكريا محيي الدين بن شرف (676 ه.ق). القاهرة: إدارة الطباعة المنيرية، مطبعة التضامن الأخوي، 1344 - 1347 ه.ق. ٩ جلد

50. المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز. أبوشامة، أبو القاسم شهاب الدين عبد الرحمن بن إسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي (665هـ). المحقق : طيار آلتي قولاج. بيروت: دار صادر، 1395 هـ - 1975 م.

51. المستدرك على الصحيحين. الحاكم النيسابوري، أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدويه بن نُعيم بن الحكم الضبي الطهماني النيسابوري المعروف بابن البيع. تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا. لبنان- بيروت: دار الكتب العلمية، 1411ه.ق. ۴ جلد

52. مسند أبي يعلى. أبو يعلى، أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (٣٠٧م). المحقق: حسين سليم أسد. دمشق: دار المأمون للتراث، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ – ١٩٨٤. ١٣ جلد.

53. مسند أبي داود الطيالسي. أبو داود الطيالسي، سليمان بن داود بن الجارود (204 هـ). المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي. مصر: دار هجر، الطبعة الأولى، 1419 هـ - 1999 م. ۴ جلد.

54. مسند أحمد، أحمد بن حنبل (م٢٤١) المحقق: شعيب الأرنؤوط. بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٤٢١ه.ق. ٥٠ جلد.

55. مسند الروياني. الرُّوياني، أبو بكر محمد بن هارون (307هـ). المحقق: أيمن علي أبو يماني. القاهرة: مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، 1416. ٢ جلد.

56. [كتاب] المصاحف. ابن أبي داود، أبو بكر عبد الله بن سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني (316هـ). المحقق: محمد بن عبده. مصر / القاهرة: الفاروق الحديثة، الطبعة الأولى، 1423هـ - 2002م.

57. مصابيح الظلام. بهبهاني، محمد باقر بن محمد الكمل (1205 اي 1206 ه ق). قم: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، چاپ اول 1424 ه ق. ١١ جلد.

58. مصنف ابن أبيشيبة (الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار). ابن أبيشيبة، أبو بكر عبدالله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي. محقق: كمال يوسف الحوت. عربستان-رياض: مكتبة الرشد، 1409ه.ق. ٧ جلد

59. مصنف عبدالرزاق. أبو بكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني. تحقيق ودراسة: مركز البحوث وتقنية المعلومات. القاهرة: دار التأصيل، الطبعة الثانية، ١٤٣٧ هـ - ٢٠١٣ م. ١٠ جلد.

60. المعجم الأوسط. الطبراني، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي (260 - 360 هـ). المحقق: أبومعاذ طارق بن عوض الله بن محمد و أبو الفضل عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني. مصر- قاهره: دار الحرمين، 1415 هـ - 1995 م. 10 جلد.

61. مفاتيح الغيب (التفسير الكبير). فخر رازي، محمد بن عمر. لبنان- بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1420ه.ق. 32 جلد

62. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلاّمة. عاملي، سيد جواد بن محمد حسيني (1226 ه ق). قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول 1419 ه ق. ٢٣ جلد.

63. منبع الحياة و حجية قول المجتهد من الأموات. جزائري، سيد نعمةالله. بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، (بيتا)

64. منهج الصادقين في الزام المخالفين. كاشاني، ملا فتح الله. با مقدمه و پاورقي و تصحيح كامل ابوالحسن شعراني؛ بتصحيح علي اكبر غفاري. تهران: كتابفروشي اسلاميه، چاپ سوم، تهران، ١٣۴۴ش.، 10 جلد

65. المنهل العذب المورود شرح سنن الإمام أبي داود. السبكي، محمود محمد خطاب. عني بتحقيقه وتصحيحه: أمين محمود محمد خطاب (من بعد الجزء 6). مصر- قاهره: مطبعة الاستقامة، الطبعة الأولى، 1351 - 1353 ه.ق. ١٠ جلد.

66. موسوعة الإمام الخوئي. خويي، سيد ابو القاسم موسوي (1413 ه ق). قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي ره، چاپ اول 1418 ه ق. ٣٣ جلد.

67. الموسوعة الفقهية الكويتية. جماعة من العلماء، تصدرها وزارة الأوقاف الكويتية. الكويت: طبع الوزارة. الطبعة: من 1404 - 1427 ه.ق. ۴۵ جلد.

68. الموطأ. مالك بن انس. لبنان-بيروت: دار احياء التراث العربي، 1406ه.ق. 2 جلد.

69. مهر تابان، يادنامه و مصاحبات تلميذ و علامه سيد محمد حسين طباطبائي تبريزي. طهراني، سيد محمد حسين حسيني. مشهد: نور ملكوت قرآن، ١۴٢۵ق.

70. نزول قرآن و روايي هفت حرف. رضا مودب. قم: بوستان كتاب، ١٣٨۶.

71. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)؛ مرتضی کریمی‌نیا؛ آینه پژوهش، ش181 (سال سی و یکم، شماره‌ٔ سوم)، مرداد و شهریور ۱۳۹۹ص۱۲۱-۱۷۰.

72. النشر في القراءات العشر. ابن الجزري، شمس الدين أبو الخير محمد بن محمد بن يوسف (م 833 ق). المحقق : علي محمد الضباع. قاهره: المطبعة التجاريه الكبرى [تصوير دار الكتاب العلميه]. ۲ جلد

73. نور ملکوت قرآن، طهرانی، سید محمد حسین حسینی (۱۴۱۶ه.ق). مشهد: علامه طباطبایی، ۱۴۳۳ق. ۴ جلد.

74. الوافي بالوفيات. الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله (764هـ). المحقق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى. بيروت: دار إحياء التراث، 1420هـ - 2000م. ۲۹ جلد.

75. هزار و يك كلمه. حسنزاده آملی، حسن. قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، 1375.

پی‌نوشت‌ها

1. [1] . و لیعلم أنّ‌هذه السبع إن لم تکن متواترة إلیانا کما ظنّ‌لکن قد تواتر إلیانا نقل الإجماع علی تواترها فیحصل لنا بذلک القطع.
2. [1] . قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ.
3. [1] . (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وُجُوهٍ ثُمَّ قَالَ: «هذا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

   (۲) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَتَانِي آتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَسِّعْ عَلَى أُمَّتِي فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ
4. [1] . لم نجد من علماء الفن من یری صلة بین حدیث «أنزل القرآن» علی سبعةأحرف» و «القراءات السبع» المعروفة نعم سوی تداوله علی ألسنة العوام و غوغاء الناس، لا عن مستند معروف، و قد رد علی هذه المزعومة الشائعة کثیر من الائمة النقاد، کابن الجزری و ابی شامة و الزرکشی و ابی محمد مکی و ابن تیمیة و اضرابهم. و نسب ابن الجزری هذا الوهم الی الجهلة العوام و من لا علم له من الغوغاء الطغام
5. [1] . و مع ذلک تحقق الاختلاف بعد ذلک کثیراً حتی اشتهرت القراءات السبع و غیرها فی عصر الأئمة، و کانت علی اختلافها بمرأی و مسمع منهم (علیهم السلام)، ولو کانت هناک قراءة معیّنة تجب رعایتها بالخصوص لاشتهر و بان و کان من الواضحات و کان ینقله بطبیعة الحال کابر عن کابر و راوٍ عن راوٍ و لیس کذلک بالضرورة، فیظهر جواز القراءة بکل منها کما علیه العامّة و إلّا لبیّنوه (علیهم السلام) و نقل إلینا بطریق التواتر، کیف و لم یرد منهم تعیین حتی بخبر واحد.
6. [1] . و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة فی جمیع السورة فغیر واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الکلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمین علی قلب سیّد المرسلین تخفیفا علی الأمّة و توهینا علی أهل هذه الملّة
7. [1] . «اختلاف در قرائت

   و در زمان پیغمبر اول جماعتی معلم قرآن بودند از جمله آنان ابی بن کعب وعبد الله بن مسعود معروفترند وهر یک مصحفی داشتند و در پاره کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پیغمبر ص میدانست چون پیوسته قرآن را بر پیغمبر ص عرضه میکردند و هر چه صحیح نبود منع میفرمود و اینها همه بتواتر معلوم و بدلیل عقل مؤید است چون ممکن نبود یک تن همه مردم را بیاموزد ومیان اینها هیچگونه اختلاف نباشد پس هر اختلاف که میان اصحاب در قرائت ثابت شود و پیغمبر منع نکرده آن قرائت مجاز بوده است. و این معنی از کلام سید مرتضی در شافی هم استفاده میگردد ، وچون عثمان خواست مردم را بریک قرائت متفق سازدمیان دو عبد الله بن مسعود کار بمنازعه کشید وعبدالله راضی نشد قرآن اورا بسوزانند و براندازند عثمان ورا دولت کشید وچندان زد که استخوان پهلویش بشکست و حجت بن مسعود این است که قرائت وی در عهد پیغمبر رائج بود و حضرتش تصدیق او کرده است نباید از تعلیم آن ممنوع گردد و این اختلاف

قرائت كه پيغمبر با تجويز فرمود نبايد عثمان را ندارد. آيا مصلحت دين را عثمان بهتر از پيغمبر ميداند ؟ وچين در آثار آمده است كه سعيد بن جبير قرآن را بهمه قراآت ميخواند حتي آن قراآت كه بعد عثمان سوخته شد، چون بعد او تواتر قرائت ابي و ابن مسعود و ديگران ثابت بود ، بر خلاف زمان ما كه آنچه از ابي ابن مسعود بر خلاف قرائت مشهوره است، برواية آحاد نقل گرديده است و براي ما جائز نيست و اگر براي ما هم بتواتر نقل شده بود متابعت آن براي ما جائز بود . و علامه حلي رحمه الله در تذكره فرمايد براي ما جائز نيست متابعت قرائت ابن مسعود و ابي بن كعب و امثال او بجهت عدم تواتر آنها، پس همه قراآت زمان پيغمبر اين اگر بتواتر بما رسيده بود متابعت همه آنها برما جائز بود الا آنكه چون عثمان مصاحف ديگر را سوزانيد مردم را بر يك قرائت گرد آورد آن يكي متواتر گشت و آن ديگرها بتواتر نرسيد . و از بعض روايات معلوم ميشود كه مصحف زيد بن ثابت قرائت عامه مردم بود يعني در همان عهد متواتر بود . گويند كسي آيتي از قرآن قرائت كرد بر خلاف عامه مردم وعمر تعجب كردواني زين خواست آن آيه را قرائت كند بايد موافق عامه خواند پس معلوم ميشود قرائت مشهور چيزي بود كه اگر كسي بر خلاف آن ميخواند متوجه ميشدند . پس از عهد عثمان باز اختلاف در قرائت بميان امد محدودتر ، چون هيچيك از رسم الخط مصحف زيد خارج نبود ، امد قرائت هاي سابق گاهي از رسم الخط وي خارج بوده چنانكه برمتتبعان تفاسير وقرآن واضح ميگردد مثلا در قرائت عمر بن الخطاب صراط من انعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين بر خلاف خط مصحف مشهور است . و در مصحف ابي بن كعب فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه الايطوف بهما . و در قرائت ابن مسعود من بقلها و قثائها و فومها و هم در قرائت او واقيموا الحج والعمرة است بجاي اتموا الحج والعمرة . أماهيچيك از اين قراآت براي ما أعتبار ندارد چون باخبار آحاد است و احتمال كذب وخطا در آن ميدهيم ، بلكه آنچه از پيغمبر و ائمه هم نقل كرده اند چون صحت نقل مشكوك است براي ما حجت نيست. اگر گوئي اين قراءات مختلف كه پيغمبر تجويز فرموده همه از آسمان نازل گرديده و هر يك بوحي الهي است اي آنكه در آغازيكي نازل شد امد خداوند تعالي آن اختلافات زمان پيغمبر را اجازه فرمود براي تسهيل، گوئيم چون يقينا پيغمبر ص همه را تجويز فرموده است براي ما فرقي نميكند كه اصل آن يك قرائت باشد و باقي مجوز، اي آنكه همه أصل باشند. ونظير اين است خلاف در تصويب و تخطئه، چون فتواي مجتهدين براي مردم حجت است خواه فتواي هريك صواب باشد اي صواب يكي از آنها و ديگران معذور، و در رواياتاهل بيت وجه دويم وارد است چون قرآن يكي است و از نزد يكي نازل گرديده و الواحد لا يصدر عنه الا واحد، واختلاف قرايان از ناحيت رواياتاست و چنانكه گفتيم يك قرائت از همه رايجتر و ميان عامه مشهور بود و از سخن علامه رد در تذكره معلوم ميگردد كه مصحف اميرالمؤمنين علي ع است كه عثمان نگه داشت و باقي را سوزانيد واين كلام منافي آن نيست كه زيد بن ثابت مامورجمع آن شد چون آنچه زيد نوشت مطابق مصحف آنحضرت بود .» .

8. [1] . «قضيه اختلاف قرائات در تاريخ قرآن، خود يك مسأله است؛ خود يك مرحله است. باري، آنچه بدست ميآيد اينطور نيست كه قرّاء از خود رسول الله كه ميشنوند، عين آنرا روايت ميكنند، و قرائت ميكنند؛ اينطور بنظر نميآيد، يعني اينطور بدست نميآيد. بلكه اينطور دستگيري ميشود كه در زمان رسول اكرم عدّه بسياري، در حدود هفتاد هشتاد نفر يا بيشتر بودند كه اينها حاملين قرآن بودند، و قرآن را تلاوت ميكردند و ياد ميگرفتند و سپس آنرا در ميان مردم إشاعه ميدادند. و اگر در يك جا اشكالي داشتند، از پيغمبر اكرم سؤال ميكردند و ايشان جواب ميدادند. اينطور بدست ميآيد.
خلاصه: اين قرائات توسّط قرّاء طوري نيست كه خود نفس قرائت را از رسول خدا بشنوند و آنرا قرائت كنند؛ و نيز از نزد خودشان اين قرائات ابداع نشده است. بلكه چون مسلمين ديدند كه حاملان قرآن در قرائت هايشان اينچنين ميخوانند، و آنان هم از رسول اكرم اخذ كرده اند، در نتيجه اين بدست ميآيد كه اين قرائات كه از فلان قاري يا از فلان صاحبي بدست آمده است اين قرائتي است مستند به پيغمبر اكرم. و بقول اهل تاريخ چون خود رسول اكرم دو قسم يا بيشتر قرآن را قرائت ميكردند، پس اختلاف قرائات راجع به

اختلاف كيفيت قرائت خود رسول الله مى‌شود.
جبرائيل سالى يكبار خدمت رسول الله مى‌آمد و آنچه از قرآن، از اوّل وحى تا آنوقت نازل شده بود به پيغمبر دوباره مى‌خواند، و وحيش را تجديد مى‌كرد؛ و پيغمبر هم به همان طريقى كه أخيراً جبرائيل خوانده است به كُتّاب وحى مى‌خواندهاند؛ و از آنها بهمين گونه بمردم انتشار مى‌يافت؛ و در نتيجه اين وحى با وحى سابق اختلاف پيدا مى‌كرد. و بنابراين، علّت اختلاف قرائات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائيل در سنوات عديده مى‌شود.
تلميذ: آيا هر سالى كه جبرائيل نازل مى‌شد و همه قرآن را براى رسول الله تلاوت مى‌كرد، رسول الله در يك سال همه قرآن را براى أمير المؤمنين عليه السّلام، و در سال ديگر فقط براى ابَىّ، و در سال ديگر فقط براى زيد بن ثابت، و همچنين هر سالى فقط براى يكى ديگر از كاتبين قرآن مى‌خواندند؟ زيرا ما مى‌بينيم اين كاتبين در قرائت با هم اختلاف دارند، و اگر آنچه جبرائيل در هر سال مى‌آورده است، حضرت رسول الله براى همه مى‌خواندهاند، ديگر نبايد با هم اختلاف داشته باشند، بلكه بايد در هر سال همه كاتبين يك قسم بخوانند؛ و خود كُتّاب وحى قرائتشان در هر سال با قرائت سَنَوات قبل تفاوت كند.
علّامه: بالاخره اين همه رواياتشان متعدّد است و همه جور دارند. فقط در سال رحلت رسول اكرم دارند كه رسول اكرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش اينست كه در امسال دوبار جبرائيل بر من نازل شده است و قرآن را براى من دوبار تلاوت كرده است؛ از اوّل قرآن تا آخر، و اين دليل بر رحلت من است؛ و البتّه معلوم‌است كه دو مرتبه تلاوت كرده است، يعنى به دو كيفيت. در اين قسمتها كتاب «إتقان» سيوطى بد نيست؛ در آن اين مطالب تا حدّى كشف مى‌شود. سيوطى إنصافاً علّامى زبردستى بوده؛ در تتبّع و نقل اقوال و روايات بسيار تسلّط دارد، و در اين امور خيلى مسلّط بوده و صاحب نظر هم نبوده است، بلكه مسلّط در نقل بوده است.
تلميذ: بالاخره بايد اين مسأله حلّ شود؛ و آن اينست كه ابىّ بن كعْب تمام قرآن را خودش يك قسم قرائت مى‌كرده است، زَيد بن ثابِت نيز يك قسم و أمير المؤمنين عليه السّلام نيز يك قسم قرائت مى‌كرده اند؟ و در اين صورت لازمه‌اش اينست كه در هر سال، قرآن را براى يك نفر مى‌خواندهاند؛ و اگر در هر سال قرآن را براى همه مى‌خواندهاند بايد در نفس قرائت اينها نيز اختلاف وجود داشته باشد.
علّامه: نه، ممكنست ابىّ قرآن را يك قسم خوانده باشد و سال آينده يك قسم ديگر خوانده باشد و سال آينده يك قسم ديگر و همينطور؛ و همينطور هم هست، چون براى ما از هر يك از قرّاء چند نوع قرائت حكايت شده است؛ از خصوص ابَىّ مثلاً، كه در اين سال اينطور خوانده است، و در سال بعد طور ديگر قرائت كرده است. بعضى چنين مى‌گويند كه علّت اختلاف قرائات اينست.
ابىّ علاوه بر آنكه در قرائت با ديگران اختلاف دارد، در بين قرائات خود او نيز اختلاف است. عاصم دو تا شاگرد دارد، و هر يك از آنها از اوّل قرآن تا آخر، قرآن را از عاصم نقل مى‌كنند، و در قرائت با هم اختلاف دارند؛ اين شاگرد از عاصم اين طور روايت مى‌كند، شاگرد ديگر از خود عاصم بطور ديگر. و از أمثال ابىّ و عَبدالله بن مسعود نيز همين حرفها هست.
تلميذ: ممكن نيست كه بگوئيم همانطور كه نحويين مثل سيبَوَيه و كسائىّ و غيرهما روى قواعدى‌كه در دستشان است اختلاف دارند، يكى شعر عربىّ را بقسمى مى‌خواند و ديگرى بقسم ديگر؛ در إعراب اختلاف دارند، همينطور ابىّ بن كعب و زيد بن ثابت و سائر از قرّاء هم عرب بوده‌اند، اهل لسان بوده‌اند، از حقيقت علم نحو و ادبيت و عربيت مطّلع بوده‌اند، و روى زبان مادرى و قواعدى كه در دستشان بوده اينطور مى‌خوانده‌اند؛ و چنين بگوئيم كه اختلاف قرائات مستند به اختلاف و اجتهاد نظر خودشان است؟
علّامه: نه، اينطور نيست؛ ظاهر اختلافشان از نقطه نظر رواياتست. يعنى استناد به رسول الله مى‌دهند؛ مثلاً در مَلِك روايتى داريم كه مى‌گويند: رسول خدا هم مَلِك مى‌خوانده‌اند و هم مالِك؛ اگر دو روايت متواتر باشد لازمه‌اش اينست. قارى مَلِك بيشتر از مالِك است؛ از هفت نفر قارى چهار تايشان مَلِك خوانده‌اند و ما بقى آنها مالك خوانده‌اند؛

اعتبار هم با ملک مساعدتر است، بجهت آنکه ویْم را معمولاً به مالک نسبت نمیدهند به مَلِک میدهند، میگویند: شاه فلان ویم نه مالک فلان ویم.مرحوم قاضی رحمة ُاللهِ علیه هم در نماز مَلِک میخواندهاند. و در تفسیر «کشّاف» وجوهی ذکر میکند که مَلِک أشمل و اعمّ و انسب است.

تلمیذ: قرّاء سبعه و قرائات متواتره و قرائات شاذّه چیست؟

علاّمه: قرّائی که قرائتشان را متواتراً به رسول الله میرساننده هفت نفرند و لذا آنها را قرّاءِ سَبْعَه گویند. این قرائات سبعه را متواتر میدانند، مثل عاصم که با یک واسطه، از أمیر المؤمنین از رسول خدا روایت میکند. مثلاً دیگری از ابیّ و آن یکی از ابن مسعود روایت میکند، و البتّه چون واسطهها کم است زود به رسول الله میرسد. امّا قرائات شاذّه قرائت هائیست که اساتید از قرّاء اخذ کرده و برای خودشان قرائت قرار دادهاند. قرائات شاذّه زیاد است، و از میان آنها سه قرائت معروف است که با آن هفت قرائت متواتره میشود ده قرائت. این ده قرائت معروفند، ولی غیر از این سه قرائت شاذّه، روایات دیگری که قسمتی از قرائتهای مختلف را نقل میکند، آنها را روایات شاذّه گویند؛ البتّه شاذّه غیر معروفه. و البتّه کسانی هم هستند که آن سه روایت شاذّه و یا بعضی از آن سه تا را متواتر بدانند، و بنابراین تعداد روایات قرائتهای متواتره در نزد آنان بیشتر از هفت عدد میباشد.»

9. [1] . عین همان مطلبی را که در مهر تابان آورده بود و در پینوشتهای قبلی ذکر شد، در اینجا آوردهاند.
10. [1] . ایشان در ص ۴۱۸ این گونه طرح مسأله میکنند:

«اینک باید دید که آیا ما در امروزه موظّفیم از روی مصحف فعلی که قرائت حفص از عاصم از أبو عبد الرّحمن سلمی از حضرت أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است قرآن را بخوانیم؟ یا اختیار داریم از روی این قرائت، و یا یکی از قرائتهای شش گانه دیگر که مجموعا آنها را هفت قرائت متواتر گویند قرائت کنیم؟ و یا از روی این قرائت و یکی از من قرائت دیگر که جمعا ده قرائت متواتره و شاذّ مقبوله معروفه به حساب آوردهاند قرائت کنیم؟ این مسأله مهمّی است که در اطراف آن بحثها شده است. جمعی بدین سو، و گروهی بدان سو گرائیدهاند.»

سپس عنوانی گشودهاند به صورت «قرائات سبعه متواتره» و بعد از اینکه معرفیای از این قارء و دو راوی معروف هریک به عمل میآورند و بر تقدم شیعه در علم قراءات تأکید میکنند در صفحه ۴۲۳ اقوال سیوطی و ابن جزری درباره تواتر قراءات سبع را ذکر میکنند که:

«و همچنین سیوطیّ گوید: «قاضی جلال الدّین بُلقینی گفته است: قرائت به سه گونه قسمت میشود که عبارتند از: متواتر و آحاد و شاذّ. متواتر عبارت است از قرائت سبعه مشهوره. و آحاد عبارت است از قرائت ثلاثه که با آن سبعه مشهوره مجموعاً ده قرائت میشوند؛ و بدین قرائت ملحق میگردد قرائت صحابه. و شاذّ عبارت است از قرائت تابعین مثل أعمش و یحیی بن وثّاب، و ابن جُبَیر و امثال ایشان. و در این گفتار قاضی بلقینی ایرادی است که از آنچه ما اینک ذکر میکنیم معلوم میشود. و بهترین کسی که در این موضوع سخن گفته است، امام قرائت در زمان خود، شیخ مشایخ ما: أبو الخیر بن جَزَریّ است. او در اوّل کتابش که کتاب «نَشْر» نام دارد میگوید: هر قرائتی که با قواعد عربیّت گرچه به وجهی از وجوه باشد موافق باشد، و با یکی از مصاحف عثمانیّه گرچه به نحو احتمال باشد موافق باشد، و نیز سند روایت آن صحیح باشد؛ آن قرائت صحیحهای است که جائز نیست ردّ آن، و حلال نیست انکار آن؛ بلکه آن از أحرُفِ سبعة (وجوه هفتگانه) ای است که قرآن بدان نازل شده است. و بر مردم واجب است آن را قبول کنند. خواه از امامان سبعة باشد و خواه از امامان عشره و خواه از غیرشان از ائمّهایکه گفتارشان مورد قبول است. و هرگاه رکنی از این ارکان سهگانه مختلّ شود، بدان قرائت ضعیف ای شاذّ و ای باطل گفته میشود. خواه از قرّاء سبعة باشد و خواه از کسی که از آنها بزرگتر باشد. آنچه از امامان اهل تحقیق از سلف و خلف بما رسیده است این رأی صحیح است. و بدین گفتار، دانیّ، مکّی و مَهَدَویّ و أبو شامة تصریح نمودهاند. و این مذهب سابقین از

علماء است که از کسی تا بحال خلاف آن از آنها شنیده نشده است. «الإتقان» طبع اوّل، ج اوّل، ص ۹٤؛ و از طبع سوّم، ص ۷۵ »

سپس به تفصیل ادله مرحوم صاحب جواهر و آیت الله خویی در نقد تواتر قرائات را نقل می کنند و آنگاه در نقد آن دو بزرگوار در ص۴۲۹-۴۳۰ می‌گویند:

«ما در اینجا بحول الله و قوّته به اثبات می‌رسانیم که: قرائات سبعه و یا عشره متواترند. و آنچه را که در «جواهر» و تفسیر «بیان» بدان گرائیده‌اند تمام نیست. و احاطه و علم به تواتر قرائات، نیاز به تتبّع کتب سیر و تواریخ و قرائت و رجال دارد. و مسئله تنها مسألهٔ فقهی بَحْت نیست تا از روایتی بدان، جزماً و فوراً حکم به عدم تواتر نمود. ما اینک قرائن و شواهد مسلّمه‌ای را در اینجا ذکر می‌کنیم، تا روشن شود که قرائات سبعه از استنباطات و اجتهادات قاریان نیست؛ بلکه از سماع و روایت است. و فقهای ما رضوان الله علیهم اتّفاق دارند بر تواتر قرائت قرّاء سبعه و سماع آنان بواسطهٔ، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم.

قرائات سبعه، از روی اجتهاد نیست

حفص که از عاصم روایت می‌کند، در سورهٔ فرقان يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً به إشباع کسره هاء در فيهِ قرائت نمود؛ با آنکه می‌دانست بدون اشباع به موافقت قاعده عربیّت صحیح است. و اگر يَخْلُدْ فيهِ مُهاناً می‌خواند بلا اشباع، ابداً خلافی ننموده بود. امّا قرائت نکرد، چون سماع او با اشباع بود.

و در سورهٔ فتح بما عاهَدَ عَلَيْهُ الله2 و در سورهٔ کهف وَ ما أَنْسانيهُ إلّا الشَّيْطانُ با ضمّه هاء ضمیر قرائت کرد؛ و خوب می‌دانست که کسرهٔ هاء در عَلَيْهُ و أنسانيهُ نیز جائز است. امّا نخواند، چون سماع وی و روایتش اینطور بود.

امّا در سائر مواضع قرآن در امثال فيهِ بدون اشباع و در امثال عَلَيْهُ و أَنسانيهُ با کسره هاء قرائت کرد با کثرت موارد آنها؛ فقط در این سه مورد اینچنین خواند. اگر اجتهاد او اینطور بود، باید همه جا باشد نه فقط تنها اینجا.

و نظیر این موارد چنانکه بیان خواهیم کرد، بقدری زیاد است که احصائش مشکل است. در این صورت چگونه تصوّر دارد که بگوئیم: این اختلاف از آراء و نظریّه‌های خود قاریان بوده است؟!

این حقیر در مصاحباتی که با استادمان حضرت آیة الله علاّمه طباطبائی رضوان الله علیه داشته، و در نوار ضبط شد، و پس از رحلتشان ضمن مباحث یادنامه ایشان به عنوان «مهر تابان» انتشار یافت؛ در خصوص تواتر قرائت قاریان سبعه از ایشان سؤالاتی نموده و پاسخ داده‌اند. و اجمال آن پاسخ اینست که:» و همان مطالبی که در کتاب مهر تابان آوردند را عینا در اینجا نیز می‌آورند.

سپس ص۴۳۴ تا ۴۴۵ به نقد تفصیلی ادله صاحب جواهر و مرحوم خویی می‌پردازند بدین بیان:

«این محصّل مطالبی بود که حضرت استاد علاّمه رضوان الله تعالی علیه، خرّیت فنّ قرآن بیان فرموده‌اند. و امّا گفتار حضرت آیة الله خوئی در تفسیر به اینکه قرآن عبارت است از مادّه، و امّا هیئت و اعراب کیفیّت آنست و عدم تواتر آن ضرری به تواتر قرآن نمی‌رساند؛ دارای اشکال واضحی است. و آن بدین گونه است که: قرآن عبارت است از مجموع مادّه و هیئت؛ یعنی آنچه را که هنگام تکلّم شنیده می‌شود. و هیئت و مادّه امر وحدانی را تشکیل می‌دهند. و جدا کردن یکی از دیگری محال است.

آنچه از هم جدا می‌شود در کتابت است، که اعراب را در لغت عربی جدا می‌نویسند. مانند ملک که چنانچه بر آن اعراب نگذارند ممکنست کسی مدّعی شود: مادّه متواتر است و اعراب آن که آن را بصورت مَلِکِ و یا مَلْکِ در آورد متواتر نیست. امّا در تلفّظ جدا کردن آن دو از هم غیر ممکنست. و چنانچه مادّه را به تواتر و یا به خبر واحد حکایت کنند، اعراب و کیفیّت هم لزوماً و مُقارناً معاً با آن به تواتر و یا به خبر واحد حکایت می‌شود.

پنج دلیل بر ردّ قول به عدم تواتر قرائات سبعه

ما بحول الله و قوّته در اینجا با چند دلیل اثبات تواتر قرائات سبعه و روایت قرّاء آنها را فقط از طریق سماع و روایت، بدون اجتهاد و استنباط؛ می‌نمائیم، و حقیقت مدارک قرّاء را

ذکر می‌کنیم تا حقیقت تواتر قرآن بما هُوَ قُرءانٌ از جهت هیئت و مادّه روشن شود.
أساطین مذهب شیعه همچون علاّمه حلّی، قائل به تواتر قرائات سبعه‌اند
دلیل اوّل گفتار اساطین و اعاظم علمای فنّ قرائت و مجتهدین خبره است:
علاّمه حلّی رضوان الله علیه که اعظم علمای شیعه، بلکه اعلم علمای اسلام است، در کتاب «تذکرة الفقهاء» گوید: «یَجِبُ أَنْ یُقْرَأَ بِالْمُتَواتِرِ مِنَ الْقِرآءات؛ وَ هِیَ السَّبْعَةُ. وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُقْرَأَ بِالشّآذِّ» ـ تا اینکه می‌گوید: «وَ لا یَجُوزُ أَنْ یُقْرَأَ مُصْحَفُ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ لا غَیْرِهِ. وَ هُوَ غَلَطٌ؛ لأَنَّ غَیْرَ الْمُتَواتِرِ لَیْسَ بِقُرْءانٍ» ـ انتهی.
«واجب است که از میان قرائت‌ها به قرائت متواتره، قرآن را قرائت نمود. و آن قرائات متواتره، قرائت‌های سبعه است. و جائز نیست که قرآن را با روایت‌های شاذّه قرائت کرد. و جائز نیست از روی مصحف ابن مسعود، و نه از روی مصحف اُبیّ، و نه از غیر آن دو قرآن را قرائت کرد. و از أحمد حنبل گفتاری وارد است: که اگر روایت صحیح‌های ما را بدان برسانند جائز است. و این گفتار غلط است. زیرا که غیر متواتر، قرآن نیست.» و با وجود گفتار این مرد بزرگ، امثال جزَریّ که می‌خواهند قرائات سبعه را از تواتر بیندازند، آب در هاون می‌کوبند.
و سیوطیّ در «اتقان» گوید: «و قالَ [ابْنُ الشِّحْنَةِ الدِّینِ السُّبْکِیّ] فی جَوابِ سُؤالٍ سَأَلَهُ ابْنُ الْجَزَرِیِّ: الْقِرآءاتُ السَّبْعُ الَّتی اقْتَصَرَ عَلَیْهَا الشّاطِبِیُّ وَ الثّالِثُ الَّتی هِیَ قِرآءَةُ أَبی جَعْفَرٍ وَ یَعْقُوبَ وَ خَلَفٍ مُتَواتِرَةٌ مَعْلُومَةٌ مِنَ الدِّینِ بِالضَّرُورَةِ وَ کُلُّ حَرْفٍ انْفَرَدَ بِهِ واحِدٌ مِنَ الْعَشَرَةِ مَعْلُومٌ مِنَ الدِّینِ بِالضَّرُورَةِ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ عَلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ [وَ سَلَّمَ] وَ لا یُکابِرُ فی شَیْءٍ مِنْ ذَلِکَ إلاّ جاهِلٌ.»
«فرزند شیخ تقیّ الدّین سبکی، در پاسخ پرسشی که از وی ابن جزری نموده است، اینطور گفته است: قرائت‌های هفتگانه‌ای که شاطبیّ بر آنها اقتصار کرده است، با ضمیمه سه قرائتی که عبارتند از قرائت أبو جعفر و یعقوب و خلف، همگی تواترشان با ضرورت دینی معلوم است. و هر کلمه‌ای را که یک نفر از این قرّاء دهگانه بدان متفرّد باشد، با ضرورت دینی معلوم است که بر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است. و در این مطلب لجاج و عناد و مکابره نمی‌کند مگر کسی که جاهل بوده باشد به حقیقت امر.»
دلیل دوّم: علماء گفته‌اند: قرائت، سُنّتی است واجب الاتّباع که مدرک آن منحصر در سماع و روایت است؛ و ابداً نظریّه و اجتهاد در آن راه ندارد. در مقدّمه «مجمع البیان» آمده است که: در صدر اسلام جائز بود یک معنی را به چند لفظ مترادف بخوانند؛ مانند هَلُمَّ وَ أَقْبِلْ (یعنی: بیا) ولی مقیّد به سماع بودند. نه آنکه هرکس مجاز بود لفظی را به دلخواه خود تغییر دهد و مرادفش را بیاورد. بلکه در پی آن بودند که آنچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیده است، آن را در قرائت خود قرار دهند. و اگر أحیاناً به دو لفظ مختلف می‌شنیدند، بر هر دو اعتماد می‌نمودند. و بقیّه قاریان هم اعتماد در سماع می‌کردند.
شواهد و ادلّه انحصار طریق قرائت در سماع و روایت
از جمله شواهد این مطلب آنست که در بعضی از مواردی که قاعده و قانون عربیّت هر دو را اجازه می‌داد، ایشان به دلخواه خود هر کدام را قرائت نمی‌نمودند؛ بلکه در پی آن می‌رفتند که روایت و نقل از رسول الله چگونه بوده است!
در قاعده ادب و عرب اینست که: یاء آخر کلمه، چنانچه بعد از حرف ساکن واقع شود باید آن را مفتوح خوانند؛ مانند قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ[1] که یاء در مَحْیَایَ را چون بعد از الف است و الف ساکن است، مفتوح خوانده‌اند. امّا اگر بعد از حرف ساکن نباشد، به دو وجه جائز است خوانده شود: سکون و فتحه؛ مثل لفظ مَمَاتِی که جائز است آن را ساکن و یا مفتوح خواند.
امّا قرّاء با وجود این اختیار، اختیار سکون و یا فتحه را نکردند و مقیّد بر سماع شدند. و در کلماتی مانند لی و مَسِّنِی و عَوْدِی و امثالها در ۵۶۶ مورد همگی متّفقاً به سکون خواندند؛ و در ۱۸ مورد متّفقاً به فتح؛ و در ۲۱۲ مورد دیگر، بعضی از قرّاء سکون را پذیرفتند و بعضی فتح را نپذیرفتند، و بعضی دیگر بر عکس فتح را پذیرفته و سکون را نپذیرفتند.

و هیچ‌یک از آن‌ها به هر دو وجه قرائت نکردند؛ چون سماعشان یک قسم بود. امّا برای ما در این ۲۱۲ مورد جائز است به هر یک از دو قسم که می‌خواهیم به متابعت یکی از قرّاء بخوانیم. و لیکن در آن موارد دیگری که همه به سکون خواندهاند، ما نیز لازم است به سکون بخوانیم، و فتحه جائز نیست. مثلاً در آیهٔ مبارکه: إِنِّي جاعِلٌ في الْأَرْضِ خَلِيفَةً،2 نمی‌توانیم یاء در إنّی را مفتوح بخوانیم. چون اینطور قرّاء نخواندهاند، گرچه طبق قواعد عربیّت یاء بعد از حرف متحرّک را به دو وجه جائز است قرائت نمود.

و از جمله شواهد زنده بر گفتار ما، یاءهای زائده است در امثال يَوْمَ يَدْعُ الداعِ،1 و لِلَّيْلِ إِذا يَسْرِ،2 و فَاتَّقُونِ،3 در قرائت عاصم که قرآن مشهور در دست ماست، اصلاً خواندن یاء غیر مکتوب، خواه در حالت وقف و خواه در حالت وصل جائز نیست. و باید در آیهٔ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ،4 دین را به سکون نون در حالت وقف، و به کسر آن در حالت وصل قرائت کنیم؛ و نگوئیم: دین با کسره نون در حالت وصل، و دینی با اظهار یاء در حالت وقف.

امّا دیگران (غیر عاصم) مانند نافع و ابن کثیر و أبو عمرو در سورهٔ قمر، در کلمهٔ إِلَى الداعِ،5 إلی الداعی خواندهاند. و در همین سوره در کلمهٔ يَوْمَ يَدْعُ الداعِ6 بدون یاء قرائت کردهاند. قطعاً و مسلّماً نه فراموش کردهاند و نه علّتی داشت مگر آنکه در آنجا آنچنان و در اینجا اینچنین شنیدهاند. و مقیّد به حفظ سماع بودهاند.

دلیل سوّم: در بعضی از کلمات، همهٔ نحویّین و اهل ادب اتّفاق دارند بر آنکه می‌توان در این جمله آن را به دو قسم قرائت کرد. امّا قرّاء به یک قسم خواندهاند.

مثلاً در آیهٔ مبارکه: وَ لَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ،1 در قرائت قرّاء مُصَدِّقٌ به رفع است که صفت برای رسول است. و در «مجمع البیان» گوید: نیکو است به نصب خواندن آن که حال باشد برای رسول الله، و لیکن قرائت، سُنَّةٌ مُتَّبَعة است. یعنی جز به رفع خواندن جائز نیست، برای آنکه قرّاء آن را مرفوع خواندهاند.

و به رفع خواندن کلمهٔ مُصَدِّقٌ بجهت مراعات رسم الخطّ نیست. زیرا در کلماتی که رسم الخطّ آن نیز تفاوتی در حال نصب و رفع ندارد، همهٔ قرّاء به یک شکل خواندهاند؛ مانند فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ،2 همه به نصب بنا بر حالیّت خواندهاند؛ با آنکه ممکن بود به رفع بخوانند تا خبر بعد از خبر برای تلْکَ بودهباشد.

دلیل چهارم: تمام علمای عربیّت اجماع دارند بر آنکه قرآن کریم اصیلترین پایه برای قواعد زبان عرب، و اساسیترین رکن نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و اشتقاق و سائر فنون عربیّت است. و در دورهای می‌توان عباراتی را از قرآن شاهد آورد که از راه سماع و روایت از پیغمبر رسیده باشد؛ نه آنکه به قیاس و قاعده اعتماد کرده باشند. وگرنه در این فرض دور لازم می‌آید. بدین گونه که: استشهاد به قرآن متوقّف می‌شود بر قاعده و قانون اهل ادب؛ و این قاعده و قانون متوقّف می‌شود بر اصالت قرآن. و این دور صریح است.

بنابراین، ادلّه و شواهدی را که قرّاء و شاگردانشان و تابعین آنها هریک برای اثبات مدّعای خود و تزییف و تضعیف مدّعای طرف ذکر کردهاند و در کتب تفسیریّه و قرائات بچشم می‌خورد، برای تأیید مسموعات است، و علّت بعد از وقوع؛ نه برای پایه‌گذاری آیات و تصحیح اعراب و هیئات و کیفیّات.

علم نحو و عربیّت، مُعین برای حفظ قرآن از دستبرد خطر زوال عربیّت، و تصحیح قاعده و قانون عرب است که کاشف از اصالت و متانت قرآن است. چون

بدانیم کلمه در عربی صحیح چگونه ادا می‌شود، و بدانیم قرآن به عربی صحیح ادا شده است؛ آن کلمه را می‌دانیم و صحیح را از سقیم بازمی‌شناسیم.امّا اگر عربی صحیح و خالص به دو وجه ادا می‌شود، در این صورت در اثبات قرآنیّت آن باز باید به نقل و سماع تمسّک کنیم، نه به اجتهاد و اظهار نظر.

مثلاً در لفظ قَدَر همه اهل لغت گفتهاند به دو قسم وارد شده است: به فتح و سکون دال. امّا با وجود صحّت هریک از آن دو در لغت و ادب، در آیات قرآن در آیهٔ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ، بعضی از قرّاء با فتح (قَدَر) و برخی با سکون (قَدْر) قرائت نمودهاند.

و در آیهٔ جِئْتَ عَلى قَدَرٍ،4 همگی با آیهٔ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ و آیهٔ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فتح خواندهاند. و در آیهٔ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً، همگی با سکون خواندهاند.

در این صورت با فرض مخیّر بودن در قرائت قرآن و در انتخاب یکی از این دو وجه، چگونه

تصوّر می‌شود همه قرّاء یک شقّ را اختیار کنند؟ این نیست جز به حبس و تقیّد قرائت بر سماع و نقل.
دلیل پنجم از شواهد و ادلّه‌ای که می‌توان برای انحصار طریق قرائت در روایت اقامه کرد، این‌است که می‌بینیم قرّاء در همه کلمات طبق قاعده و میزان مشهور عمل کرده‌اند، ولی در بعضی از کلمات از قاعده مشهور تخلّف کرده و بدون وجه و سببی، در خلاف آنچه در میان زبان عرب شهرت دارد گام زده‌اند؛ با آنکه عمل به مشهور را خوب می‌دانستند.
مثلاً در سوره یوسف که آمده است برادران او به پدرشان می‌گویند: به چه علّت تو ما را برای یوسف اینمی نمی‌دانی درحالی‌که ما در برابر او مشفق و ناصح می‌باشیم؟! قالُوا يا أَبانا ما لَكَ لا تَأْمَنّا عَلى يُوسُفَ وَإِنّا لَهُ لَناصِحُونَ.2 در این‌جا موافق قاعده عربیّت باید در کلمه لا تَأْمَنّا دو نون را در هم ادغام ننمود؛ و به فکّ ادغام یعنی لا تَأْمَنُنّا گفت. زیرا با لا تَأْمَنّا که صیغه نهی است و معنایش این‌است که: «ما را این‌گونه مباش» اشتباه می‌شود.
مشخّصات قرائت عاصم در نقل و سماع
ولی حفص که از عاصم روایت می‌کند، با ادغام روایت کرده است و برای رفع اشتباه، إشمام کرده است. و اشمام عبارت است از بهم نهادن دو لب مثل کسی که بخواهد ضمّه را ادا کند ـ و این اشاره است به آنکه آن حرکت محذوف در نون، ضمّه است ـ بدون اینکه در گفتار اثری از این ضمّه ظاهر شود.
و لهذا در قرآن‌های طبع اخیر که از جهت رسم الخطّ عالی‌ترین مصحفی است که تا بحال بطبع رسیده است، بر روی میم قدری به طرف نون علامت اشمام را که یک نقطه توخالی لوزی است گذارده است: (لا تَأْمَنّا).
آیا برای این عمل حفص، جز تعبّد صرف در برابر سماع چیزی را می‌توان یافت؟
و مانند گفتار اطرافیان فرعون به وی درباره حضرت موسی و برادرش که «او را و برادرش را دور کن!» قالُوا أَرْجِهْ وَأَخاهُ، که در سوره أعراف و شعراء آمده است، حفص ضمیر أرْجِهْ را ساکن خوانده است؛ درحالی‌که در تمام قرآن طبق مشهور باید ضمیر را کسره داده و اشباع کنند تا أرْجِهِي تلفّظ شود. امّا این کار را نکرد. و نظیر أرْجِهْ، گفتار حضرت سلیمان است به هدهد که من نامه‌ای برای ملکه سبا می‌نویسم، و تو آن را در پیش آنها بیندازو سپس روی برگردان و ببین چه عکس عکس‌العملی دارند؟!
اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ. در این آیه نیز حفص لفظ فَأَلْقِهْ را به سکون هاء خوانده است؛ با آنکه طبق مشهور باید أَلْقِهِي تلفّظ کند.
همین حفص در تمام قرآن نظائر این دو مورد را طبق مشهور، با اشباع کسره هاء قرائت نموده است. آیا برای این عمل وی جز تعلّق و تمسّک بر سماع محملی وجود دارد؟
حفص در آیه وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ «اگر شما سپاس خداوند را بجای بیاورید، آن را خداوند برای شما می‌پسندد.» حرکت ضمّه هاء ضمیر در يَرْضَهُ را إشباع نکرده است، به‌طوری‌که در تلفّظ يَرْضَهُ شنیده شود. و این عدم اشباع ضمّه ضمیر نیز انحصار به همین مورد دارد.
و اخیراً گفتیم: حفص در يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً «و بطور خواری و ذلّت در جهنّم مخلّد و جاودان می‌شود.» کسره هاء ضمیر در فیهِ را اشباع کرده، به‌طوری‌که در تلفّظ باید فیهي شنیده شود.
و نیز در وَمَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً «و کسی که وفا کند به آنچه که با خداوند پیمان بسته است، پس بزودی خداوند به او اجر عظیمی می‌دهد.» ضمیر عَلَيْهُ را ضمّه داده است؛ با آنکه در امثال آن کسره دارد. مثل يَأْتِيكُمْ بِهِ اللهُ.
قرائت قرآن با قواعد عربی، بدون سماع، قرائت قرآن نیست
باری، از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که در این موارد اگر کسی مطابق مشهور بخواند، مثلاً بِما عاهَدَ عَلَيْهِ با کسره هاء بخواند، و یا يَخْلُدْ فِيهِ بدون اشباع کسره، و یا يَرْضَهُ با اشباع ضمّه ضمیر و امثال ذلک بخواند، بنا بر اینکه بخواهد قرآن را بر قرائت حفص قرائت کند، غلط خوانده است. و این فقط بجهت تعبّد به سماع است.
از این‌جا می‌توان دریافت که بعضی از بزرگان فقهای عصر اخیر که در فتوایشان گویند: «أقوی عدم وجوب متابعت قرائات سبع است؛ بلکه کافی است قرائت بر روش و قانون عربیّت، و اگر چه در حرکات و اعراب مخالفت قرّاء سبعه باشد.» تمام نیست.

زیرا در این صورت باید بتوانیم به دلخواه خود در مثل إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً یاء در إِنِّي را فتح بدهیم و إِنِّيَ بگوئیم. و ای تِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بخوانیم. و ای وَ لَمْ آجَأَهُمْ رَسُولٌ مِنَ اللهِ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُمْ بخوانیم. و ای در أَنَزَلْنا مِنَ السَّمْآءِ مآءَ بِقَدَرٍ به سکون دال قرائت کنیم؛ و هکذا در سائر موارد قرآن.

آیا در این صورت از قرآن چیزی باقی می‌ماند، یا آن قرائت ما قرآن جدیدی خواهد شد؟!

و بر همین اصل است آنان که گفته‌اند: «جائز است قرآن را از روایات و قرائات شاذّه که متواتر نیستند قرائت کرد.» شرط کرده‌اند که حتماً باید طبق قرائت یکی از قرّاء معروف دیگر باشد؛ و با سند صحیح قرائتش ثابت گردد.

از این گذشته، اصولاً این قرائت صحیح نیست؛ چون قرآن نیست. قرآن عبارت است از آنچه جبرائیل بر پیامبر اکرم وحی کرده است؛ و آن عبارت است از مادّه و هیئت. و در صورتی که ما به دلخواه خود مطابق قواعد عربی قرآن را تغییر دهیم، قرائت قرآن نکرده‌ایم.

ممکن‌است فقیهی فتوی دهد بر اینکه قرائت غلط در نماز کافی است، مثل آنکه ترک قرائت سهواً مبطل نباشد؛ امّا آیا می‌تواند فتوی دهد که قرائت غلط، قرآن است؟

باری! از مجموع آنچه را که در اینجا آوردیم، عدم صحّت گفتار «جواهر الکلام» و تفسیر «البیان» که اصرار بر عدم تواتر قرائات داشتند روشن شد. و ما بسیاری از این مطالب را از گفتار مرحوم آیة الله شعرانی رضوان الله علیه استفاده نموده‌ایم. و نیز دربارۀ بیان عدم تمامیّت تواتر میان قرّاء و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، و میان ما و قرّاء، و نیز در شخص قرّاء که خبر در آنجا واحد می‌شود ـ که در تفسیر «البیان» بدان استدلال شده است ـ باز از افادات آیة الله شعرانی رضوان الله علیه مطالبی را با شرح و تفصیل و توضیح خود می‌آوریم:»

سپس ایشان منتخباتی از ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از مقدمه مرحوم شعرانی بر جلد اول تفسیر «منهج الصادقین» را ذکر می‌کنند و در تعلیقه‌ای مفصل (ص۴۴۹-۴۵۲) به سخنی از شیخ محمود ابوریّه مصری در کتاب «أضواءُ علی السنّة المحمّدیّة» و نقل مطالبی از علاّمه طاهر جزائری (۱۲۶۸- ۱۳۳۸) در کتاب «تبیان» [التبیان فی علوم القرآن] در پاسخ به برخی از شبهاتی که درباره تواتر قرآن مطرح شده است می پردازند. و بعد از توضیحاتی در تبیین اینکه «مراد از «أحرف سبعة» قرائات سبعة نیست» (ص461-۴۶۱)به سراغ توضیح روایت «اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ» می‌روند (ص۴۶۱-۴۶۵) و نهایتا در ص۴۶۵ می‌گویند:

این بود محصّل گفتار ما در باب تواتر قرائات. و قدری سخن را مشروحاً آوردیم تا دوباره گفتار بعضی از اخباریّون که جز تعبّد حتّی در یقینیّات و قطعیّات چیزی را نمی‌فهمند، و خبری را هر چند ظنّی باشد از صد دلیل عقلی مقدّم می‌دارند رواج نیابد؛ و کلام اعاظم فقهای ما در بوته نسیان سپرده نشود.

11. [1] . ان حفص هو الذی حاول موافقة قراءة العامة، و من ثم قال ارباب التراجم: ان قراءة حفص عن عاصم ترتفع الی امیر المؤمنین علی علیه السلام و لا شك ان قراءته علیه السلام هی قراءة عامة المسلمین المتواترة منذ العهد الاول.
12. [1] . حجتالاسلام والمسلمين «سيد محمد شاهدى»، نماينده سازمان مدارس و حوزه‌هاى علميه در كشورهاى سنگال، موريتانى، گامبيا و گينه بيسائو با بيان اين مطلب و با اشاره به تفاوت در نحوه ارائه فعاليتهاى قرآنى در كشور سنگال و ايران، به نقل خاطره‌اى دراينباره پرداخت و گفت: يكى از دانشجويان موريتانى براى انجام مصاحبه ورودى به مركز جهانى علوم اسلامى زنگ مى‌آمد و پرسيد در حوزه علميه قم كه از مراكز قوى جهان اسلام در زمينه علوم اسلامى است چه درسى تدريس مى‌شود؟ من در پاسخ گفتم بيشتر به مباحث محتوايى و تفسيرى اهميت داده مى‌شود و هيچيك از قرائتهاى رايج در كشور شما در ايران مرسوميت ندارد و در اين مركز تنها روايت «حفص» معمول است؛ اين دانشجو پاسخ داد پس در مراكز اسلامى ايران علم وجود ندارد!

شاهدى در توضيح چنين رويكردى، كمتوجهى مسلمانان در اين كشورهاى آفريقايى به مباحث محتوايى و تفسيرى قرآن را از كاستيها و ضعفهاى اين اجتماعات اسلامى دانست.

وی در ادامه با اشاره به خاطرهای دیگر در اینباره چنین گفت: در سفری که به یکی از مناطق سنگاال داشتم جمعی از علمای اهل سنت از آنجا که احترام ویژهای به خاندان پیامبر(ص) قایالند از من خواستند که نماز را اقامهکنم دلیل این ارادت آنها این است که نماز منتسب به اهلبیت(علیهمالسالم) و امام حسین(ع) هستیم ولی از آنجا که آنان از قرائتهای مختلف در نمازشان پیرویمیکنند من از این کار امتناعکردم و نهایتا ًبهخاطر اصرار آنان پذیرفتم؛ پس از اتمام نماز یکی از علما سنی که در جمع نمازگزاران حاضربود، خطاب به من گفت: نماز شما نه به روایت «قالون» بود نه «ورش»، نه «سوسی» و نه «دوری»؛ من در پاسخ گفتم که نماز من به روایت «حفص» بود؛ وا پاسخداد که در اینجا یا باید به روایت «سوسی»، «قالون» و یا «ورش» نمازخواند.

نمایندهٔ سازمان مدارس و حوزه های علمیه در کشور سنگاال با اشاره به قرائتهای متنوع قرآنکریم در مناطق مختلف آفریقا تصریحکرد: اگر در سودان نماز را به روایت «دوری» بخوانید کسی نمازش را به شما اقتدانمیکند... . به نقل از «شیوههای قرائت قرآن؛ دغدغه اصلی مسلمانان غرب آفریقا» در سایت خبرگزاری ایکنا به آدرس:

https://iqna.ir/fa/news/1620820

13. [1] . و اما الثاني [= عدم تواتر القراءات عمن يكون قوله حجة] فقد خالف فيه الجمهور و عظم المجتهدين من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها في الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين (ص)
14. [1] . و اما حمل الحديث على سبعة أوجه من القراءات ثم التكلف في تقسيم وجوه القراءات على هذا العدد كما نقله في مجمع البيان عن بعضهم فلا وجه له مع أنه يكذبه ما رواه في الكافي بإسناده عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة. و بإسناده عن الفضيل بن يسار قال: قلت لأبي عبد اللّه عليه السلام إن الناس يقولون إن القرآن نزل على سبعة أحرف. فقال: كذبوا أعداء اللّه و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد، و معنى هذا الحديث معنى سابقه و المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحيحة واحدة الا أنه عليه السلام لما علم أنهم فهموا من الحديث الذي رووه صحة القراءات جميعا ًمع اختلافها كذّبهم. و على هذا فلا تنافي بين هذين الحديثين و شيء من أحاديث الأحرف ايضا.ً
15. [1] . و حاصل ما قدمناه: أن نزول القرآن على سبعة أحرف لا يرجع إلى معنى صحيح، فلا بدّ من طرح الرواياتالدالة عليه، و لا سيما بعد أن دلّت أحاديث الصادقين عليهم السّلام على تكذيبها، و أن القرآن. إنما نزل على حرف واحد، و ان الاختلاف قد جاء من قبل الرواة.
16. [1] . قال الامام محمد بن علي الباقر عليه السّلام: «القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة». يعني: قراءة واحدة، فان القرآن نزل بنص واحد، و انما الاختلاف في رواية ذلك النص حسب اجتهادات القراء. و قد اوضح الحديث التالي: و قال الامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: «و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد». عنى عليه السلام نفي القراءات المتداولة التي كان الناس يزعمونها متواترة عن النبي صلّى اللّه عليه و آله فانكر ذلك، حيث القرآن نزل بنص واحد. اما اختلاف اللهجات- حسبما فسرنا بها الحروف السبعة- فلا ينفيها الامام- عليه السلام- كما جاء في رواياتاخرى.
17. [1] . و من الحق إن تواتر القرآن لا يستلزم تواتر القراءات. و قد اعترف بذلك الزرقاني حيث قال: يبالغ بعضهم في الإشادة بالقراءات السبع، و يقول من زعم أن القراءات السبع لا يلزم فيها التواتر فقوله كفر، لأنه يؤدي إلى عدم تواتر القرآن جملة، و يعزى هذا الرأي إلى مفتي البلاد الأندلسية الأستاذ أبي سعيد فرج ابن لب، و قد تحمّس لرأيه كثيرا و ألف رسالة كبيرة في تأييد مذهبه. و الرد على من رد عليه، و لكن دليله الذي استند اليه لا يسلم. فإن القول بعدم تواتر القراءات السبع لا يستلزم القول بعدم تواتر القرآن، كيف و هناك فرق بين القرآن و القراءات السبع، بحيث يصح

أن يكون القرآن متواترا في غير القراءات السبع، وأ في القدر الذي اتفق عليه القرّاء و جميع. وأ في القدر الذي اتفق عليه دع ؤمن تواطؤهم على الكذب قرّاء كانوا وأ غير قرّاء. و ذكر بعضهم: ان تواتر القرآن ال يستلزم تواتر القراءات، و انه لم يقع ألحد من أئمة الأصوليين تصريح بتواتر القراءات و توقف تواتر القرآن على تواترها، كما وقع لابن الحاجب.

قال الزركشي في «البرهان»: للقرآن و القراءات حقيقتان متغايرتان، فالقرآن هو الوحي المنزل على محمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم للبيان و الاعجاز، و القراءات اختلاف ألفاظ الوحي المذكور في الحروف، و كيفيتها من تخفيف و تشديد غيرهما، و القراءات السبع متواترة عند الجمهور، و قيل بل هي مشهورة. (و قال أيضا:) و التحقيق انها متواترة عن ألأئمة السبعة. أما تواترها عن النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ففيه نظر، فإن اسنادهم بهذه القراءات السبع موجود في كتب القراءات، و هي نقل الواحد عن الواحد

18. [1] . عن أبيه عن أبي حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضي الله عنه أن رجلا كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجميا، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: 44] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فردد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود: قل: «طعام الفاجر» ، ثم قال ابن مسعود: " إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزاد في كتاب الله ما ليس فيه
19. [1] . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث [ص:55] إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلا هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} ، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.
20. [1] . حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص:312] أن ابن مسعود، أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فرددها عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر) ؟» قال: نعم. قال: «فافعل»
21. [1] . وأخرج وأبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فرددها عليه فلم يستقم به لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل

وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرىء رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه ال يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر
22. [1] . حدثنا محمد بن بشر، ومروان، حدثنا محمد بن عمرو، حدثنا أبو سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: " أنزل القرآن على سبعة أحرف، عليما، حكيما، غفورا، رحيما " (3)

تعليقه: ... وأخرجه الطبري 1/19، وابن عبد البر في "التمهيد" 8/288، والطحاوي في "شرح مشكل الآثار" (3101) من طريق محمد بن عجلان، عن سعيد بن أبي سعيد المقبري، عن أبي هريرة. ولفظه عند الطبري وابن عبد البر: "إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقرؤوا ولا حرج، ولكن ال تختموا ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة"، ولفظه عند الطحاوي: " ... فاقرؤوا ولا حرج، غير أن ال تجمعوا بين ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة".
23. [1]. حدثنا عبد الرحمن بن مهدي، حدثنا همام، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلافها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت: ألم تقرئني آية كذا وكذا؟ قال: "بلى " فقال ابن مسعود: ألم تقرئنيها كذا وكذا؟ فقال: "بلى، كلاكما محسن مجمل " قال: فقلت له: فضرب صدري،

فقال: "يا أبي بن كعب، إني أقرئت القرآن، فقلت: على حرفين، فقال: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: على ثلاثة، فقلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف، ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: غفورا رحيما، أو قلت: سميعا عليما، أو عليما سميعا فالله كذلك، ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب "
حدثنا بهز، حدثنا همام، حدثنا قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلافها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم، فذكر الحديث.

24. [1] . حدثنا أبو الوليد الطيالسي، حدثنا همام بن يحيى، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: " يا أبي، إني أقرئت القرآن فقيل لي: على حرف، أو حرفين؟ فقال الملك الذي معي: قل: على حرفين، قلت: على حرفين، فقيل لي: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: قل: على ثلاثة، قلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف "، ثم قال: " ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: سميعا عليما عزيزا حكيما، ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب "

25. [1] . لكن ثبت عن غير واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعا له ومن ثم أنكر عمر على بن مسعود قراءته حتى حين أي حتى حين وكتب إليه إن القرآن لم ينزل بلغة هذيل فأقرئ الناس بلغة قريش ولا تقرئهم بلغة هذيل وكان ذلك قبل أن يجمع عثمان الناس على قراءة واحدة قال بن عبد البر بعد أن أخرجه من طريق أبي داود بسنده يحتمل أن يكون هذا من عمر على سبيل الاختيار لا أن الذي قرأ به بن مسعود لا يجوز.

26. [1] . وروى ورقاء عن ابن أبي نجيح عن مجاهد عن ابن عباس عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ للذين آمنوا انظرونا للذين آمنوا أمهلونا للذين آمنوا أخرونا للذين آمنوا ارقبونا وبهذا الإسناد عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ كلما أضاء لهم مشوا (فيه) مروا فيه سعوا فيه كل هذه الأحرف كان يقرؤها أبي بن كعب فهذا معنى الحروف المراد بهذا الحديث والله أعلم إلا أن مصحف عثمان الذي بأيدي الناس اليوم هو منها حرف واحد وعلى هذا أهل العلم فاعلم...

27. [1] . قَالَ أَبُو عبيد: قَوْله: سَبْعَة أحرف يَعْنِي سبع لُغَات من لُغَات الْعَرَب وَلَيْسَ مَعْنَاهُ أَن يكون فِي الْحَرْف الْوَاحِد سَبْعَة أوجه هَذَا لم يسمع بِهِ قطّ وَلَكِن يَقُول: هَذِه اللُّغَات السّبع مُتَفَرِّقَة فِي الْقُرْآن فبعضه نزل بلغَة قُرَيْش وَبَعضه بلغَة هُذَيْل وَبَعضه بلغَة هوَازن وَبَعضه بلغَة أهل الْيمن وَكَذَلِكَ سَائِر اللُّغَات ومعانيها مَعَ هَذَا كُله وَاحِدَة وَمِمَّا يبين ذَلِك قَول ابْن مَسْعُود: إِنِّي [قد -] سَمِعت الْقِرَاءَة فوجدتهم متقاربين فأقرأوا كَمَا علمْتُم إِنَّمَا هُوَ كَقَوْل أحدكُم: هلّم وتعال وَكَذَلِكَ قَالَ ابْن سيرين: [إِنَّمَا هُوَ كَقَوْلِك: هلّم وتعال وَأَقْبل ثمَّ فسره ابْن سِيرِين -] فَقَالَ فِي قِرَاءَة ابْن مَسْعُود ، إِن كَانَت إِلَّا زقية وَاحِدَة /. وَفِي قراءتنا {إِن كَانَت إِلَّا صَيْحَة وَاحِدَة} وَالْمعْنَى فيهمَا وَاحِد وعَلى هَذَا سَائِر اللُّغَات

28. [1] . عن أبيه عن أبي حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضي الله عنه أن رجلا كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجميا، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: 44] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فرد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود: قل: «طعام الفاجر» ، ثم قال ابن مسعود: " إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزاد في كتاب الله ما ليس فيه "

29. [1] . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلا [ص:55] أعجميا هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.
قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} ، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

30. [1] . حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص:312] أن ابن مسعود، أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فردده عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر) ؟» قال: نعم. قال: «فافعل»
31. [1] . المؤلف: عثمان بن سعيد بن عثمان بن عمر أبو عمرو الداني (المتوفى: 444هـ) حدثنا خلف بن أحمد قال ان زياد بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن يحيى بن سلام قال حدثنا أبي عن يزيد بن إبراهيم عن محمد بن سيرين أن عبد الله بن مسعود قال نزل القرآن على سبعة أحرف كلها قد شاف كاف
32. [1] . و" الأثيم" الفاجر، قاله أبو الدرداء. وكذلك أقرأ ابن مسعود. وقال همام بن الحارث: إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم، فلما لم يفهم قال له:" طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا عبيد الله بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود الرجل" إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل لا يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل. والحجة في هذا للجاهل من أهل الزيغ، أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره، لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريبا للمتعلم، وتوطئة منه له للرجوع إلى الصواب، واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكايته رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري:" وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة، وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئا. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة الى إجازة، لأن في كلام العرب خصوصا في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابة نظمه وأساليبه، من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها، ولما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية، فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى علي بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".
33. [1] . وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فردده عليه فلم يستقم به لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل
وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرىء رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه لا يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر
34. [1] . عن الثوري، عن الأعمش، عن إبراهيم، عن همام بن الحارث، عن أبي الدرداء، أنه أقرأ رجلا {شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] قال: فقال الرجل: طعام اليتيم قال: فقال أبو الدرداء: «الفاجر»
35. [1] . حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب الشيباني، ثنا محمد بن عبد الوهاب، ثنا يعلى بن عبيد، ثنا الأعمش، عن إبراهيم، عن همام بن الحارث، عن أبي الدرداء رضي الله عنه، قال: قرأ رجل عنده {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: 44] فقال أبو الدرداء: «قل طعام الأثيم» فقال الرجل: طعام اليتيم. فقال أبو الدرداء قل: «طعام الفاجر» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه
36. [1] . حدثنا عبد الصمد، حدثنا حرب بن ثابت كان يسكن بني سليم، قال: حدثنا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه، عن جده قال: قرأ رجل عند عمر فغير عليه فقال: قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يغير علي، قال: فاجتمعنا عند النبي صلى الله عليه وسلم قال: فقرأ الرجل على النبي صلى الله عليه وسلم فقال له: " قد أحسنت "، قال: فكأن عمر وجد من ذلك، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: " اي عمر، إن القرآن كله صواب ما لم يجعل عذاب مغفرة أو مغفرة عذابا "، وقال عبد الصمد مرة أخرى وأبو ثابت من كتابه (4)

تعليقه: إسناده حسن، .. قال السندي: ... وقوله: "ما لم يجعل عذاب مغفرة": بأن يقرأ بعد: (إن الذين كفروا) : (أولئك أصحاب الجنة) أو بالعكس، والحاصل أن القراءة غير المغيرة لألصل المعنى على الوجه السبعة المنزلة جائزة، وخفي ذلك على عمر، ثم ظهر له.

وانظر لزاما ما جاء في "شرح مشكل الآثار" 8/108-134 حول موضوع القراءة بالمعنى، قلت: فقد قال: إنما كان ذلك في وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد.

37. [1]. ان عمرو بن علي، ان معاذ بن هانئ، ان حرب بن ثابت، ان إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه عن جده، وكان جده له صحبة أنه قرأ بين يدي عمر، فأخذ عليه عمر، فقال الرجل [ص:472]: والله لقد قرأت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فما غير علي، فقضى لهم أنهم اجتمعوا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرأ الرجل، فقال نبي الله: «قد أحسنت» ، وكان عمر وجد في نفسه، قال: وعرف نبي الله ذاك منه؛ فأهوى بيده إلى صدر عمر فقال: «ليقرأ الشيطان، ثالث مرات اي عمر، إن القرآن كله صواب، ما لم يجعل العذاب مغفرة، والمغفرة عذابا»

38. [1] . حدثنا زيد بن حباب، عن حماد بن سلمة، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبيه: " أن جبريل قال للنبي صلى الله عليه وسلم: اقرأ القرآن على حرف، فقال له ميكائيل: استزده، فقال: حرفين، ثم قال: استزده، حتى بلغ سبعة أحرف كلها شاف كاف كقولك: هلم وتعال، ما لم يختم آية رحمة بآية عذاب، أو آية عذاب برحمة "

39. [1] . حدثنا عفان، حدثنا حماد بن سلمة، أخبرنا علي بن زيد، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن أبي بكرة، " أن جبريل عليه السلام قال: اي محمد اقرأ القرآن على حرف، قال ميكائيل عليه السلام: استزده، فاستزاده، قال: فاقرأ على حرفين، قال ميكائيل: استزده، فاستزاده حتى بلغ سبعة أحرف، قال: كل شاف كاف ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب نحو قولك تعال وأقبل، وهلم واذهب، وأسرع وأعجل

40. [1] . حدّثنا أبو كُرَيْبٍ، قال: حدّثنا زيدُ بنُ الحُبابِ، عن حمادِ بنِ سلمةَ، عن عليِّ بنِ زيدٍ، عن عبدِ الرحمنِ بنِ أبي بَكْرَةَ، عن أبيه، قال: قال رسولُ اللّهِ صلى الله عليه وسلم: "قال جِبْرِيلُ: اقْرَإِ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ. فَقَالَ: عَلَى حَرْفَيْنِ، حَتّى بَلَغَ سَبْعَةَ أَحْرُفٍ. فَقَالَ: كُلٌّ شافٍ كافٍ ما لم تَخْتِمْ آيَةَ رحمةٍ [آيةِ عذابٍ]، أَوْ آيَةَ عذابٍ [آيةِ رحمةٍ]، كقولك: هَلُمَّ وتَعَالَ

41. [1]. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ: ان سُفْيَانُ الزَّعْفَرَانِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَحْيَى قَالَ: ان إِسْحَاقُ الْقُرَشِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «قَدْ سَمِعْتُ الْقِرَاءَةَ، عَنِ الشَّيْخِ، وَحَمْزَةُ الزَّيَّاتُ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَمَا عُلِّمْتُمْ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّنَطُّعَ وَالِاخْتِلَافَ، فَإِنَّمَا هُوَ كَقَوْلِكُمْ: هَلُمَّ، وَتَعَالَ، أَحَدِكُمْ: هَلُمَّ وأطوّل أَوْ أَطْوَلُ أَوْ أَقْرَبُ

42. [1] . المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (المتوفى: 197هـ)
قال: وحدثني الحارث بن نبهان عن أبان بن أبي عياش أن سنبر مال كرقي: {إن شاءت الليل هي أشد وطأ وأصوب قيلا}؛ قال: قلت له: وأ {أقوم قيلا}، فقال: أصوب وأقوم واحد»

43. [1] . المؤلف: أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (المتوفى: 307هـ)
حدثنا إبراهيم، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: (إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأصوب قيلا)، فقال له رجل: إنما نقرؤها {وأقوم قيلا} [المزمل: 6]، فقال: «إن أقوم، وأصوب، وأهيأ، وأشبه اذا واحد»

44. [1] . وعن الأعمش قال: سمعت أنس بن مالك يقول في قول الله - عز وجل - "وأقوم قيلا" قال: وأصدق. فقيل له: إنها تقرأ: وأقوم، فقال: أقوم وأصدق واحد.
رواه البزار، وأبو يعلى بنحوه، إلا أنه قال: وأصوب قيلا، وقال: إن أقوم وأصوب، وأهيأ، وأشبه اذا واحد، ولم يقل الأعمش سمعت أنسا، ورجال أبي يعلى رجال الصحيح، ورجال البزار ثقات. قلت: وقد تقدمت أحاديث من اذا النوع في سورها.

45. [1] . [وقد] قال الحافظ أبو يعلى الموصلي: حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: "إن ناشئة الليل هي أشد وطئا

أوصوب قيال" فقال له رجل: إنما نقرؤها {وأقوم قيال} فقال له: إن أصوب وأقوم وأهيأ وأشباه هذا واحد.

46. [1] . وعن الأعمش قال: قرأ أنس بن مالك إن ناشئة الليل هي أشد وطئا وأصوب قيال فقيل له: وأقوم قيال فقال: أقوم وأصوب وأهيأ: سواء. قال أبو بكر الأنباري: وقد تارمى ببعض هؤلاء الزائغين إلى أن قال: من قرأ بحرف يوافق معنى حرف من القرآن فهو مصيب، إذا لم يخالف معنى ولم يأت بغير ما أراد الله وقصد له، واحتجوا بقول أنس هذا. وهو قول لا يعرج عليه ولا يلتفت إلى قائله، لأنه ولو قرأ بألفاظ تخالف ألفاظ القرآن إذا قاربت معانيها واشتملت على عامتها، لجاز أن يقرأ في موضع الحمد لله رب العالمين [الفاتحة: 2]: الشكر للباري لمكل المخلوقين، ويتسع الأمر في هذا حتى يبطل لفظ جميع القرآن، ويكون التالي له مفتريا على الله عز وجل، كاذبا على رسوله صلى الله عليه وسلم وقال حجة لهم في قول ابن مسعود: نزل القرآن على سبعة أحرف، إنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال وأقبل، لأن هذا الحديث يوجب أن القراءات المأثورة المنقولة بالأسانيد الصحاح عن النبي صلى الله عليه وسلم إذا اختلفت ألفاظها، واتفقت معانيها، كان ذلك فيها بمنزلة الخلاف في هلم، وتعال، وأقبل، فأما ما لم يقرأ به النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه وتابعوهم رضي الله عنهم، فإنه من أورد حرفا منه في القرآن بهت ومال وخرج من مذهب الصواب. قال أبو بكر: والحديث الذي جعلوه قاعدتهم في هذه الضلالة حديث لا يصح عن أحد من أهل العلم، لأنه مبني على رواية الأعمش عن أنس، وهو مقطوع ليس بمتصل فيؤخذ به، من قبل أن الأعمش رأى أنسا ولم يسمع منه.

47. [1] . ويونس بن محمد: حدثنا أبو أويس: سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث، قال: إن هذا يجوز في القرآن ، فكيف به في الحديث؟ إذا أصيب معنى الحديث، ولم يحل به حرام، ولم يحرم به حلال، فلا بأس، وذلك إذا أصيب معناه.

48. [1] . وقال يونس بن محمد المؤدب: ثنا أبو أويس سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث قال: هذا يجوز في القرآن فكيف به في الحديث إذا أصيب معنى الحديث فلا بأس.

49. [1] . وقال يونس بن محمد المؤدب حدثنا أبو أويس سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث قال هذا لا يجوز في القرآن فكيف في الحديث إذا أصبت معنى الحديث فلا بأس.

50. [1] . واصل بن عطاء أبو حذيفة المخزومي مولاهم ... وقيل: كان يجيز التلاوة بالمعنى، وهذا جهل.

51. [1] . واصل بن عطاء ، أَبُو حذيفة الْبَصْرِيّالغزال.... وكان يجيز القراءة بالمعنى، وهذه جراءة على كتاب الله العزيز.

52. [1] . أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: 606هـ)
المسألة الرابعة: مذهب أبي حنيفة أن قراءة القرآن بالمعنى جائز، واحتج عليه بأنه نقل أن ابن مسعود كان يقرئ رجلا هذه الآية فكان يقول: طعام اللئيم، فقال قل طعام الفاجر، وهذا الدليل في غاية الضعف على ما بيناه في أصول الفقه.

53. [1] . وذهب أبو حنيفة إلى جواز قراءة القرآن في الصلاة بالفارسية وبأي لسان آخر، لقوله تعالى: {إنه لفي زبر الأولين} ، ولم يكن فيها بهذا النظم، وقوله تعالى: {إن هذا لفي الصحف الأولى صحف إبراهيم وموسى} ، فصحف إبراهيم كانت بالسريانية، وصحف موسى بالعبرانية دل على كون ذلك قرآنا؛ لأن القرآن هو النظم والمعنى جميعا حيث وقع الإعجاز بهما، إلا أنه لم يجعل النظم ركنا لازما في قراءة الصلاة خاصة رخصة؛ لأنها ليست بحالة الإعجاز، وقد جاء التخفيف في قراءة التوالة لقول النبي صلى الله عليه وسلم: إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فكذا هنا.
وذهب أبو يوسف ومحمد بن الحسن صاحبا أبي حنيفة إلى أنه لا تجوز القراءة بغير العربية إذا كان يحسن العربية؛ لأن القرآن اسم لمنظوم عربي لقول الله تعالى: {إنا جعلناه قرآنا عربيا} ، وقال تعالى: {إنا أنزلناه قرآنا عربيا} ، والمراد نظمه، ولأن المأمور به قراءة القرآن، وهو اسم للمنزل باللفظ العربي المنظوم هذا النظم الخاص المكتوب

في المصاحف المنقول إلينا نقل متواترا، والأعجمي إنما يسمى قرآنا مجازا وإذا صح نفي اسم القرآن عنه.
والفتوى عند الحنفية على قول الصاحبين، ويروى رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.
قال الشلبي نقل عن العيني: صح رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.
وقد اتفق الثلاثة - أبو حنيفة وصاحباه - على جواز القراءة بالفارسية وصحة الصلاة عند العجز عن القراءة بالعربية

54. [1] . المؤلف: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: 676هـ)
وقال أبو حنيفة تجوز وتصح به الصلاة مطلقا وقال أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر واحتج لأبي حنيفة بقوله تعالى (قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحي إلي هذا القرآن لأنذركم به) قالوا والعجم ال يعقلون الإنذار إ ال بترجمته وفي الصحيحين إن النبي صلى الله عليه وسلم قال " أنزل القرآن على سبعة أحرف " وعن سلمان الفارسي رضي الله عنه أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية وألنه ذكر فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام وقياسا على جواز ترجمة حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقياسا على جواز التسبيح بالعجمية واحتج أصحابنا بحديث عمر بن الخطاب... وأما الجواب عن الآية الكريمة فهو أن الإنذار يحصل ليتم به وإن نقل إليهم معناه وأما الجواب عن الحديث فسبع لغات للعرب وألنه يدل على أنه ال يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان ومعلوم أنها تزيد على سبعة وعن فعل سلمان أنه كتب تفسيرها ال حقيقة الفاتحة وعن الإسلام ....

55. [1] . محمود خطاب السُّبْكي (1274 - 1352 هـ = 1857 - 1933 م)
فإن أتي بترجمته في صلاة بدل عن القراءة لم تصح صلاته سواء أحسن القراءة أم ال (وبه قال) جماهير العلماء منهم مالك وأحمد وداود (وقال أبو حنيفة) تجوز وتصح به الصلاة مطلقا (وقال) أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر (واحتج) لأبي حنيفة بقوله الله تعالى "قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحي إليّ هذا القرآن لأنذركم به" قال والعجم ال يعقلون الإنذار إ ال بترجمته (وفي الصحيحين) أن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم قال أنزل القرآن على سبعة أحرف (وعن) سلمان الفارسي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية (وألنه ذكر) فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام (وقياسا) على جواز ترجمة حديث النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم (وقياسا) على جواز التسبيح بالعجمية (واحتج) أصحابنا بحديث عمر .... (وأما الجواب) عن الحديث فسبع لغات للعرب. وألنه يدل على أنه ال يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان. ومعلوم أنها تزيد على سبعة (والجواب عن) فعل سلمان أنه كتب تفسيرها ال حقيقة الفاتحة ...

56. [1] . المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (المتوفى: 197هـ)
139 - قيل لمالك: أفترى أن أقرأ بمثل [ما] قرأ عمر بن [ص:61] الخطاب: فامضوا إلى ذكر الله، قال: ذلك جائز؛ وقال رسول الله: أنزل [القرآن] على سبعة أحرف، فاقرؤوا منه ما تيسر منه، مثل تعلمون، ويعلمون.
قال مالك: والرأي باختلافهم في مثل هذا بأس؛ قال: وقد كان الناس لهم مصاحف وألسنة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف.

57. [1] . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ الرجل [ص:55] أعجميا هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرأ كذلك.
قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجل: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

58. [1] . ومن العجب أن جمهرة من المعارضين لنا وهم المالكيون قد صح عن صاحبهم ما ان
المهلب بن أبي صفرة الأسدي التميمي قال ابن منان ان ابن مسرور ان يحيى ان يونس
بن عبد الأعلى ان ابن وهب حدثني ابن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود الرجل {إن شجرة
الزقوم * طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر
قال ابن وهب قلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعا فقيل لمالك أفترى
أن يقرأ بمثل ما أقرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قال مالك ذلك جائز قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقرؤوا منه ما تيسر مثل
تعلمون ويعلمون قال مالك ال أرى في اختلافهم في مثل هذا بأسا ولقد كان الناس ولهم
مصاحف والستة الذين أوصى لهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف قال أبو محمد فكيف
يقولون مثل هذا أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا كل بائقة في
القرآن وأمنوا من هذا في خلافهم صاحبهم في أعظم الأشياء وهذا إسناد عنه في غاية
الصحة وهم أمام أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصدا إلى الخير ولو أن أمرا ثبت على
هذا وجاز بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن
بخلاف هذا لكان كافرا ونعوذ بالله من الضلال قال أبو محمد فبطل ما قاله في الإجماع
وأوضح بيان والحمد لله رب العالمين

59. [1] . المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري
القرطبي (المتوفى: 463هـ)
ذكر ابن وهب في كتاب الترغيب من جامعه قال قيل لمالك أترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر
بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله فقال ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقرأوا منه ما تيسر ومثل ما تعلمون ويعلمون وقال مالك
ال أرى باختلافهم في مثل هذا بأسا قال وقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين
أوصى إليهم عمر بن الخطاب رضي الله عنهم كانت لهم مصاحف قال ابن وهب وسألت مالك
عن مصحف عثمان بن عفان قال لي ذهب قال أخبرني مالك بن أنس قال أقرأ عبد الله بن
مسعود رجل إن شجرة الزقوم طعام الأثيم فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن
مسعود طعام الفاجر فقلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعا - قال أبو عمر
معناه عندي أن يقرأ به في غير الصلاة وإنما ذكرنا ذلك عن مالك تفسيرا لمعنى الحديث
وإنما لم تجز القراءة به في الصلاة لأن ما عدا مصحف عثمان فلا يقطع عليه وإنما يجري
مجرى السنن التي نقلها الآحاد لكن ال يقدم أحد على القطع في رده وقد روى عيسى عن
ابن القاسم في المصاحف بقراءة ابن مسعود قال أرى أن يمنع الإمام من بيعه ويضرب من
أقرأ به ويمنع ذلك وقد قال مالك من أقرأ في صلاته بقراءة ابن مسعود وأ غيره من
الصحابة مما يخالف المصحف لم يصل وراءه وعلماء المسلمين مجمعون على ذلك إلا قوما
شذوا ال يعرج عليهم منهم الأعمش سليمان بن مهران وهذا كله يدل على أن السبعة
الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي
جمع عليه عثمان المصحف

60. [1] . [ص:274] قال: فإذ كان الله لرأفته بخلقه أنزل كتابه على سبعة أحرف، معرفة منه
بأن الحفظ قد يزل، ليحل لهم قراءته وإن اختلف اللفظ فيه، ما لم يكن في اختلافهم
إحالة معنى: كان ما سوى كتاب الله وأولى أن يجوز فيه اختلاف اللفظ ما لم يحل معناه.
وكل ما لم يكن فيه حكم، فاختلاف اللفظ فيه ال يحيل معناه. [ص:275] وقد قال بعض
التابعين: قيت أناسا من أصحاب رسول الله، اجتمعوا في المعنى واختلفوا علي في
اللفظ، فقلت لبعضهم ذلك، فقال: ال بأس ما لم يحيل المعنى.

61. [1] . باب في التشهد
حدثنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي، أخبرنا الثقة، عن الليث بن سعد، عن أبي الزبير،
عن سعيد، وطاوس، عن ابن عباس قال: " كان النبي صلى الله عليه وسلم يعلمنا
التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن، فكان يقول: التحيات المباركات الصلوات
الطيبات لله، السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته، السلام علينا وعلى عباد الله
الصالحين، أشهد أن ال إله إل الله، وأن محمدا رسول الله " قال الربيع: هذا حدثنا به يحيى
بن حسان. قال الشافعي: وقد روى أيمن بن نابل بإسناد له، عن جابر، عن النبي عليه

السلام تشهدا يخالف هذا في بعض حروفه. وروى البصريون عن أبي موسى عن النبي عليه السلام حديثا يخالفهما في بعض حروفهما. وروى الكوفيون عن ابن مسعود في التشهد حديثا يخالفهما كلها في بعض حروفها، فهي مشتبهة متقاربة، واحتمل أن تكون كلها ثابتة، وأن يكون رسول الله يعلم الجماعة والمنفردين التشهد، فيحفظ أحدهم على لفظ، ويحفظ الآخر على لفظ يخالفه، ال يختلفان في معنى أنه إنما يريد به تعظيم الله جل ثناؤه وذكره، والتشهد والصلاة على النبي، فيقر النبي كل على حفظ، وإن زاد بعضهم على بعض، أو لفظها بغير لفظه؛ لأنه ذكر. وقد اختلف بعض أصحاب النبي في بعض لفظ القرآن عند رسول الله، ولم يختلفوا في معناه فأقرهم. وقال: «هكذا أنزل، إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقرءوا ما تيسر منه» ، فما سوى القرآن من الذكر أولى أن يتسع هذا فيه، إذا لم يختلف المعنى. قال: وليس لأحد أن يعمد أن يكفف عن قراءة حرف من القرآن إلا بنسيان، وهذا في التشهد وفي جميع الذكر أخف، وإنما قلنا بالتشهد الذي روي عن ابن عباس؛ لأنه أتمها، وأن فيه زيادة على بعضها؛ المباركات.

62. [1] . . البته منحصر به این افراد نیست؛ بلکه اینها مشاهیر آن زمانند؛ وگرنه دیگرانی هم بوده‌اند مانند عبدالله بن مبارک بن واضح (۱۸۱-۱۱۸):
أخبرنا محمد بن أحمد بن يعقوب، أنا محمد بن نعيم الضبي , قال: سمعت أبا الحسن أحمد بن محمد العنزي يقول: سمعت عثمان بن سعيد الدارمي , يقول: سمعت نعيم بن حماد , يقول " ما رأيت ابن المبارك يقول قط: حدثنا , كأنه يرى أخبرنا أوسع , وكان ال يرد على أحد حرفا إذا قرأ " (الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي (ص285)

63. [1] . ذهب ابوحنیفه الی جواز قرائه القرآن فی الصلاه بالفارسیه و بأی لسان آخر لقول الله ... و لقول النبی لت القرآن نزل علی سبعه احرف.

64. [1] . و" الأثيم" الفاجر، قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأ وه وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلا" إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم، فلما لم يفهم قال له:" طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلا" إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل ال يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل. والحجة في هذا للجاهل من أهل الزيغ، أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره، لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريبا للمتعلم، وتوطئة منه له للرجوع إلى الصواب، واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكايته رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري:" وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة، وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئا. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة الكل إجازة، لأن في كلام العرب خصوصا في القرآن الذي وهو معجز بفصاحته وغرابة نظمه وأساليبه، من لطائف المعاني والأغراض ما ال يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها، وما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية، فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى علي بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية"

65. [1] . وذهب آخرون فيما ذكر لنا ابن أبي عمران إلى أن معنى سبعة أحرف سبع لغات ; لأنه قد ذكر في القرآن غير شيء بلغات مختلفة من لغات العرب , ومنه ما ذكر بما ليس من لغاتهم غير أنه عرب فدخل في لغتهم، مثل {طور سينين} [التين: 2] ، فأنزل القرآن على تلك الأحرف كلها، بعضه على هذا الحرف، وبعضه على الحرف الآخر، فقيل: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أي أنزل القرآن كله على تلك السبعة الأحرف. قال أبو جعفر: فتأملنا نحن هذا الباب [ص:117] فيه إن شاء الله، فوجدنا الله عز وجل قد قال في كتابه: {وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم} [إبراهيم: 4] . فأعلمنا الله أن الرسل إنما تبعث بألسن قومها، ال بألسن سواها، وعقلنا بذلك أن

اللسان الذي بعث .... فعقلنا بذلك أن قومه الذين بعثه الله عز وجل بلسانهم هم قريش دون من سواهم، وكان صلى الله عليه وسلم يقرأ ما ينزل عليه من القرآن باللسان الذي ذكرنا على أهل ذلك اللسان وعلى من سواهم من الناس من أهل الألسن العربية التي تخالف ذلك اللسان وعلى من سواهم ممن ليس من العرب ممن دخل في دينه كسلمان الفارسي، وكمن سواه ممن صحبه وآمن به وصدقه، وكان أهل لسانه أميين لا يكتبون إلا القليل [ص:118] منهم كتابا ضعيفا , وكان يشق عليهم حفظ ما يقرؤه عليهم بحروفه التي يقرؤه بها عليهم، ولا يتهيأ لهم كتاب ذلك وتحفظهم إياه ; لما عليهم في ذلك من المشقة. وإذا كان أهل لسانه في ذلك كما ذكرنا كان من ليس من أهل لسانه من بعد أخذ ذلك عنه بحروفه أوكد , وكان عذرهم في ذلك أبسط ; لأن من كان على لغة من اللغات ثم أراد أن يتحول عنها إلى غيرها من اللغات لم يتهيأ ذلك له إلا بالرياضة الشديدة والمشقة الغليظة، وكانوا يحتاجون إلى حفظ ما قد تلاه عليهم صلى الله عليه وسلم مما أنزله الله عز وجل عليه من القرآن ; ليقرءوه في صلاتهم، وليعلموا به شرائع دينهم، فوسع عليهم في ذلك أن يتلوه بمعانيه , وإن خالفت ألفاظهم التي يتلونه بها ألفاظ نبيهم صلى الله عليه وسلم التي قرأه بها عليهم، فوسع لهم في ذلك بما ذكرنا، والدليل على ما وصفنا من ذلك أن عمر بن الخطاب وهشام بن حكيم بن حزام رضي الله عنهما، وهما قرشيان، لسانهما لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي به نزل القرآن عليه، قد كانا اختلفا فيما قرأ به سورة الفرقان حتى قرآها على رسول النبي الله عليه وسلم، فكان من قوله لهما ما قد روي في حديث يعود إلى عمر بن الخطاب رضي الله عنه.

66. [1] . قال أبو جعفر: فكان في هذا الحديث ما قد دل على أن السبعة الأحرف هي السبعة التي ذكرنا , وأنها مما لا يختلف معانيها , وإن اختلفت الألفاظ التي يتلفظ بها وأن ذلك كان توسعة من الله عز وجل عليهم لضرورتهم إلى ذلك وحاجتهم إليه , وإن كان الذي نزل على النبي صلى الله عليه وسلم إنما نزل بألفاظ واحدة. ومن ذلك ما قد روي عن ابن عباس رضي الله عنهما، مما قد حمله ابن شهاب على المعنى الذي حملناه نحن عليه.

حدثنا يونس قال: أنبأنا ابن وهب قال: أخبرني يونس بن يزيد، عن ابن شهاب قال: حدثني عبيد الله بن عبد الله، أن ابن عباس رضي الله عنهما حدثه، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: " أقرأني جبريل صلى الله عليه وسلم على حرف واحد، فراجعته، فلم أزل أستزيده فيزيدني حتى انتهى إلى سبعة أحرف ".

قال ابن شهاب: بلغني أن تلك السبعة الأحرف إنما تكون في [ص:125] الأمر الذي يكون واحدا لا يختلف في حلال ولا حرام. قال أبو جعفر: وكانت هذه السبعة للناس في هذه الحروف في عجزهم عن أخذ القرآن على غيرها مما لا يقدرون عليه، لما قد تقدم ذكرنا له في هذا الباب، وكانوا على ذلك حتى كثر من يكتب منهم , وحتى عادت لغاتهم إلى لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرءوا بذلك على تحفظ القرآن بألفاظه التي نزل بها، فلم يسعهم حينئذ أن يقرأوه بخلافها، وبان بما ذكرنا أن تلك السبعة الأحرف إنما كانت في وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد. وقد روي من حديث أبي في المعنى الذي ذكرنا ما فيه زيادة على حديثه الذي رويناه قبل هذا

67. [1]. وأَخْبَرَنَا أَبُو زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، نا أَبُو بَكْرِ بْنُ دَارِمٍ بِالْكُوفَةِ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِسْحَاقَ، ثنا عُبَيْدُ يَعِيشَ، ثنا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، عَنْ هِشَامٍ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ، عَنْ عُبَيْدَةَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: " نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فَهُوَ كَقَوْلِكَ: أَعْجِلْ أَسْرِعْ"، وَرَوَاهُ سُفْيَانُ، وَشُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، وَزَادَ فِيهِ: وَأَقْبِلْ، وَذَهَبَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مِنْهُمْ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَيْمَةَ إِلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ أَنْ يَقُولَ: «عَلِيمًا حَكِيمًا»، «غَفُورًا رَحِيمًا»، «سَمِيعًا بَصِيرًا» مَا هُوَ مِنْ أَسَامِي الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمَا بَدَلَ الْآخَرِ مَا لَمْ يَخْتِمْ آيَةَ رَحْمَةٍ بِآيَةِ عَذَابٍ، أَوْ آيَةَ عَذَابٍ بِآيَةِ رَحْمَةٍ.

68. [1] . أخبرنا محمدُ بنُ عبدِ الله الأصبهانيُّ المقرئُ، قال: أخبرنا أبو عليٍّ الحسنُ بنُ صافي الصّفّارُ، أنّ عبدَ الله بنَ سليمانَ حدّثهم، قال: حدّثنا أبو الطّاهرِ، قال: سألتُ سفيانَ بنَ عُيينةَ عن اختلافِ قراءةِ المدَنيّين والعِرَاقيّينَ، هل تدخُلُ في السبعةِ

الأحرف؟ فقال: لا، وإنّما السبعة الأحرف كقولهم: هلمّ، أقبل، تعال. أي ذلك قُلْتَ أجزأك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ: ومعنى قول سفيان هذا أن الاختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة. وبه قال محمد بن جرير الطبري.

69. [1] . المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: 463هـ)

وهذا كله يدلك على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد وخلف بن القاسم بن سهل قال أنبأنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرىء قال حدثنا أبو علي الأصبهاني المقرىء قال حدثنا أبو علي الحسين بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرىء ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة وبه قال محمد بن جرير الطبري

70. [1] . المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: 463هـ)

فهذا معنى السبعة الأحرف المذكورة في الأحاديث عند جمهور أهل الفقه والحديث ومصحف عثمان (رضي الله عنه) الذي بأيدي الناس هو منها حرف واحد

ذكر بن أبي داود قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءات المدنيين والعراقيين اليوم هل تدخل في الأحرف السبعة فقال لا إنما السبعة الأحرف كقولك أقبل هلم تعالى أي ذلك قلت أجزأك

قال أبو الطاهر وقاله بن وهب وبه قال محمد بن جرير الطبري

71. [1] . المؤلف : أبو القاسم شهاب الدين عبد الرحمن بن إسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي المعروف بأبي شامة (المتوفى : 665هـ)

"قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني (3) المقرئ: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم، أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزاك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب. قال أبو بكر الأصبهاني: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري" .

تعليقه: (3) هو المعروف بابن أشتة، أستاذ كبير وعالم بالقراءات والعربية، له مؤلفات، منها "المفيد" في شواذ القراءات، توفي سنة 360هـ "غاية النهاية 2، ص184".

72. [1] . المؤلف: أحمد بن علي بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي، تقي الدين المقريزي (المتوفى: 845هـ)

وهذا كله يدلك على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد ابن ثابت الذّي جمع عليه عثمان المصاحف.

وذكر من حديث محمد بن عبد اللّه الأصبهاني المقرئ، حدثنا أبو علي الحسن ابن صافي الصفّار، أن عبد اللّه بن سليمان قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن الاختلاف في قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف: كقولهم: أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزأك، قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر بن عبد اللّه الأصبهاني المقرئ: ومعنى سفيان هذا: إن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري.

73. [1] . المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: 852هـ)
قال أبو شامة: و قد اختلف السلف في الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن هل هي مجموعة في المصحف الذي بأيدي الناس اليوم أو ليس فيه إلا حرف واحد منها؟ مال ابن الباقلاني الى الأول، و صرح الطبري و جماعة بالثاني و هو المعتمد. وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أي ذلك قلت أجزأك قال وقال لي بن وهب مثله والحق أن الذي جمع في المصحف هو المتفق على إنزاله المقطوع به المكتوب بأمر النبي صلى الله عليه وسلم وفيه بعض ما اختلف فيه الأحرف السبعة لا جميعها كما وقع في المصحف المكي تجري من تحتها الأنهار في آخر براءة وفي غيره بحذف من وكذا ما وقع من اختلاف مصاحف الأمصار من عدة واوات ثابتة في بعضها دون بعض وعدة ها آت وعدة لا مات ونحو ذلك وهو محمول على أنه نزل بالأمرين معا وأمر النبي صلى الله عليه وسلم بكتابته لشخصين أو أعلم بذلك شخصا واحدا وأمره بإثباتهما على الوجهين وما عدا ذلك من القراءات مما لا يوافق الرسم فهو مما كانت القراءة جوزت به توسعة على الناس وتسهيلا فلما آل الحال إلى ما وقع من الاختلاف في زمن عثمان وكفر بعضهم بعضا اختاروا الاقتصار علىاللفظ المأذون في كتابته وتركوا الباقي قال الطبري وصار ما اتفق عليه الصحابة من الاقتصار كمن اقتصر مما خير فيه على خصلة واحدة لأن أمرهم بالقراءة على الأوجه المذكورة لم يكن على سبيل الإيجاب بل على سبيل الرخصة قلت ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم في حديث الباب فاقرءوا ما تيسر منه وقد قرر الطبري ذلك تقريرا أطنب فيه ووهى من قال بخلافه ووافقه على ذلك جماعة منهم أبو العباس بن عمار في شرح الهداية وقال أصح ما عليه الحذاق أن الذي يقرأ الآن بعض الحروف السبعة المأذون في قراءتها لا كلها وضابطه ما وافق رسم المصحف فأما ما خالفه مثل أن تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج ومثل إذا جاء فتح الله والنصر فهو من تلك القراءات التي تركت إن صح السند بها ولا يكفي صحة سندها في إثبات كونها قرآنا ولا سيما والكثير منها مما يحتمل أن يكون من التأويل الذي قرن إلى التنزيل فصار يظن أنه منه
قد أخرج بن أَبي دَاوُدَ في الْمَصَاحِفِ عَنْ أَبي الطَّاهِرِ بن أبي السَّرْحْ قَالَ سَأَلت بن عُيَيْنَةَ عَنِ اخْتِلَافِ قِرَاءَةِ الْمَدَنِيِّينَ وَالْعِرَاقِيِّينَ هَلْ هِيَ الْأَحْرُفُ السَّبْعَةُ قَالَ لَا وَإِنَّمَا الْأَحْرُفُ السَّبْعَةُ مِثْلُ هَلُمَّ وَتَعَالَ وَأَقْبِلْ أَيَّ ذَلِكَ قلت أجزأك قَالَ وَقَالَ لي بن وَهْبٍ مِثْلَهُ).
74. [1] . 20- حدثني محمد بن عبد الله بن أبي مخلد الواسطي، ويونس بن عبد الأعلى الصدفي، قالا حدثنا سفيان بن عيينة، عن عبيد الله، أخبره أبوه: أن أم أيوب أخبرته أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أيها قرأت أصبت (1) .
تعليقة (1) الحديث 20- رواه أحمد في المسند (6: 433، 462-463 من طبعة الحلبي) ، عن سفيان بن عيينة، بهذا الإسناد. ونقله ابن كثير في فضائل القرآن: 64 عن المسند، وقال: "وهذا إسناد صحيح، ولم يخرجه أحد من أصحاب الكتب الستة". ونقله الهيثمي في مجمع الزوائد 7: 154، وقال: "رواه الطبراني، ورجاله ثقات". فقصر إذ لم ينسبه للمسند أولا. ولفظ المسند "أيها قرأت أجزأك". ولفظ الطبراني موافق للفظ الطبري هنا. و"عبيد الله"، في الإسناد: هو عبيد الله بن أبي يزيد المكي، وهو ثقة معروف. وأبوه "أبو يزيد المكي": ذكره ابن حبان في الثقات. وسيأتي الحديث مكررا، برقمي: 23، 24.
75. [1] . قَالَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَائِنَا كَالدَّاوُدِيِّ وَابْنِ أَبِي صُفْرَةَ وَغَيْرِهِمَا: هَذِهِ الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتِي تُنْسَبُ لِهَؤُلَاءِ الْقُرَّاءِ السَّبْعَةِ، لَيْسَتْ هِيَ الْأَحْرُفَ السَّبْعَةَ الَّتِي اتَّسَعَتِ الصَّحَابَةُ فِي الْقِرَاءَةِ بِهَا، وَإِنَّمَا هِيَ رَاجِعَةٌ إِلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ السَّبْعَةِ، وَهُوَ الَّذِي جَمَعَ عَلَيْهِ عُثْمَانُ الْمُصْحَفَ، ذَكَرَهُ ابْنُ النَّحَّاسِ وَغَيْرُهُ.
76. [1] . وَلَمَّا خَصَّ اللَّهُ تَعَالَى بِحِفْظِهِ مَنْ شَاءَ مِنْ أَهْلِهِ أَقَامَ لَهُ أَئِمَّةً ثِقَاتٍ تَجَرَّدُوا لِتَصْحِيحِهِ وَبَذَلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي إِتْقَانِهِ وَتَلَقَّوْهُ مِنَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حَرْفًا حَرْفًا، لَمْ يُهْمِلُوا مِنْهُ حَرَكَةً وَلَا سُكُونًا وَلَا إِثْبَاتًا وَلَا حَذْفًا، وَلَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ فِي شَيْءٍ مِنْهُ شَكٌّ وَلَا وَهْمٌ، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ حَفِظَهُ كُلَّهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَفِظَ أَكْثَرَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَفِظَ بَعْضَهُ، كُلُّ ذَلِكَ فِي

زَمَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -. وَقَدْ ذَكَرَ الْإِمَامُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَّامٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِهِ فِي الْقِرَاءَاتِ: مَنْ نُقِلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الْقِرَاءَةِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَغَيْرِهِمْ، فَذَكَرَ مِنَ الصَّحَابَةِ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَسَعْدًا، وَابْنَ مَسْعُودٍ، وَحُذَيْفَةَ، وَسَالِمًا، وَأَبَا هُرَيْرَةَ، وَابْنَ عُمَرَ، وَابْنَ عَبَّاسٍ، وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ، وَابْنَهُ عَبْدَ اللَّهِ، وَمُعَاوِيَةَ، وَابْنَ الزُّبَيْرِ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ السَّائِبِ، وَعَائِشَةَ، وَحَفْصَةَ، وَأُمَّ سَلَمَةَ، وَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، وَذَكَرَ مِنَ الْأَنْصَارِ أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، وَأَبَا الدَّرْدَاءِ، وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، وَأَبَا زَيْدٍ، وَمُجَمِّعَ بْنَ جَارِيَةَ، وَأَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ.

77. [1] . أخبرنا أبو معاوية الضرير، أخبرنا الأعمش عن أبي ظبيان عن ابن عبّاس قال: أيّ القراءتَين تعدُّون أوْلى؟ قال: قلنا قراءة عبد الله! فقال: إنّ رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، كان يُعْرَضُ عليه القرآنُ في كلّ رمضان مرّةً إلاّ العام الذّى قُبض فيه فإنّه عُرض عليه مرّتين، فحضره عبدُ الله بن مسعود فشهد ما نسخ منه وما بدّل.

أخبرنا يحيَى بن عيسى الرّمْليّ عن سفيان عن الأعْمش عن أبي الضّحَى عن مسرُوق قال: قال عبد الله ما أُنزلت سورةٌ إلاّ وأنا أعلمُ فيما نزلت، ولو أعلم أنّ أحدًا أعلمُ منى بكتاب الله تبَلغه الإبلُ أو المطايا لأتيْتَهُ.

أخبرنا أبو معاوية الضرير، أخبرنا الأعمش عن إبراهيم قال: قال عبدُ الله: أخذتُ من في رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، بضْعًا وسبعين سورة.

أخبرنا وهب بن جرير بن حازم قال: أخبرنا شعبة عن إبراهيم بن مهاجر عن إبراهيم عن عبد الله وأخبرنا الفضل بن دُكين أبو نُعيم، أخبرنا أبو الأحوص عن سعيد بن مسروق عن أبي الضّحَى عن عبد الله قال: قال لي رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -: اقرأ عليّ! فقلت: كيف أقرأ عليك وعليك أُنزل؟ قال: إنّى أُحبّ! وقال وهب في حديثه: إنّى أشتهى أن أسمعه من غيرى! قال: فقرأتُ عليه سورة النساء حتى إذا بلغتُ: {فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا} [سورة النساء: 41]: قال أبو نُعيم في حديثه: فقال لي حسْبُكَ! وقالا جميعًا: فنظرتُ إليه وقد اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَا النّبيّ، - صلى الله عليه وسلم -، وقال: مَنْ سرّه أن يقرأ القرآن غضًّا كما نزل فلْيَقْرأهُ قراءةَ ابن أمّ عبد.

78. [1] . أخبرنا عفّان بن مسلم، أخبرنا عبد الواحد بن زياد، أخبرنا سليمان الأعمش عن شقيق بن سلمه قال: خطبنَا عبد الله بن مسعود حين أُمر في المصاحف بما أُمر، قال فذكر الغلول فقال: إنّه مَنْ يَغُلّ يأتِ بما غَلّ يوْمَ القيامَةِ، فغَلّوا المصاحفَ، فلأن أقرأ عَلى قراءةِ مَنْ أحِبّ أحَبّ إليّ من أن أقرأَ على قراءة زيد بن ثابت، فوالّذى لا إلهَ غيره لقد أخذتُ من في رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، بضعًا وسبعين سورة، وزيد بن ثابت غلام له ذؤابتان يلعب مع الغلمان. ثمّ قال: والّذى لا إله غيره لو أعلم أحدًا أعلم بكتاب الله منّى تبلغه الإبلُ لأتيْتُهُ. قال: ثمّ ذهب عبدُ الله قال فقال شقيق: فقعدت في الحلَق وفيهم أصحاب رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، وغيرهم فما سمعتُ أحدًا ردّ عليه ما قال»

79. [1] . حَدَّثَنا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ كَرِهَ لِزَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ نَسْخَ الْمَصَاحِفِ فَقَالَ: " يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أُعْزَلُ عَنْ نَسْخِ [كِتَابِ] الْمَصَاحِفِ وَتَوَلَّاهَا رَجُلٌ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْلَمْتُ وَإِنَّهُ لَفِي صُلْبِ أَبِيهِ كَافِرًا [يُرِيدُ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ] [ص:81] . وَكَذَلِكَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَوْ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اكْتُمُوا الْمَصَاحِفَ الَّتِي عِنْدَكُمْ، وَغُلُّوهَا فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: {وَمَنْ يَغْلُلْ} [سورة: آل عمران، آية رقم: 161] يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَالْقُوا اللَّهَ بِالْمَصَاحِفِ قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ ذَلِكَ: كَرِهَهُ مِنْ مَقَالَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ رِجَالٌ أَفَاضِلُ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ[آله و] سَلَّمَ [قَالَ ابْنُ أَبِي دَاوُدَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ بَدْرِيٌّ وَذَاكَ لَيْسَ هُوَ بِبَدْرِيٍّ وَإِنَّمَا وَلَّوْهُ لِأَنَّهُ كَاتِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ[آله و] سَلَّمَ]

80. [1] . حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ خُمَيْرِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ، يَقُولُ: «إِنِّي غَالٌّ مُصْحَفِي، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَغُلَّ مُصْحَفًا فَلْيَفْعَلْ، فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ {وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} وَلَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعِينَ سُورَةً، وَإِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لَصَبِيٌّ مِنَ الصِّبْيَانِ، فَأَنَا أَدَعُ مَا

أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»

81. [1] . أَخْبَرَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ، أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ الأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: خَطَبَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ حِينَ أُمِرَ فِي الْمَصَاحِفِ بِمَا أُمِرَ. قَالَ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَقَالَ: إِنَّهُ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَغُلُّوا الْمَصَاحِفَ. فَلأَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ مَنْ أُحِبُّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ زَيْدِ بْنِ ثابت. فو الذي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِيِّ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً. وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ غُلامٌ لَهُ ذُؤَابَتَانِ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَوْ أَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنِّي تَبْلُغُهُ الإِبِلُ لأَتَيْتُهُ. قَالَ: ثُمَّ ذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ شَقِيقٌ: فَقَعَدْتُ فِي الْحِلَقِ وَفِيهِمْ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَغَيْرُهُمْ فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا رَدَّ عَلَيْهِ مَا قَالَ

82. [1] . أخبرنا ابن علان، وغيره كتابة، أن حنبل بن عبد الله أخبرهم، قال: أنبأنا ابن الحصين، حدثنا ابن المذهب، أنبأنا القطيعي، حدثنا عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدثنا الأسود بن عامر، أنبأنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن خمير بن مالك، قال: أمر بالمصاحف أن تغير، فقال ابن مسعود: من استطاع منكم أن يغل مصحفه فليغله، فإنه من غل شيئا جاء به يوم القيامة. ثم قال: لقد قرأت من فم رسول الله -صلى الله عليه وسلم- سبعين سورة، أفأترك ما أخذت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم-؟!

أخرجه: أبو داود الطيالسي في (مسنده) ، عن عمرو بن ثابت، عن أبي إسحاق، عن خمير: سمعت ابن مسعود: إني غال مصحفي، ... وذكر الحديث.

إبراهيم بن سعد: عن الزهري، قال: أخبرني عبيد الله بن عبد الله: أن ابن مسعود كره لزيد بن ثابت نسخ المصاحف، وقال: يا معشر المسلمين! أعزل عن نسخ المصاحف، ويولاها رجل، والله لقد أسلمت، وإنه لفي صلب أبيه كافر. يريد زيد بن ثابت. ولذاك يقول عبد الله: يا أهل الكوفة! اكتموا المصاحف التي عندكم وغلوها، فإن الله قال: {ومن يغلل يأت بما غل يوم القيامة} ، فالقوا الله بالمصاحف. قال الزهري: فبلغني أن ذلك كره من مقالة ابن مسعود، كرهه رجال من الصحابة.

أبو يعلى الموصلي: حدثنا سعيد بن أشعث، حدثنا الهيصم بن شداخ: سمعت الأعمش، عن يحيى بن وثاب، عن علقمة، عن عبد الله، قال: عجب للناس وتركهم قراءتي، وأخذهم قراءة زيد، وقد أخذت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم- سبعين سورة، وزيد صاحب ذؤابة، يجيء ويذهب في المدينة.

سعدويه: حدثنا أبو شهاب، عن الأعمش، عن أبي وائل، قال: خطب ابن مسعود على المنبر، فقال: غلوا مصاحفكم، كيف تأمروني أن أقرأ على قراءة زيد، وقد قرأت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم- بضعا وسبعين سورة، وإن زيدا ليأتي مع الغلمان، له ذؤابتان.

قلت: إنما شق على ابن مسعود، لكون عثمان ما قدمه على كتابة المصحف، وقدم في ذلك من يصلح أن يكون ولده، وإنما عدل عنه عثمان لغيبته عنه بالكوفة، ولأن زيدا كان يكتب الوحي لرسول الله -صلى الله عليه وسلم- فهو إمام في الرسم، وابن مسعود فإمام في الأداء، ثم إن زيدا هو الذي ندبه الصديق لكتابة المصحف وجمع القرآن، فهلا عتب على أبي بكر؟ وقد ورد أن ابن مسعود رضي وتابع عثمان ولله الحمد. وفي مصحف ابن مسعود أشياء أظنها نسخت، وأما زيد فكان أحدث القوم بالعرضة الأخيرة التي عرضها النبي -صلى الله عليه وسلم- عام توفي على جبريل.

83. [1] . ابن مجاهد كه این هفت نفر را تثبیت کرد این عبارات را درباره این سه نفر دارد:

أَبُو بكر عَاصِم بن أبي النجُود؛ وَكَانَ أَخذ الْقِرَاءَة عَن أبي عبد الرَّحْمَن وَعرض على زر بن حُبَيْش فِيمَا حَدثنِي بِهِ عبد الله بن مُحَمَّد بن شَاكر قَالَ حَدثنَا يحيى بن آدم قَالَ حَدثنَا أَبُو بكر ابْن عَيَّاش قَالَ قَالَ لي عَاصِم مَا أَقْرَأَنِي أحد حرفا إِلَّا أَبُو عبد الرَّحْمَن السّلمِيّ وَكَانَ أَبُو عبد الرَّحْمَن قد قَرَأَ على عَليّ رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ وَكنت أرجع من عِنْد أبي عبد الرَّحْمَن فَأَعْرض على زر بن حُبَيْش وَكَانَ زر قد قَرَأَ على عبد الله ابْن مَسْعُود.

...حَمْزَة بن حبيب الزيات؛ وَكَانَ حَمْزَة مِمَّن تجرد للْقِرَاءَة وَنصب نَفسه لَهَا وَكَانَ يَنحو نَحْو أَصْحَاب عبد الله لِأَن قِرَاءَة عبد الله انْتَهَت بِالْكُوفَةِ إِلَى الْأَعْمَش

... قَالَ قلت لِحَمْزَة على من قَرَأت فَقَالَ عَليّ ابْن أبي ليلى وحمران بن أعين قلت فحمران على من قَرَأَ قَالَ على عبيد بن نضيلة الْخُزَاعِيّ وَقَرَأَ عبيد على عَلْقَمَة وَقَرَأَ عَلْقَمَة على

عبد الله وَقَرَأَ عبد الله على النّبي صلى الله عَلَيْهِ وَآله و] سلم.

... قَالَ وَقَرَأَ حَمْزَةَ أَيْضا على سُلَيْمَان بن مهْرَان الْأَعْمَش وَقَرَأَ سُلَيْمَان على يحيى ابْن وثاب

وَقَرَأَ يحيى على أَصْحَاب عبد الله وَقَرَأَ يحيى أَيْضا على زر بن حُبَيْش وزر قَرَأَ على عَليّ

وَعُثْمَان وَعبد الله رَضِي الله تَعَالَى عَنْهُم

وَقَرَأَ حَمْزَة أَيْضا على جَعْفَر بن مُحَمَّد بن عَليّ بن الْحُسَيْن بن عَليّ بن أبي طَالب وَقَرَأَ جَعْفَر على آبَائِهِ وقرءوا على أهل الْمَدِينَة

وَكَانَ حَمْزَة يعْتَبر قرَاءَة عبد الله فيمَا لم يُوَافق خط مصحف عُثْمَان بن عَفَّان رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ.

... قَالَ سليم بن عيسَى الْكُوفي قَرَأَ حَمْزَة على الْأَعْمَش وَابْن أبي ليلى فَمَا كَانَ من قرَاءَة

الْأَعْمَش فَوَفَقَ ابْن أبي ليلى فَهُوَ عَن ابْن مَسْعُود رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ وَمَا كَانَ من قرَاءَة ابْن أبي ليلى فَوَفَقَ الْأَعْمَش فيمَا وَافق قرَاءَة زيد ابْن ثَابت عَليّ رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ. وَلم يُخَالف حَمْزَة الْأَعْمَش فيمَا وَافق قرَاءَة عُثْمَان رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ الناس عَلَيْهَا إِلَّا فِي أحرف يسيرَة. أَخْبرنِي بذلك عَليّ بن حَمْزَة الْكسَائِي قَالَ حَدثنَا أَحْمد بن زُهَيْر وَإِدْرِيس بن عبد الْكَرِيم جَمِيعًا عَن خلف عَن سليم.

84. [1] . وَكَانَ عَليّ بن حَمْزَة الْكسَائِي قد قَرَأَ على حَمْزَة وَنظر فِي وُجُوه الْقرَاءَات وَكَانَت الْعَرَبِيَّة علمه وصناعته وَاخْتَارَ من قرَاءَة حَمْزَة وَقرَاءَة غَيره قرَاءَة متوسطة غير خَارِجَة عَن آثَار من تقدم من الْأَئِمَّة. وَكَانَ إِمَام الناس فِي الْقرَاءَة فِي عصره وَكَانَ أَيْضا أحد الناس عَنهُ أَلْفَاظه بقرَاءَته عَلَيْهِم.

85. [1] . وَقَرَأَ الْأَعْمَش على يحيى بن وثاب وَقَرَأَ يحيى على أَصْحَاب عبد الله وَقَرَأَ أَصْحَاب عبد الله على عَليّ وَقَرَأَ عَليّ على زر بن حُبَيْش وَقَرَأَ زر على عبد الله بن مَسْعُود رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ وَقَرَأَ عبد الله على رَسُول الله - صلى الله عَلَيْهِ وَسلم -، ثمَّ قَامَ أَصْحَاب النَّبِي صلى الله عَلَيْهِ وَسلم فَمن كَانَ من قرَاءَة ابْن مَسْعُود فَوَفَقَ الْأَعْمَش فِيمَا وَافق قرَاءَة زيد ابْن ثَابت عَليّ رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ. وَلم يُخَالف حَمْزَة الْأَعْمَش فِيمَا وَافق قرَاءَة عُثْمَان رَضِي الله تَعَالَى عَنهُ الناس عَلَيْهَا إِلَّا فِي أحرف يسيرَة. أَخْبرنِي بذلك عَليّ بن حَمْزَة الْكسَائِي قَالَ حَدثنَا أَحْمد بن زُهَيْر وَإِدْرِيس بن عبد الْكَرِيم جَمِيعًا عَن خلف عَن سليم.

86. [1] . قال: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، وأفنيت أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

87. [1] . وقال مكي بن أبي طالب هذه القراءات التي يقرأ بها اليوم وصحت رواياتها عن الأئمة جزء من الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن ثم ساق نحو ما تقدم قال وأما من ظن أن قراءة هؤلاء القراء كانفع وعاصم هي الأحرف السبعة التي في الحديث فقد غلط غلطا عظيما

طخ قاوفو يلزم من اذه أن ام خرج عن قارءة هؤلاء السبعة مما ثبت عن الأئمة غيرهم
القراءات من الأئمة أن الصحف المصاحف في كون آرانوا وهذا غلط عظيم فإن الذين صنفوا
أبي حاتم السجستاني وأبي جعفر الطبري المتقدمين كأبي عبيد القاسم بن سلام وأبي
عبيد الله بن عامر ويحيى بن الحارث قال وذهب إسحاق والقاضي دق ذكر أصحاب هؤلاء
وكذلك أبو حاتم زيادة على عشرين رجلا ممن ذكر فيهم بن عامر والكسائي بل قال إن
الكسائي ذكر في الكوفيين حمزة والثلاثة أنفس وأبو عبيدة في كتابه على خمسة عشر رجلا من
أهل المدينة أبا جعفر وشيبة ونافع بن كثير وبن محيصن وحميد الأعرج ومن أهل مكة
أهل البصرة أبا عمرو وعيسى بن عمر وعبد الله بن أبي إسحاق ومن أهل الكوفة يحيى
بن وثاب وعاصما والأعمش ومن أهل الشام عبد الله بن عامر ويحيى بن الحارث قال وذهب
عني اسم الثالث ولم يذكر في الكوفيين حمزة والكسائي بل قال إن جمهور أهل
الكوفة بعد الثلاثة صاروا إلى قارءة حمزة ولم يجتمع عليه جماعتهم قال وأما الكسائي
فكان يتخير القراءات فأخذ من قارءة الكوفيين بعضا وترك بعضا وقال بعد أن ساق
أسماء من نقلت عنه القراءة من الصحابة والتابعين فهؤلاء هم الذين يحكى عنهم عظم
القراءة وإن كان الغالب عليهم الفقه والحديث قال ثم قام بعدهم باختيار القراءات قوم ليست
لهم أسنانهم ولا تقدمهم غير أنهم تجردوا للقراءة واشتدت عنايتهم بها وطلبهم لها
حتى صاروا بذلك أئمة يقتدي الناس بهم فيها فذكرهم
وذكر أبو حاتم زيادة على عشرين رجلا ولم يذكر فيهم بن عامر ولا حمزة ولا الكسائي
الطبري في كتابه اثنين وعشرين رجلا
قال مكي وكان الناس على رأس المائتين بالبصرة على قارءة أبي عمرو ويعقوب
وبالكوفة على قارءة حمزة وعاصم وبالشام على قارءة ابن عامر وبمكة على قارءة بن كثير
وبالمدينة على قارءة نافع واستمر على ذلك فلما كان على رأس الثلاثمائة أثبت بن
مجاهد اسم الكسائي وحذف يعقوب قال والسبب في القراءات على السبعة مع أن في
أئمة القراء من هو أجل منهم قدرا ومثلهم أكثر من عدهم أن الرواة عن الأئمة كانوا كثيرا جدا
فلما تقاصرت الهمم اقتصروا مما يسهل حفظه وتنضبط
القراءة به فنظروا إلى من اشتهر بالثقة والأمانة وطول العمر في ملازمة القراءة
والاتفاق على الأخذ عنه فأفردوا من كل مصر إماما واحدا ولم يتركوا مع ذلك نقل ما كان
عليه الأئمة غير هؤلاء من القراءات ولا القراءة به كقراءة يعقوب وعاصم الجحدري وأبي
جعفر وشيبة وغيرهم قال ومما نختار من القراءات كما اختار الكسائي أبو عبيد وأبو حاتم
والمفضل وأبو جعفر الطبري وغيرهم ذلك واضح في تصانيفهم في ذلك وقد صنف بن
جبير المكي وكان قبل بن مجاهد كتابا في القراءات قاقتصر على خمسة اختار من كل
مصر إماما وإنما اقتصر على ذلك لأن المصاحف التي أرسلها عثمان كانت خمسة إلى هذه
الأمصار ويقال إنه وجه بسبعة هذه الخمسة ومصاحف إلى اليمن ومصحف إلى البحرين
لكن لم نسمع لهذين المصحفين خبرا وأرادبن مجاهد وغيره عدد المصاحف
فاستبدلوا من غير البحرين واليمن قارئين يكملا بهما العدد فصادف ذلك موافقة العدد
الذي ورد الخبر به وهو أن القرآن أنزل على سبعة أحرف وقوع ذلك لمن لم يعرف أصل
المسألة ولم يكن له فطنة فظن أن المراد بالقراءات السبع الأحرف السبعة والسيما
وقد كثر استعمالهم الحرف في موضع القراءة فقالوا قرأ بحرف ابن عامر بحرف بن كثير
فتأكد الظن بذلك وليس الأمر كما ظنه والأصل المعتمد عليه عند الأئمة في ذلك أنه
داز الذي يصح سنده في السماع ويستقيم وجهه في العربية ويوافق خط المصحف ربما
عارض بعضهم الاتفاق عليه ونعني بالاتفاق كما قال مكي بن أبي طالب ما اتفق عليه
المدينة والكوفة والشام إذا اتفق اثنان عاصم وأبو عمرو والكسائي
عليه أهل الحرمين قال وأصح القراءات سندا نافع وعاصم وأفصحها أبو عمرو والكسائي

88. [1]. مسألة: و هو مذهب أهل البيت عليهم السّلام، و به قال الشّافعيّ، و أبو يوسف، و محمّد. و قال أبو حنيفة: يجوز ذلك. لنا: أنّ القرآن لم ينزل بغير العربيّة ليس بقرآن؛ لقوله تعالى (بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ). أخبر أنّه أنزل القرآن بالعربيّ، فما ليس بعربيّ لم يكن قرآنا. و قوله تعالى (إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا). و لأنّ القرآن ما ثبت نقله بالتّواتر، و الترجمة و المرادف ليس كذلك.

89. [1] . أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ يَعْقُوبَ الْعَدْلُ إِمْلاءً مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: قَالَ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ فِي الْفِقْهِ وَهُمْ يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ كَانَ مِثْلَ مَنْ أَفْتَى فِي الطِّبِّ مَنْ لَا يَعْرِفُ الطِّبَّ وَفِي الْحِسَابِ مَنْ لَا يَعْرِفُ الْحِسَابَ وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ مِمَّنْ شَاهَدَ الْوَحْيَ وَعَرَفَ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ وَالْمُحْكَمَ وَالْمُتَشَابِهَ وَكَيْفَ كَانَ التَّأْوِيلُ وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ مِمَّنْ شَاهَدَ الْوَحْيَ وَعَرَفَ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ وَالْمُحْكَمَ وَالْمُتَشَابِهَ وَكَيْفَ كَانَ التَّأْوِيلُ وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ مِمَّنْ شَاهَدَ الْوَحْيَ وَعَرَفَ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ وَالْمُحْكَمَ وَالْمُتَشَابِهَ وَكَيْفَ كَانَ التَّأْوِيلُ

90. [1] . قول عز و جل و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

91. [1] . و أما الكلام في زيادته و نقصانه فمما ال يليق به ايضا، لأن الزيادة فيه مجمع على بطلانه. و النقصان منه، فالظاهر أيضا من مذهب المسلمين خلافه، و هو الأليق باصحيح من مذهبان و هو الذي نصره المرتضى (ره)، و هو الظاهر في الرواياتغير أنه روي روايات كثيرة، من جهة الخاصة و العامة، بنقصان كثير من آي القرآن، و نقل شيء منه من موضع الى موضع، طريقها الآحاد التي ال توجب علما و ال عمال، و الأولى الاعراض عنها، و ترك التشاغل بها، لأنه يمكن تأويلها. و لو صحت لما كان ذلك طعنا على ما هو موجود بين الدفتين، فان ذلك معلوم صحته، ال يعترضه احد من الأمة و ال يدفعه. و رواياتان متناصرة باحث على قراءته و التمسك بما فيه، و ردّ ما يردُ من اختالف الأخبار في الفروع اليه. و قد روي عن النبي (ص) رواية ال يدفعها احد، انه قال: (اني مخلف فيكم الثقلين، ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب اللّه، و عترتي أهل بيتي، و انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض). و هذا يدل على انه موجود في كل عصر، لأنه ال يجوز ان يأمر باتمسك بما ال نقدر على التمسك به. كما أن اهل البيت، و من يجب اتباع قوله حاصل في كل وقت. و إذا كان الموجود بينان مجمعا على صحته، فينبغي ان نتشاغل بتفسيره، و بيان معانيه و نترك ما سواه.

92. [1] . ومن ذلك: الكلام في زيادة القرآن ونقصانه فإنه ال يليق بالتفسير. فأما الزيادة فيه: فمجمع على بطلانه. وأما النقصان منه: فقد روى جماعة من أصحابنا، وقوم من حشوية العامة، أن في القرآن تغييرا وأ نقصانا، والصحيح من مذهب أصحابنا خالفه، وهو الذي نصره المرتضى، قدس الله روحه، واستوفى الكلام فيه غاية االستيفاء في جواب المسائل الطربلسيات،

وذكر في مواضع أن العلم بصحة نقل القرآن، كالعلم ببلدان. والحوادث الكبار، والوقائع العظام، والكتب المشهورة، واشعار العرب المسطورة، فإن العناية اشتدت، والدواعي توفرت على نقله وحراسته، وبلغت إلى حد لم يبلغ فيما ذكرناه، لأن القرآن معجزة النبوة، ومأخذ العلوم الشرعية، والأحكام الدينية، وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمايته الغاية، حتى عرفوا كل شئ اختلف فيه من إعرابه، وقراءته، وحروفه، وآياته، فكيف يجوز أن يكون مغيرا أو منقوصا، مع العناية الصادقة، والضبط الشديد.

وقال أيضا، قدس الله روحه: إن العلم بتفسير القرآن وأبعاضه في صحة نقله، كالعلم بجملته، وجرى ذلك مجرى ما علم ضرورة من الكتب المصنفة ككتاب سيبويه والمزني، فإن أهل العناية بهذا الشأن يعلمون من تفصيلهما ما يعلمونه من جملتهما، حتى لو أن مدخال أدخل في كتاب سيبويه بابا في النحو ليس من الكتاب، لعرف وميز وعلم أنه ملحق، وليس من أصل الكتاب، وكذلك القول في كتاب المزني. ومعلوم أن العناية بنقل القرآن وضبطه، أصدق من العناية بضبط كتاب سيبويه ودواوين الشعراء.

وذكر أيضا (رض) أن القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعا

مؤلفا على ما هو عليه الآن، واستدل على ذلك بأن القرآن كان يدرس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عين على جماعة من الصحابة في حفظهم له، وإن كان يعرض على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ويتلى عليه، وإن جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما، ختموا القرآن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم عدة ختمات، وكل ذلك يدل بأدنى تأمل على أنه كان مجموعا مرتبا غير مبتور ولا مبثوث.

وذكر أن من خالف في ذلك من الامامية والحشوية لا يعتد بخلافهم، فإن الخلاف في ذلك مضاف إلى قوم من أصحاب الحديث، نقلوا أخبارا ضعيفة ظنوا صحتها، لا يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحته.

93. [1] . و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، على نبي واحد، غير انهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز الذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر.

و روى المخالفون انا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (على سبعة أبواب) و كثرت في ذلك رواياتهم. و لا معنى للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا في تأويل الخبر،

فاختار قوم ان معناه على سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال و روى ابن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.) و روى ابو قلابة عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.]

و قال آخرون: [نزل القرآن على سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما لا يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه ممنوعا ً مما عرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل على سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري. و قال بعضهم: [هي على سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.] و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:

أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها في الكتاب و لا يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ لَهُ الْكُفُوُ؟ بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل بالنصب و النون و له يجازى إلا الكفور؟ برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما لا يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارنا على الخبر. ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف

و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما لا يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة

و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما لا يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله: إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً» و الزقية. و كالوصف المنفوش و «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ»

و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلْحٍ و «مَنْضُودٍ» و جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ

السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله: بِالْحَقِ» و جاءت سكرة الحق بالموت.

السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته » بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد .

و هذا الخبر عندنا و ان كان خبرا واحدا لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه.

94. [1] . قالوا: و إنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، أو في

أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد،

وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ الاسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثاني: الاختلاف في الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذا تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الاختلاف في حروف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء. والرابع: الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إلا صيحة، وإلا زقية)، والخامس: الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الاختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكرة الموت بالحق وجاءت سكرة الحق بالموت)، والسابع: الاختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم).

وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روي عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه.

وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعاني والأحكام التي ينتظمها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهي، وجدل وقصص، ومثل، وروي عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، وأمر، وحلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال. وروى أبو قلابة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، وزجر، وترغيب، وترهيب، وجدل، وقصص، ومثل. وقال بعضهم: ناسخ ومنسوخ، ومحكم ومتشابه، ومجمل ومفصل، وتأويل لا يعلمه إلا الله عز وجل.

95. [1] . و بالجملة فالنظر في الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى اللّه عليه و آله) انما هي واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسي في كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع في أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد. انتهى.و كلام هذين الشيخين (عطر اللّه مرقديهما) صريح في رد ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّه عليهم) من تواتر السبع أو العشر.

96. [1] . و روى المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و في بعضها: (على سبعة أبواب) و كثرت في ذلك رواياتهم. و لا معنى للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا في تأويل الخبر:

فاختار قوم انه معناه على سبعة معان: أمر، و نهي، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال و روى ابن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.) و روى ابو قلابة عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.]

و قال آخرون: [نزل القرآن على سبعة أحرف.] أي سبع لغات مختلفة، مما ال يغير حكما في تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين في أول الإسلام في أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه ممانعاً مما عرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل على سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذي اختاره الطبري.

و قال بعضهم: [هي على سبعة أوجه من اللغات، متفرقة في القرآن، لأنه ال يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.]

و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:

أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فل يزيلها عن صورتها في الكتاب و ال يغير معناها نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ نُجازي إِلاَّ الْكَفُورَ؟ بالنصب و النون و هل يجازى إل الكفور؟ بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما ال يغير معناها و ال يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قوله: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا على الخبر. ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف و الوجه.

الثالث- الاختلاف في حرف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و ال يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة

و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و ال يغير معناها نحو قوله: إِنْ كانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً واحِدَةً و الزقية. و كالصوف المنفوش و كالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: طلع نضيد و طَلْحٍ مَنْضُودٍ. و جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بالحاء المهملة و الأخير نحو قوله: جاءت سكرة الحق بالموت.

السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد.

و هذا الخبر عندنا و ان كان خبرا واحدا ال يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه.

97. [1] . وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما ال يغير حكما في تحليل، و ال تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين في مبتدأ الاسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعا مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما ال يزيلها عن صورتها في الكتابة، و ال يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثاني: الاختلاف في الإعراب مما يغير معناها، و ال يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذ تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الاختلاف في حرف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، و ال يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء. والرابع: الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها، و ال يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إل صيحة، وإل زقية)، والخامس: الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الاختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكرة الموت بالحق وجاءت سكرة الحق بالموت)، والسابع: الاختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم). وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روي عنهم عليه السلام، من جواز

القراءة بما اختلف القراء فيه،

وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعاني والأحكام التي يتضمنها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهي، وجدل وقصص، ومثل، وروي عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، وأمر، وحلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال.

98. [1] . و الاختلاف على ثلاثة أضرب: اختلاف تناقض، و اختلاف تفاوت، و اختلاف تلاوة. و ليس في القرآن اختلاف تناقض، و لا اختلاف تفاوت، لأن اختلاف التفاوت هو في الحسن و القبح، و الخطأ و الصواب، و نحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة أو يصرف عنه. و أما اختلاف التلاوة، فهو ما تلاءم في الحسن، فكله صواب، و كله حق. و هو اختلاف وجوه القراءات و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في الناسخ و المنسوخ.

99. [1] . و الاختلاف في الكلام يكون على ثلاثة أضرب اختلاف تناقض و اختلاف تفاوت و اختلاف تلاوة و اختلاف التفاوت يكون في الحسن و القبح و الخطإ و الصواب و نحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة و تصرف عنه و هذا الجنس من الاختلاف لا يوجد في القرآن البتة كما لا يوجد اختلاف التناقض و أما اختلاف التلاوة فهو ما يتلاءم في الجنس كاختلاف وجوه القرآن و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام في الناسخ و المنسوخ فذلك موجود في القرآن و كله حق و كله صواب.